نامه‌هائی از تبریز

نوشتهٔ ادوارد براون

ترجمهٔ حسن جوادی

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

ادوارد براون

نامه‌هائی از تبریز

Letters from Tabriz

by :

Edward G. Browne

چاپ اول: دیماه ۱۳۵۱ ه. ش. تهران
چاپ و صحافی: شرکت سهامی افست (چاپخانهٔ بیست و پنجم شهریور)

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۳۹۹ به‌تاریخ ۵۱/۱۰/۷

فهرست

مقدمهٔ ناشر

در سال ۱۳۴۷ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی با آقای حسن جوادی قراردادی بست تا کتاب چاپ نشدهٔ «نامه‌هائی از تبریز» را ازعکس دستنویس «ادوارد براون» به‌فارسی برگرداند. کار ترجمه و نشر بیش از آن به‌طول انجامید که پیش‌بینی می‌شد. از آغازکوشش مترجم وناشر دراین بود که اصل فارسی نامه‌ها را پیدا کنند، و چون گمان می‌رفت که مرحوم تقی‌زاده بتواند کمکی در این راه بکند، به‌ایشان مراجعه شد. ولی ایشان که دچار ضعف کهولت بودند نتوانستند چیزی بیاد آورند و مشکل نام حقیقی نویسندهٔ نامه‌ها ودست‌یافتن به‌اصل آنهاهمچنان‌باقی ماند. تاآنکه آقای جوادی به‌انگلستان سفر کردند و به‌یاری دکتر لکهارت اصل نامه‌ها را یافتند. عکس این‌نامه‌ها در اوایل سال ۱۳۵۰ به‌تهران رسید. درنامه‌ای آقای جوادی پس از یافتن اصل نامه‌ها خواسته بودند که نامه‌های اصلی به‌جای ترجمهٔ ایشان منتشر شود، و چون خود ایشان در سفری دراز مدت بودند، کار تصحیح و تنقیح‌نامه‌ها به‌عهدهٔ «هیأت دبیران انتشارات خوارزمی» افتاد. این کار نزدیك به‌یك سال طول کشید تا کتاب حاضر فراهم آمد.

همهٔ نامه‌ها به‌خط وامضای مرحوم تقی‌زاده است، به‌جز نامه‌های شمارهٔ ۶ و ۹ که ظاهراً به‌خط مرحوم قزوینی است؛ در آغاز این دونامه براون یادداشت کرده است: سواد کاغذ تقی‌زاده... نامهٔ شمارهٔ ۱۱ عیناً مطالب مقاله‌ای است که در حبل‌المتین ـ شمارهٔ ۳۹، سال نوزدهم ـ با عنوان «وقایع جانگداز شمال» منتشر شده است، قسمت آخر این مطلب در حبل‌المتین حذف شده بودکه‌از روی‌سوادی به‌خط مرحوم محمد قزوینی

تکمیل گردید، نویسندهٔ این‌مقاله نیز تقی‌زاده است. نامه شمارهٔ ۱۲ به‌خط دو نفر است، گمان می‌رود قسمت اول آن به‌خط تقی زاده باشد و بقیه رونوشت مطالبی است که رونویس‌کننده ناشناس است. نامهٔ شمارهٔ ۱۵ دارای مقدمه‌ای به‌خط وامضای حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر است، ولی نویسندهٔ دونامهٔ مفصل ضمیمهٔ آن برما معلوم نیست. نامهٔ شمارهٔ۱۶سه مراسلهٔ بی‌امضا به‌یك خط از مشهد است.

در متن انگلیسی، ادوارد براون قسمتهائی از نامه‌های تقی‌زاده را که لازم ندیده بود ــ به‌سبب خصوصی بودن مطالب، یا تکراری بودن آنها و... ــ حذف کرده بود. هیأت دبیران انتشارات خوارزمی صلاح آن دید که نامه‌ها بی‌هیچ حذف وافتادگی منتشر شود، و چون لازم بود پاس مؤلف کتاب نیز داشته شود، آن جای‌ها که براون حذف کرده بود در [ ] گذاشته شد، تا خواننده سیمای اصلی کتاب براون را از آنچه در دست دارد، دریابد.

در سرآغاز هرنامه یادداشتی است از براون، که در چاپ حاضر چندان مفید فایده نیست ولی در متن انگلیسی،چون نامه‌ها امضای‌مشخص نداشته است ارتباط آنها را روشن می‌ساخته است.

در مورد حواشی آنچه ازآن ادوارد براون بود با رمز (ا. ب.) و آنچه از آن مترجم بود با (م.) و نکات و حاشیه‌هائی که هیأت دبیران انتشارات خوارزمی برکتاب افزوده بود، با نگذاشتن هیچ امضا و علامت مشخص گردید. در پایان نیز فهرست اعلام کاملی تنظیم گردید تا مراجعه به‌مطالب کتاب آسان باشد.

در مورد عبارتهای فرنگی گاه ممکن است لغزشهائی دیده شود که همه از آن خود تقی‌زاده است، و تنها در چند مورد که بکلی عبارت نادرست بوده است اصلاح گردید؛ مانند ص ۲۴۰ کتاب، که در اصل نامه Social Democrat Persians بوده است که اصلاح شده.

چون اصل کتاب به‌انگلیسی تدوین شده بود و پیشگفتار مفصل براون و همچنین مقالاتی که در داخل کتاب از «ینی اقدام» و «ترجمان‌ــ الحقیقت» نقل شده‌است و آخرین بخش‌کتاب یعنی «گزارشهای اروپائیان» ترجمه از انگلیسی بود، کتاب به‌نام «ادوارد براون» و به‌ترجمهٔ «حسن جوادی» منتشر شد؛ گرچه بخش عمدهٔ کتاب را نامه‌هائی تشکیل می‌دهد که ترجمه نشده است، بلکه جانشین ترجمهٔ انگلیسی ادوارد براون گردیده.

انتشار این کتاب، بدین‌صورت، بی‌شك مدیون کوشش آقای حسن

جوادی است که اصل نامه‌ها را یافته‌اند و همچنین هیأت‌دبیران انتشارات خوارزمی که نهایت سعی و دقت را در تصحیح و نشر آنها بکار برده‌اند.

پس از اینکه‌کار کتاب بپایان رسید. ناشر از استادگرامی جناب‌آقای مجتبی مینوی تقاضا کرد که آخرین نمونهٔ چاپخانه را یکبار از نظر بگذرانند تا اگر لغزشی روی داده باشد، ایشان با نظر خرده‌بینشان یادآور شوند که کتاب در حد امکان پیراسته منتشر شود. ایشان با دقت بسیار سراسر کتاب را خواندند و موارد بسیاری را متذکر شدند که همه هنگام چاپ رعایت گردید. انتشارات خوارزمی از لطف بی‌اندازهٔ ایشان سپاسگزار است.

در پایان از جناب‌آقای دکتر محمدعلی موحد واستاد ارجمند دکتر زریاب خوئی که در خواندن کلمات لایقرء نامه‌ها یاری بسیار فرموده‌اند، سپاسگزار است.

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

پیشگفتار مترجم

ادوارد گرانویل براون در هفتم فوریهٔ ۱۸۶۲ در خانوادهٔ متعینی در گلاسترشایر[1] بدنیا آمد، پدرش یکی از کارخانه‌داران بزرگ شهر نیوکاسل بود، و در خانوادهٔ آنها کسی وجود نداشت که علاقه به شرق را براون از او به ارث برده باشد. پدرش می‌خواست پسر نیز چون خود او به شغل مهندسی بپردازد. از این رو براون در شانزده سالگی مدرسهٔ مشهور ایتون را ترک گفت و به پمبروك کالج کیمبریج رفت. ولی به‌جای مهندسی، طب را برگزید و برای گرفتن درجهٔ لیسانس در علوم طبیعی اسم نوشت. چیزی که برای اولین‌بار فکر او را در کیمبریج متوجه شرق ساخت جنگ روس و عثمانی در سالهای ۸ـ۱۸۷۷ بود. خودش می‌نویسد:

ــ اول جانبدار ترکها نبودم، بلکه جانبدار طرفی بودم که جنگ را می‌باخت، همیشه هنگامی که یك طرف شجاعانه می‌کوشد تا شکست نیابد، همدردی انسان را برمی‌انگیزد؛ بعلاوه کوشش دستهٔ ضدترك در انگلستان، که ناجوانمردانه می‌خواستند موضوع عدالت محض را با سیاست حزبی مخلوط کنند، بیش از اندازه موجب انزجار من شد. قبل از اینکه جنگ به‌پایان رسد، حاضر بودم به خاطر ترکها بجنگم و سقوط پلونا[2] چنان مرا غمگین ساخت که گفتی مصیبت برای مملکت خودم اتفاق افتاده است. و بدین ترتیب ترحم جای خود را به تحسین، و تحسین جای خود را به هواخواهی داد، تا اینکه ترکها در نظر من قهرمانانی واقعی گشتند، و اشتیاق به یکی شدن با هدف آنها، زیستن با آنها و همکاری با آنها در راه دفاع از سرزمینشان، فکر و روح مرا مشغول داشت[3].

---

1. Gloucestershire
2. Plevna
3. E. G. Browne, *A Year Amongst The Persians*, Cambridge, 1926 p.8

بدین ترتیب براون شروع به یاد گرفتن ترکی و سپس عربی و فارسی کرد، گرچه طب هنوز موضوع عمدهٔ تحصیلاتش بود. عربی را پیش استادانی چون «ویلیام رایت» و «پالمر۴» فراگرفت و فارسی را نزد اشخاص مختلف خاصه میرزا محمدباقر بواناتی در لندن یادگرفت. این مرد که براون او را مردی «بسیار فاضل ولی غیر عادی» می‌خواند زیاد سفر می‌کرده و بسیار تغییر عقیده می‌داده است: زمانی مسلمان، روزگاری مسیحی و گاهی یهودی و مدتی لامذهب بوده است، و بالاخره دین جدید خود را که معجونی از مذاهب مختلف بوده است در شعری طولانی به‌نام «شمیسهٔ لندنیه» بنظم آورده و با خواندن آن فارسی را به براون می‌آموخته است. براون به دوستانش می‌گفت: «هر وقت می‌خواستم نزدش حافظ بخوانم، شمیسهٔ لندنیه را می‌آورد و شروع به‌بیان مذهبی می‌کرد که غیر از او کس دیگری از آن سر در نمی‌آورد۵». باز به‌گفتهٔ خود براون استاد دیگرش جوانی بود در کیمبریج که فارسی و عربی را بخوبی می‌دانست، ولی فوق‌العاده بد تار می‌زد، و بشرطی حاضر به‌درس دادن فارسی بود که براون به تار زدنش گوش دهد. بدین ترتیب ضمن مطالعهٔ طب، زبانهای شرقی را نیز فرا گرفت. در ۱۸۸۴ یعنی دوسال پس از اخذ درجهٔ لیسانس علوم طبیعی، به‌گرفتن لیسانس السنهٔ شرقی نیز موفق شد که در آن زمان آن را لیسانس در امور هند می‌خواندند، چه دانستن عربی و بخصوص فارسی برای خدمت در هند لازم بود. براون در تابستان ۱۸۸۲ سفری به استانبول کرد ولی از این به بعد فکرش بیشتر متوجه ایران گشت. پس از کیمبریج سه سال در لندن اقامت گزید و در بیمارستان «سنت بارتولومئوس۶» کار کرد تا در ۱۸۸۷ درجهٔ M.B گرفت، در ضمن، آشنایان زیادی میان ایرانیان مقیم لندن پیدا کرد که از جملهٔ آنها میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین افغانی بودند. در همین سال پمبروک‌کالج‌کیمبریج او را جزء آموزگاران خود قبول کرد و از این طریق فرصت مناسبی برای مسافرت براون به‌ایران پدید آمد که مدتها در آرزوی آن بود.

براون از طریق راه کاروانرو قدیمی طرابوزان و ارزروم راهی ایران شد و به تبریز، تهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان و جاهای دیگر رفت و تا حد امکان از معاشرت با اروپائیان احتراز کرد و با علاقه‌مندی روزافزونی با طبقات مختلف ایرانیان چون صوفیان، درویشان، قلندران و غیره دوستی کرد و به نحو بی مانندی جلب اعتماد آنها را نمود. کتاب «یك سال میان ایرانیان» که در ۱۸۹۳ به چاپ رسید،

---

4. William Wright - E. H. Palmer

5. Sir Sydney Roberts, *Lecture on Edward Granwille Browne*, 1962, p.5
نسخهٔ تایپ شدهٔ آن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ زبانهای شرقی،کیمبریج‌است.

6. St. Bartholomew's

احساسات و تجربیات یك‌سالهٔ او را بخوبی بازگو می‌کند و بهتر از هر سفرنامهٔ دیگری، معرف خصوصیات و اخلاق ایرانیان است. براون، برخلاف اکثر مسافران اروپائی به راستی مجذوب شرق شده وآن‌را جزوی از فکر و احساس خود ساخته است، به‌حدی که از دیدهٔ شرقیان به غرب می‌نگرد. کمتر کسی از مستشرقان به‌اندازهٔ براون باادبیات ایران‌آشنائی داشته و به ایران علاقه‌مند بوده است و فکر ایرانی را دریافته است. هدف او در این سفر جستجو در فکر و روح ایرانی است و کتابش راهنمایی است برای ادب و فکر ایرانی. براون ضمن شرح سیاحت یك سالهٔ خود مکرر به بحث در شعر، فلسفه، تصوف ایران می‌پردازد وگفتگو-های خود را با طبقات مختلف مردم با نقل اشعار فارسی و ترجمهٔ قابل تحسین آنها به انگلیسی توأم می‌سازد. براون می‌گوید: «من ایرانیان را با تمام معایب آنها دوست دارم» و به‌حدی مجذوب ایران شده است که هنگام بازگشت، زمانی که در دریای خزر سوار کشتی روسی می‌شود می‌نویسد: «پس از چند ماه برای اولین بار ناگهان احساس غربت‌کردم، و خود را میان بیگانگان بیگانه‌ای یافتم[۷]».

به سال ۱۸۸۸ در بازگشت از ایران براون به عنوان دانشیار فارسی دانشگاه کیمبریج انتخاب می‌شود و تا آخر عمر (یعنی تا ۱۹۲۶) در این شهر اقامت می‌گزیند و در ۱۹۰۲ استاد کرسی عربی این دانشگاه می‌شود. اندکی پیش از مسافرت به ایران، براون به نوشته‌های کنت‌دو-گوبینو دربارهٔ فرقهٔ بابیه برمی‌خورد و کوشش پیروان باب و پافشاری در عقیده، و نهراسیدن از ایذاء و شکنجهٔ مخالفان، حس تحسین او را برمی‌انگیزد و تصمیم می‌گیرد دنبالهٔ شرح کنت‌دوگوبینو را از ۱۸۵۲ به بعد به تفصیل بنویسد. طی مسافرت خود، براون با بابیان وبهائیان متعددی آشنا می‌شود و پس از مراجعت مقالات محققانهٔ زیادی در این باره برای مجلهٔ «انجمن شاهی آسیایی» می‌نویسد و نتیجهٔ این مطالعات را به صورت کتابهائی چون «مقالهٔ شخصی سیاح که در قضیهٔ باب نوشته شده است» در دو جلد، ترجمهٔ «تاریخ جدید میرزا علی‌محمد باب به قلم میرزا حسین همدانی»، طبع «کتاب نقطة‌الکاف» حاجی میرزا جانی، و «موادی برای مطالعهٔ مذهب بابی» به ترتیب در ۱۸۹۱، ۱۸۹۳، ۱۹۱۰ و ۱۹۱۸ به چاپ می‌رساند. عده‌ای اظهار تأسف کرده‌اند که چرا براون اینقدر وقت خود را صرف مطالعهٔ نهضت باب و بهاء، کرده است، و از طرف دیگر به عقیدهٔ برخی دیگر کاملا حق مطلب را ادا نکرده است و آثارش از انتقاد نسبت به این دین خالی نیست[۸] ولی باید توجه داشت که براون نه مسلمان بوده است و نه بهایی و هیچگونه تعصبی نسبت به

---

۷. «یك سال میان ایرانیان» چاپ ۱۹۵۰، ص ۶۲۰

۸. رجوع کنید به مقدمهٔ:

H. M. Balyuzi, E.G. *Browne and the Baha'i Faith*, London, 1970.

این دو مذهب نداشته است. قصد او فقط تحقیق در دینی بوده است که تازه در آن زمان پیدا شده و طرفدارانی پیدا کرده بود، براون می‌کوشد، تا موقع از دست داده نشده است و مدارك از میان نرفته، شرحی از تمام جزئیات این واقعه بدست آورد. به‌همین جهت در یکی از نامه‌های خود به یکی از بهائیان می‌نویسد: «مثلا فرض کنید اگر کسی می‌توانست دربارهٔ دوران کودکی و اوایل زندگی عیسی اطلاعات بیشتری به ما بدهد، ما چقدر از دانستن آنها خوشحال می‌شدیم. ولی اکنون این کار ممکن‌نیست، در صورتی که در مورد باب هنوز این امکان هست[۹]...»

برای این منظور مجموعهٔ بی نظیری هم از نسخ خطی شیخی و بابی فراهم می‌آورد که بیش از یك پنجم مجموعهٔ نفیس کتب خطی او را تشکیل می‌دهد.

بزرگترین اثر علمی براون تاریخ ادبیات مشهور اوست که قسمت اعظم مطالعات و تحقیقات حیات ادبی او را در بردارد. در حدود سال ۱۹۰۰ فکر نوشتن تاریخ ادبی ایران که براون مدتها در فکر آن بود، شکل نهایی به خود می‌گیرد و مطابق قراردادی که با انتشارات دانشگاه کیمبریج می‌بندد متعهد می‌شود که کتابی در پانصد صفحه راجع به تاریخ ادبیات ایران بنویسد، و در آن «تجلی نبوغ ملی ایرانی را در زمینه‌های مذهب، فلسفه و علوم» نشان دهد. بدین ترتیب این کتاب تنها تاریخ ادبیات نبود، بلکه بیشتر به‌سیر عقاید و نهضتها مربوط می‌شد و تنها به بحث کتب ادبی قناعت نمی‌کرد. براون اولین جلد آن را به عنوان «تاریخ ادبی ایران ـ از قدیم‌ترین ادوار تا فردوسی» در ۱۹۰۲ منتشر ساخت و سه جلد دیگر «از فردوسی تا سعدی» در ۱۹۰۶، «تاریخ ادبیات ایران در دورهٔ تسلط تاتار» در ۱۹۲۰ و «تاریخ ادبیات ایران در دورهٔ معاصر» را در ۱۹۲۴ منتشر کرد. بدین ترتیب براون در چهار جلد، تاریخ ادبیات و نهضتهای فکری و شمه‌ای از تاریخ‌ایران را تا سال ۱۹۲۴ نوشت. این اثر به راستی نقطهٔ عطفی است درمطالعات ایرانشناسی و هنوز هم ارزش علمی خود را از دست نداده است. چون از طرفی هنوز یکی از مراجع عمدهٔ تحقیق برای دانشمندان ایرانی و ایران‌شناسان بشمار می‌رود؛ واز سوی‌دیگر، باوجودانتشار کتب‌مختلف‌به زبانهای دیگر اروپایی در این زمینه، به علت احتوای تمام ادوار ادبی ایران و داشتن ترجمه‌های متعدد و خوب از آثار منظوم و منثور فارسی، بهترین معرف ادبیات فارسی برای خارجیان شمرده می‌شود. و نیزبراون منتخبی از بهترین ترجمه‌های خود را از اشعار فارسی به نام «ایرانی ـ مجموعهٔ شعر[۱۰]» در سال ۱۹۲۷ منتشر کرد.

۹. نامهٔ براون به‌میرزاعلی بالیوزی در تاریخ اول ژانویهٔ ۱۸۸۹، به‌نقل از کتاب آقای بالیوزی به نام «ادوارد براون و مذهب بهائی»، ص ۵۰

10. A Persian: An Anthology

در مدتی که براون مشغول تألیف تاریخ ادبی ایران بود مقدار معتنابهی مقاله و کتاب در زمینه‌های مختلف منتشر کرد که از آن جمله می‌توان سه جلد فهرست نسخ خطی اسلامی کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج، چاپ لباب‌الالباب عوفی (باهمکاری علامهٔ قزوینی)، تذکرةالشعراءدولتشاه و ترجمه‌های چهارمقاله، تاریخ طبرستان و تاریخ گزیده را نام برد. در ضمن تحصیلات طبی‌اش نیز بی فایده نماند و نتیجهٔ مشترک‌مطالعات طبی و شرق شناسی خود را به صورت یك رشته سخنرانی در ۲۰ـ۱۹۱۹ در کالج سلطنتی پزشکان لندن عرضه داشت که در ۱۹۲۱ به صورت «طب عربی» به طبع رسید. یکی از کارهای مهم براون به چاپ رسانیدن پنج جلد باقیماندهٔ «تاریخ شعر عثمانی» دوستش جان‌ویلکینسن‌گیب[11] بود که هنگام مرگش در ۱۹۰۱ فقط جلد اولش بچاپ رسیده بود. مقابلهٔ ترجمهٔ اشعار با اصل آنها، و به پایان رسانیدن بعضی از ترجمه‌ها و قسمتهای دیگر، خود کاری بزرگ و مشکل بود. تا جلد سوم «تاریخ شعر عثمانی» را گیب تا حدی تمام کرده بود ولی جلد چهارم را خود براون از روی طرح کوتاهی که باقیمانده بود نوشته است و دو جلد آخر را نیز که یکی متن اشعار و دیگری سه‌فصل آن از گیب می‌باشد، براون کامل ساخته است. مادر گیب برای زنده نگاهداشتن نام پسرش اوقاف گیب را بنا می‌نهد که براون به‌یاری علامهٔ قزوینی و دانشمندان دیگر، بسیاری از متون فارسی و عربی و ترکی را در آن بچاپ می‌رساند.

سومین قسمت فعالیتهای براون که مستقیم مربوط به موضوع این مقدمه می‌شود به انقلاب مشروطه و نهضت آزادیخواهی در ایران اختصاص دارد. از روزگار جنگ عثمانی‌وروسیه‌که اورا به‌شرق علاقه‌مند ساخت تا آخر حیاتش فعالیتهای علمی، او را از علاقه‌مندی به سیاست باز نداشت و باعث شد که آثار ارزنده‌ای در این زمینه بوجود آورد. براون هنگام مسافرتش به ایران وجود روح آزادیخواهی و پرورش روز-افزون آن را در شرق درك کرد و به آن ایمان آورد. در نوشته‌های متعددش در این‌باره همیشه سعی کرده است اصالت انقلاب مشروطیت ایران را نشان‌دهد و با به‌میان نهادن حقایق، افکارعمومی‌راعلیه‌سیاستهای‌استعماری روس و انگلیس برانگیزد. کتاب «انقلاب ایران» ـ کیمبریج ۱۹۱۰ ـ با اشعار زیر از میرزا آقاخان کرمانی که قبل از کشته شدنش، در زندان طرابوزان سروده است، شروع می‌شود:

به ایران مباد آنچنان روز بد
که کشور به‌بیگانگان اوفتد
نخواهم زمانی که این نوعروس
بیفتد به زیر جوانان روس

11. John Wilkinson Gibb

به گیتی مباد آنکه این حوردیس
شود همسر لردی از انگلیس

در این کتاب براون می‌خواهد به مردم اروپا، خاصه به ناظران سطحی که می‌خواستند مجلس ملی ایران را یکی از تفننها و هوسهای مظفرالدین‌شاه، چون آوردن امتعهٔ جدید غرب مانند اتومبیل و گرامافون و غیره، قلمداد کنند، «نشان دهد که داشتن چنین نظری قضاوتی است غلط و حکایت از عدم درك کیفیت و اصالت انقلابی می‌کند که بهترین عناصر ملی ایران با یکدلی طرفدار آنند و حتی از حمایت طبقهٔ سنت‌گرائی چون روحانیان برخوردار است[12].» به عقیدهٔ براون طرفداری جدی بعضی از بهترین و معروفترین سران روحانی ایران از این نهضت ملی یکی از پدیده‌های جالب این انقلاب است. کتاب «انقلاب ایران» را می‌توان یکی از مهم‌ترین و مستندترین مآخذ معاصر غربی دربارهٔ تاریخ مشروطهٔ ایران شمرد که با دقت بیمانندی به شرح جزئیات حوادث سالهای ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۹ می‌پردازد و ضمن تشریح و تحلیل علل حوادث دامنهٔ بحث را به وقایع قبلی نیز می‌کشاند. این کتاب بیشتر از تقریرات تقی‌زاده و گزارشهای ارسالی شاگرد براون به نام «اسمارت[13]» از تهران فراهم شده است، و براون در نوشتن آن از میرزا محمد خان قزوینی و شیخ حسن تبریزی کمك گرفته است. قرار بود در جلد دوم این کتاب حوادث بعد، چون قتل سید عبدالله بهبهانی، رفتن تقی‌زاده از تهران به تبریز، بمباردمان مجلس و مجبور کردن فدائیان به خلع‌سلاح، مجروح شدن ستارخان و مستمری دادن به او، دسیسه‌های سپهداراعظم، زورگویی روسها وعاقبت به‌سلطنت رسیدن احمدشاه را شرح‌دهد. براون خلاف‌اکثر انگلیسیان معاصر خود به هیچ روی نمی‌توانست دخالت قدرتهای‌بزرگ را در ایران تحمل کند. او در یکی از آخرین سخنرانیهای خود پس از تشریح علل بیداری ایرانیان و مشروطه خواهی آنان می‌گوید: «به‌عقیدهٔ من تنها سفاکی سلطانی مستبد نمی‌توانست طاقت ملتی ملایم و صبور چون ایرانیان را طاق سازد و آنها را به عصیان وادارد، در صورتی‌که سفاکی در داخل کشور، با حفظ حیثیت در خارج توأم می‌بود، و تاحدی استقلال ایران حفظ می‌گردید. آنچه تحمل‌ناپذیر گردید توأم شدن بدی حکومت، اسراف‌کاری، عدم وطن پرستی، و سفاکی باهم بود. انتخاب حکومت مشروطه تنها به سبب شیوهٔ حکومت مشروطه نبود، بلکه‌بیشتر به علت احتیاج مبرمی بود که به وجود حکومتی صالح‌تر، کاری‌تر، و وطن‌پرست‌تر احساس می‌شد[14].» به عقیدهٔ براون دولتهای اروپایی نه

12. The Persian Constitutional Movement; Proceeding of the British Academy, 1917-1918, p. 324

13. W. A. Smart

۱۴. ایضاً همان مقاله، ص ۳۲۴

تنها باید با سرنوشت ملتی بازی نکنند و خواسته‌های ایران را به هیچ نینگارند، بلکه دست‌کم به‌سبب دینی که ایرانیان به گردن تمدن دنیا دارند، استقلال آنها را محترم شمارند. براون پس از شرح خدمات ایرانیان به فرهنگ و تمدن دنیا می‌گوید: «شکی نیست که هم یونان و هم ایتالیا از لحاظ سیاسی از احساس همدردیی که دیگر ملتها نسبت به آنها ابراز داشته‌اند، سود جسته‌اند و این بیشتر به خاطر شناسایی سهم این دو ملت در تمدن انسانی، و احساس دینی بوده است نسبت به آنها از لحاظ ادبی و هنری. به عقیدهٔ من ایران نیز در ردیف این دو قرار دارد، و عدم وجود این کشور میان ملل مستقل فاجعه‌ای است، نه تنها برای خودش، بلکه برای نسل بشر. متأسفانه در حالی که صدها دانشمند از یونان و ایتالیا طرفداری می‌کنند، به ندرت یك تن موضوع ایران را به میان می‌کشد در صورتی که موضوع ایران هم به همان‌اندازه متقاعدکننده است[۱۵]».

بعضی از کسانی که با سنت دموکراسی و آزادی کلام در انگلستان آشنایی ندارند و نمی‌توانند تصور کنند که فردی معمولی می‌تواند با صراحت تمام از رویهٔ تجاوزکارانهٔ کشور خود در مورد مملکتی بیگانه انتقاد کند، با تردید به جانبداری براون از ایران نگریسته‌اند و بنا به شیوهٔ قدیمی که همه‌چیز را به سیاست انگلیس نسبت می‌دادند، این را هم جزئی از آن سیاست استعماری دانسته‌اند، بی‌آنکه کوچکترین دلیل و مدرکی ارائه داده باشند. در واقع براون تنها کسی نبوده است که با سیاست انگلیس مخالفت می‌ورزیده است و مثالهای متعددی می‌توان داد. مثلا Wilfrid Scawe Blunt را می‌توان ذکر کرد که در فاجعهٔ دهکدهٔ دنشاوی در مصر کتابی به نام «فجایع عدالت در مصر تحت حکومت انگلیس[۱۶]» در ۱۹۰۶ انتشار داد و حملات او به‌سیاست انگلیس شهرت زیادی یافت. بطور کلی براون در سیاست طرفدار ضعیفان در برابر زورمندان بود: او از طرفداران جدی لایحهٔ Irish Home Rule بشمار می‌رفت و در «کمیتهٔ بالکان» برای آزاد ساختن اوکراین از جور روسها و لهستانیها عضویت داشت. دبیر این کمیته از او به عنوان «کسی که نامش هرگز با هیچ بیعدالتی مربوط نشده است و خاموشی گزیدن را

۱۵. ایضاً همان مقاله ص ۳۲۴

۱۶. Atrocities of Justice under British Rule in Egypt دنشاوی قریه‌ای در مصر بود که سه‌نفر از افسران انگلیسی برحسب اتفاق آتش به خرمنی در آنجا زده بودند و چون اهالی‌آنها را بیرون رانده بودند یکی از افسران در اثر آفتاب‌زدگی تلف شده بود، به سبب این‌کار انگلیسیان پانزده‌نفر از اهالی ده را کشتند و بقیه را شلاق زدند.

در مورد احقاق حق ملل تابع جایز نمی‌شمارد[۱۷]» نام می‌برد. مقالات متعددی که بدون ذکر نام در روزنامه‌های انگلیسی نوشته است و نامه‌های خصوصی او بهتر از هرچیز دیگری دلیل براخلاص و صمیمیت او است. در یکی از نامه‌هایش به‌تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۸ به‌دوستش سردنیسن‌راس می‌نویسد «... عدم همدردی تو با مشروطیت ایران خیلی مرا ناراحت می‌سازد، و من آن را به این امر مربوط می‌دانم که تو در بین انگلیسیان مقیم هند هستی و محیط فاسد آنها در تو اثر گذاشته است؛ ولی البته تو تقی‌زاده و دیگر رهبران دستهٔ ملی را نمی‌شناسی، و نمی‌توانی بدانی چه مردان صدیق، قابل و خوبی هستند. مقاله‌ای فوق‌العاده زشت و گمراه‌کننده در روزنامهٔ «انگلیش من[۱۸]» کلکته دیدم... و فکر می‌کنم این نوشته، نمایندهٔ نحوهٔ فکر انگلیسیان مقیم هند است. به هر حال، ترکها باعث رواج این دروغ شده‌اند که آسیاییها نمی‌توانند حکومت مشروطه داشته باشند، ولی اگر خدا بخواهد، ایرانیان عکس این را ثابت خواهند کرد. بگذار «انگلیش‌من» هرغلطی می‌خواهد بکند. به هرحال «لینچ» و من تمام سعی خود را می‌کنیم تا احقاق حق مشروطه‌خواهان ایران را کرده باشیم و همدردی مردم این‌کشور را نسبت به آنان جلب نماییم. این کار مشکلی است، ولی کارها خوب پیش می‌رود. من وارد جزئیات نمی‌شوم، چون نمی‌دانم در این مورد با من هم‌عقیده هستی یا نه، به هرحال این موضوع برای من خیلی عزیز است. نمی‌توانم بفهمم چگونه کسانی که می‌دانند ایرانیان مردمی بزرگ و با نبوغ هستند و می‌توانند، چنانکه در گذشته کرده‌اند، کارهای زیادی برای سلامت معنوی دنیا انجام دهند، نمی‌توانند در این بحران بزرگ با دل و جان با آنها همکاری کنند...[۱۹]» در ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۸ به‌خانم دنیسن‌راس می‌نویسد: «خیلی از بابت ایران دلتنگم و از سر ادواردگری و حکومت فعلی ناامید. مقالهٔ دیگری از من در Fortnightly Review – شمارهٔ اکتبر – خواهید یافت که جواب مقاله‌ای است به‌قلم Angus Hamilton ... اگر به روسها فشار می‌آوردند، کلنل‌لیاخوف و افسران دیگر خود را فرامی‌خواندند، از قتل عام ایرانیان بیچاره جلوگیری می‌شد. ولی خیال می‌کنم سر ادواردگری نیز مثل گلادستون در مورد روسها حماقت به‌خرج می‌دهد. نمی‌دانید چه نامه‌های تأسف‌انگیزی از دوستان خودم درسفارت انگلیس در تهران به‌من رسیده است، می‌گویند در وضعیت تحقیرآمیزی قرار داده‌شده‌اند که نمی‌توانند به‌کسانی که از آنها انتظار یاری دارند کمك کنند[۲۰].» در نامهٔ

۱۷. مقداری از مکاتبات براون در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج موجود است که اکثر به انگلیسی و بعضی از نامه‌ها به فارسی است. شماره‌ای که داده می‌شود شمارهٔ مجموعه‌های خطی در این کتابخانه است Add. 4251 (1158)

18. Englishman

۱۹. نامهٔ براون به‌دنیسن راس در کلکته Add. 7605/1 (122)

20. Add. 5605 (118)

دیگری باز به‌همان خانم می‌نویسد: «هرگز تاکنون که مسلمانان از هرسو به‌وسیلهٔ طمع اقناع‌ناپذیر و فشار بدخواهانهٔ قدرتهای مثلا «متمدن و مسیحی» احاطه شده‌اند، چنین احتیاجی احساس نمی‌شده است‌که مسلمانان را برای دفاع از حقوق خود آماده کنند. حتی اگر اکنون، در زمان عمال بداندیش سر ادوارد گری و مشاوران خبیث او انگلیسها جلو ظلم و تعدی را بگیرند، باز برای دولتی [بیطرف]، خواه مسلمان خواه غیر مسلمان، امکان ندارد بنحوی از انحاء انگلستان را دوست اسلام بشمار آورد۲۱.»

به خاطر همین احساسات و دلسوزیها بود که هنگام ورود قشون روس به تبریز انجمن آن شهر با تلگراف از براون کسب تکلیف می‌کند و این تلگرافها در کتاب حاضر به نظرتان می‌رسد، ولی معلوم است که در برابر اسلحه و قشون روس از دست استاد دانشگاهی کاری ساخته نبوده است. جالب اینکه در زمان مشروطه به خاطر خدمات براون اشعاری ساخته بودند که از آن جمله است:

به ما آنچه شمشیر ستار کرد   براون از سر کلك دربار کرد۲۲

قسمت اعظم اطلاعاتی که براون راجع به وقایع دورهٔ مشروطه گردآورد توسط دوستان ایرانی یا انگلیسی برایش فرستاده می‌شد. مثلا رابینو، کنسول انگلیس در رشت، مجموعهٔ بی‌نظیری از مطبوعات دورهٔ مشروطه فراهم آورد و میرزا محمدعلی‌خان تربیت کتابی دربارهٔ مطبوعات فارسی نوشت. این دو آنها را در اختیار براون گذاشتند و او با اضافه‌ـ کردن متن و ترجمهٔ اشعار زیادی از ملك‌الشعراء بهار، پور داود، عارف، دهخدا وغیره، کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران» را به سال ۱۹۱۴ انتشار داد، که می‌توان گفت اولین مطالعهٔ جامعی است در باب شعر جدید و سیاسی ایران در آن دوره. خود براون در مقدمهٔ فارسی خویش آن را «تاریخ منظوم انقلاب» می‌خواند و می‌گوید می‌خواسته است به مستشرقان اروپایی نشان دهد که «روح شعر وطبع سخن‌پروری درایران نمرده است، سهل است که به‌واسطهٔ سوق انقلاب اخیر رونق تازه‌ای یافته و تأثیر بزرگی در آتیهٔ این‌ملت بظهور خواهد آورد۲۳».

مجموعه‌ای از مراسلات دوستان براون به شمارهٔ Add. 7604 در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج محفوظ است که بیشتر به سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ مربوط می‌شود و نامه‌هایی جالب دربارهٔ اوضاع ایران دارد. از جملهٔ کسانی که بدو نامه نوشته‌اند یکی «و. ا. اسمارت» است که سابقاً شاگرد براون بوده و سپس کنسول انگلیس در تبریز، و در شیراز گردیده

۲۱. نامهٔ براون به خانم راس مورخ ۱۲ مارس ۱۹۱۲ (128) Add. 7605

۲۲. عبدالحسین‌نوائی؛ فعالیت مشروطه‌خواهان‌ایران در انگلیس، اطلاعات ماهیانه، شمارهٔ نهم، آذر ۱۳۲۷، ص ۱۸.

۲۳. مقدمهٔ فارسی *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge, 1914

است. دیگری شخصی به نام «و. ا. مور۲۴» که در اوت ۱۹۱۰ برای مدتی خبرنگار «تایمز» در تهران بوده و به براون نوشته است، که با در دست‌داشتن این روزنامه «لااقل یکی از دشمنان خود را خلع‌سلاح کرده‌ایم۲۵». دونفر دیگر به‌نام «میجراستوکس» و «چرچیل۲۶» هر دو وابستهٔ سفارت بریتانیا در تهران بوده‌اند. گرچه بعضی از این عده با براون در بسیاری از امورهمعقیده نبوده‌اند، بازهریك به‌نحوی‌کمك‌می‌کرده‌اند، و براون‌در مورد وقایع مذکور در سه فصل اول کتاب حاضر، و همچنین در جزوات متعددی‌که دربارهٔ وقایع دورهٔ مشروطه چاپ کرده است از این نامه‌ها سود جسته است. مثلا استوکس در نامه‌ای که به‌تاریخ هفتم ژانویهٔ ۱۹۱۱ از تهران نوشته است و همراه آن گزارش مفصلی دربارهٔ سیاست انگلیس در ایران فرستاده، می‌گوید:

«این شرح را به نحوی نوشته‌ام که اگر من نمایندهٔ پارلمان بودم ممکن بود سیاست سر ادوارد گری را چنین مورد حمله قرار دهم. دربارهٔ این شرح جالب باید یادآور شوم که به کمك‌حسین‌خان [نواب] نوشته شده است، و این‌خود پرواضح‌است، زیرا چه کس دیگری‌می‌توانست‌بگوید که پوکلوسکی دربارهٔ مطالب مورد بحث چه گفت؟ حسین خان می‌داند که من آن را برای شما می‌فرستم ـ عقیده‌ام این است که بعضی از نمایندگان پارلمان را وادار کنیدکه راجع به ایران‌بحثی در مجلس‌عوام به‌راه اندازند و یکی از آنها می‌تواند از اطلاعاتی که در این شرح داده شده است استفاده کرده سیاست گری را بکوبد... هرقدر عین‌کلمات را کمتر بکار ببرید بهتر خواهد بود، چون امکان شناخته شدن من کمتر می‌شود. به‌نظر من فوق‌العاده اهمیت دارد که گری با تمام قوا و از روی اطلاعات درست مورد حمله قرار گیرد و مجبور شود از روسها بخواهد که قشون خود را از این مملکت بیرون ببرند. ترس من این است‌که سیاست مشترك روس و انگلیس چنان حکومت مرکزی ایران را ضعیف کند که دیگر نتواند به حال اول بازگردد ...۲۷» در بعضی‌از نامه‌ها مور و استوکس تأکید می‌کنندکه نام آنها افشا نگردد. استوکس در یکی از نامه‌هایش می‌گوید که وزارت خارجهٔ انگلیس از اینکه اسرار سفارت به خارج درز می‌کند عصبانی است و اگر موضوع را بدانند ممکن است شغل خود را از دست بدهم۲۸. ولی هر دو مخالفت جالبی نسبت به سیاست ادوارد گری نشان می‌دهند.

---

24. W. A. Moor

۲۵. نامهٔ مور به براون، مورخ سوم اوت ۱۹۱۰، ص اول

26. C. B. Stokes and G. P. Churchil

۲۷. مجموعهٔ Add. 7604 نامهٔ مورخ ۱۹۱۱/۱/۷

۲۸. ایضاً، نامهٔ، مور، مورخ ۱۹۱۰/۱۲/۳ و نامهٔ مورخ ۱۹۱۰/۶/۲۰ در همان مجموعه.

روابط براون با مشروطه‌خواهان کمی قبل از به‌توپ‌بستن مجلس شروع می‌شود. اول او با میرزا آقای اصفهانی مشهور به‌نفتی که سابقاً وکیل تبریز بود در لندن آشنا می‌شود و او را یکی از مشروطه‌خواهان می‌پندارد و در محافل انگلیسی به‌معرفی او می‌کوشد، ولی پس از به توپ‌بستن مجلس، میرزاآقای اصفهانی مقالاتی در تنقیداز مشروطه‌خواهان منتشر می‌کند و براون ناراحت می‌شود و به‌جوابگویی برمی‌خیزد و با او قطع‌رابطه می‌کند. یکی از دوستان براون شیخ‌حسن تبریزی (مشهور به‌کیمبریجی) بود که از استانبول تبعید گشته بود و با ارفع‌الدوله سفیر ایران در آنجا سخت دشمنی می‌ورزید[۲۹]. شیخ‌حسن در سالهای ۹ـ۱۹۰۷ درکیمبریج به‌تدریس فارسی اشتغال داشت و قبل از آن در ۷ـ۱۹۰۶ به‌کمك پناهنده‌ای مصری به‌نام «نجیب‌هندیه» روزنامهٔ «خلافت» را گاهی به‌فارسی، زمانی به‌عربی و گاهی به‌ترکی در لندن منتشر می‌کرد. شیخ‌حسن در اوایل ۱۹۱۰ به‌ایران برمی‌گردد و قریب یك‌سال روزنامه‌ای به‌نام «عصر» در تهران منتشر می‌سازد[۳۰]، در ضمن نامه‌هایی دربارهٔ اوضاع ایران نیز به‌براون می‌نوشته است[۳۱].

پس از اینکه مجلس به‌توپ بسته شد عده‌ای از آزادیخواهان، کسانی چون معاضدالسلطنه، دهخدا، تقی‌زاده وغیره به‌پاریس آمدند. براون با آنها مکاتبه داشت و اصرار می‌کرد که به‌انگلستان بروند و در آنجا فعالیت بکنند. هنگامی‌که ادارهٔ صور اسرافیل به‌ایوردون منتقل‌شد، براون به‌فارسی به‌معاضدالسلطنه نوشت:«حقیقتاً جای افسوس است که مرکز صوراسرافیل را اینجا قرار ندادند، زیرا اینجا هم آزادی‌هست و هم اهمیتش بیشتر از سویس است. حالا ما بکلی محروم مانده‌ایم. کسی نیست که در صورت احتیاج بتوانیم از او استشاره کنیم... می‌دانید که بودن جنابعالی و جناب سیدتقی‌زاده در مجلسهای اینجا [آنها را]چقدر تقویت می‌کرد.دیگر جنابعالی بهتر می‌دانید، ولی به‌نظر مخلص قراردادن مرکز در ایوردون جای تأسف است مگر در صورتی‌که اینجا هم شخص باکفایت شایسته‌ای مقیم‌باشد[۳۲]...» بازدرنامه‌ای دیگر به‌معاضدالسلطنه می‌نویسد: «...اینجا دوسه‌تا از مدیرهای روزنامه‌ها خصوصاً مدیر دیلی‌نیوز و منچسترگاردیان خیلی همت می‌کنند و تقریباً هرروز حمایتی از مشروطه‌خواهان و مذمتی از روس منحوس و دوستان و همداستانان

۲۹. رجوع کنید به‌مقالهٔ سابق‌الذکر آقای عبدالحسین نوائی در اطلاعات ماهیانه (شمارهٔ ۹، صفحات ۲۰ـ۱۸).

۳۰. براون، «مطبوعات و شعر معاصر ایران»، صفحات ۸۱،۱۷ و ۱۱۹

۳۱. مجموعهٔ Add. 7604 بنا به نامهٔ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۱۱ مور به براون (در همان مجموعه) شیخ حسن در این تاریخ قصد مراجعت به اروپا را داشت.

۳۲. عبدالحسین نوائی، «فعالیت مشروطه‌خواهان‌ایران در فرانسه‌وسویس»، اطلاعات ماهیانه شمارهٔ ۱۱، بهمن ۱۳۲۷، ص ۴۴

آنها می‌کنند ولی حقیقت آن‌است که سر ادواردگری وزیر امور خارجهٔ حالی بکلی مفتون روس شده است و به‌هیچ‌وجه اعتماد را نشاید۳۳».

بالاخره تقی‌زاده‌وحاج‌میرزاآقای‌فرشی‌وکیل تبریز، معاضدالسلطنه (پیرنیا) و محمدعلی‌خان تربیت بنابه‌دعوت براون به‌انگلستان می‌روند. چون براون در این زمان برای شرکت در کنگرهٔ مستشرقان به‌کپنهاگ رفته بود، شیخ حسن تبریزی را مأمور پذیرایی از مهمانان خود می‌سازد و در نامه‌ای‌که دربارهٔ پذیرایی از آنها می‌نویسد می‌گوید: «این‌مردان نجیب و شجاع که برای آزادی وطن خود جهاد کرده‌اند حقی برگردن ما دارند و مخلص هم باید از این شرف بهره‌ای داشته باشم۳۴» تقی‌زاده مدتی در انگلستان می‌ماند و براون سخنرانیهای او را ترجمه می‌کند و او را به محافل مختلف می‌برد. تقی‌زاده، فرشی و معاضدالسلطنه پیرنیا فعالیتهای زیادی می‌کنند و ۴۵ نفر از اعضای پارلمان انگلیس را با خود همداستان می‌سازند و موفق می‌شوند وضع ایران را برای نویسندهٔ مقالات سیاسی مربوط به‌ایران در روزنامهٔ تایمز تشریح‌کنند ومقاله‌ای در این روزنامه بنویسند۳۵. به‌قول براون «معرکه داشت‌گرم می‌شد» که تلگرافی از محمدصادق اوف عضو کمیتهٔ باکو به‌تقی‌زاده می‌رسد که «بیائید وگرنه کارها از دست می‌رود»، و او به ایران برمی‌گردد و به‌انقلابیون آذربایجان می‌پیوندد. پس از فتح تهران به‌دست مجاهدان، تقی‌زاده مدتی به‌عنوان وکیل دورهٔ دوم مجلس در تهران می‌ماند تا واقعهٔ قتل اتابك پیش می‌آید و او را نیز در این توطئه متهم می‌کنند. پس تقی‌زاده در اواسط رجب ۱۳۲۸ (ژوئیهٔ ۱۹۱۰) به‌تبریز می‌رود و پس از سه چهار ماه روانهٔ استانبول می‌گردد و قریب دو سال در این شهر اقامت می‌کند و چنانکه گفته خواهد شد «نامه‌هایی از تبریز» را برای براون می‌فرستد ۳۶. اکنون باید به‌شرح «نامه‌هایی از تبریز»پرداخت که به‌این دوره از زندگی براون مربوط می‌شود.

در سال ۱۹۶۲ که نگارنده در پمبروك کالج کیمبریج بودم، کالج تصمیم گرفت به‌مناسبت صدمین سال تولد براون جشن برپا کند. کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه نیز که اکثر کتابها و نسخه‌های خطی براون پس از مرگش بدانجا منتقل شده بود بعضی از نسخه‌های خطی نامه‌های فارسی او را به‌معرض نمایش گذاشت که «نامه‌هایی از تبریز» جزو

۳۳. ایضاً ـ ص۴۵

۳۴. فعالیت مشروطه‌خواهان ایران در انگلیس، ص ۲۰

۳۵. برای شرح جالبی از کارهای این‌عده و خوبیهای براون نسبت به آنها رجوع کنید به‌مقالهٔ تقی‌زاده تحت‌عنوان «ادوارد براون» در ایندو ـ ایرانیکا ـ سال ۱۶ شمارهٔ‌اول، ص ۹ـ۱

۳۶. رجوع‌کنید به «آخرین دفاع تقی‌زاده» در راهنمای کتاب خرداد ـ تیر ۱۳۴۹، و نامهٔ براون به‌آخوند ملامحمدکاظم خراسانی مورخ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۳۹، (مجلهٔ یادگار شمارهٔ ۲، سال ۴۶ـ۵۱)

آنها بود. از آنجا که حق انتشار این نسخهٔ خطی باپسر ارشد براون، یعنی سرپتریك براون بود که قاضی دیوان‌عالی لندن است، گرفتن عکس از آن مقدور نشد. پس از مکاتبه با ایشان در ۱۹۶۸ اجازه دادند، عکسی از این نسخه تهیه شود و به‌فارسی ترجمه گردد.

«نامه‌هایی از تبریز» جمعاً دویست صفحه دارد که به‌استثنای سه فصل اول یا «مقدمهٔ» آن که ماشین‌شده است، بقیه به‌خط خود براون می‌باشد. همانطور که در زیر هرفصلی اشاره شده است، دو قسمت از این سه قسمت قبلا توسط براون چاپ شده بود منتها تیراژ کمی داشته است. شماره‌های اول و دوم نامه‌های کتاب، تلگرافهایی است که انجمن سعادت استانبول برای براون فرستاده است. متأسفانه من نتوانستم متن تلگرافهای شمارهٔ اول را پیدا کنم. در فهرستی که براون برای کتاب خود نوشته است می‌بینم که قسمت اعظم کتاب عبارت است از ۱۲ نامه‌ای که به‌قلم یکی « از تبریزیان مشهور» نوشته شده است. در اول نخستین نامهٔ براون نوشته است: ترجمهٔ نامه‌ای از قسطنطنیه به‌تاریخ ۶ ژانویهٔ ۱۹۱۲ به‌قلم «ح.ت» یکی از معاریف تبریز. ولی بعد روی دو حرف «ح. ت» را با مداد خط زده است.

درپایان‌ترجمهٔ‌مقالهٔ روزنامهٔ‌ترکی«ینی‌اقدام» ذیل‌شمارهٔ ۵این‌کتاب به‌عنوان امضا حروف .S.M.T را نقل می‌کند و این حروف تا نامهٔ بیستم به‌عنوان امضای نویسندهٔ نامه‌ها داده می‌شود. در وهلهٔ اول به‌نظر می‌رسد که مرحوم تقی‌زاده نویسندهٔ نامه‌ها باشد، ولی حروف «س. م. ت.» را نمی‌توان بااسم او مطابقت داد. بعلاوه در مقالاتی که راجع به‌آن مرحوم نوشته شده است اشاره‌ای به‌این نامه‌ها نشده است. در تمام مدت ترجمه، این اشکال‌فکر مرا به‌خودمشغول‌داشته بود. تاامسال باردیگر به‌کیمبریج بازگشتم وپس ازجستجوی زیاد درکتابخانهٔ دانشگاه‌کیمبریج به‌نسخه‌ای از روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته (شمارهٔ ۳۹، سال نوزدهم، ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ هجری، ۲۲ آوریل ۱۹۱۲) برخوردم که سابقاً جزو کتب براون بوده‌است. دراین شماره مقاله‌ای است تحت‌عنوان «حقیقت‌وقایع جان‌گداز شمال» (از ص ۵ تا ۱۱) که عیناً با شمارهٔ یازده (یا نامهٔ هفتم این کتاب) مطابقت می‌کند، و براون به‌خط خود بالای صفحهٔ اول روزنامه نوشته است: «مقالهٔ تقی‌زاده دربارهٔ اعمال روسها در شمال ایران».

کار نوشتن این مقدمه در شرف اتمام بود که توسط آقای دکتر لکهارت آدرس نوهٔ براون به‌نام خانم «کرافورد۳۷» را بدست آوردم و به‌منزلشان که در دهکده‌ای در اطراف کیمبریج است رفتم و با خوشحالی زیاد مجموعهٔ بسیار بزرگی از نامه‌ها و مقالات چاپ‌نشدهٔ براون را یافتم که اصل «نامه‌هایی از تبریز» جزو آنها بود. در این مجموعه، که حاوی

37. Mrs. Crawford

نامه‌های متنوع و متعددی از اکثر رجال دورهٔ مشروطه می‌باشد، نامه‌های دیگری از تقی‌زاده وجود دارد، ولی فقط دوازده نامه از آنها در کتاب حاضر داده شده است. تقی‌زاده در اواخر ذی‌القعده ۱۳۳۰ در پاریس بوده است و چند روز پس از ۲۵ ذی‌الحجه (۱۷ دسامبر ۱۹۱۱) عازم استانبول می‌شود[۳۸] و اولین نامهٔ این کتاب را در ششم ژانویهٔ ۱۹۱۲ از استانبول می‌نویسد. تقی‌زاده در آخر مقالهٔ روزنامهٔ ترکی ینی اقدام، که به‌احتمال زیاد از خود اوست، حروف «س. م. ت.» را به‌عنوان امضا خود قرار می‌دهد و براون گویا برای مخفی‌داشتن هویت او همین سه حرف را اسم مستعار نویسندهٔ نامه‌ها قلمداد می‌کند. شمارهٔ ۱۵ با نامهٔ کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، که هنوز با براون آشنایی زیاد نداشته است، شروع می‌شود و دو نامهٔ دیگر همراه آن از تبریز فرستاده شده است. براون کتاب خود را از مجموعهٔ این نامه‌ها فراهم آورده است و برروی آن یادداشتی گذاشته‌است‌که علت‌چاپ‌نشدن آن‌را بیان می‌کند ومی‌گوید: «این کتاب ترجمه و برای چاپ پذیرفته شده بود که در اوت امسال جنگ شروع شد و چاپ آن را فعلا غیرمقدور ساخت[۳۹]».

در اینجا بیمورد نیست ذکر مجموعهٔ دیگری مربوط به‌همین دوره شود که گویا براون می‌خواسته است قسمتی از آن‌را ترجمه کند: اولی جزوه‌ای است در ۲۸ صفحه با عنوان «واقعهٔ دلسوز طوس یااینکه حرکات اسلام بر بادکن حکومت روس» و شرحی است از جزئیات حوادث خراسان و مشاهدات‌نویسنده هنگام‌به‌توپ‌بستن مرقدامام‌رضا(ع) ازطرف روسها. همراه‌این‌جزوه دونامه‌است ازدکتر احمدخان[۴۰] به‌تاریخ ۱۳و۱۴ فوریه از لندن، که می‌گوید این‌شرح‌همراه یك‌عکس از ملك‌الشعرای بهار رسیده است و آنها را برای براون می‌فرستد. گرچه اسم نویسندهٔ جزوه معلوم نیست ولی آن‌را الحاج حسینقلی تبریزی در مطبعهٔ شمس استانبول به‌تاریخ غرهٔ شوال ۱۳۳۰ به‌چاپ رسانده است ونسخه‌ای ازآن‌را تقی‌زاده برای براون فرستاده است[۴۱]. قسمت دوم جزوه‌ای است در ۱۰۸ صفحه حاوی وقایع رشت از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ که توسط رابینو به‌فارسی‌تهیه و برای براون فرستاده شده است. هردو جزوه را کاظم‌زادهٔ ایرانشهر به خط خود برای براون رونویسی کرده است. براون خلاصهٔ وقایع رشت و مشهد را در شماره‌های ۱۲ و ۱۶ «نامه‌هایی ازتبریز» به‌دست‌داده‌است.

---

۳۸. رجوع کنید به مقالهٔ تقی‌زاده در حبل‌المتین، سال ۱۹، شماره ۳۶، ص ۱۳

۳۹. نسخهٔ خطی DE 3 در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج تحت‌عنوان «Letters from Tabriz» تاریخ این یادداشت ۱۹۱۴ است.

۴۰. نسخهٔ خطی DE15 این شخص یکی از دوستان براون بود که در مقدمهٔ «مطبوعات و شعر جدید» ایران از کمکهای او تشکر می کند.

۴۱. به شمارهٔ 5828. L. 90 در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج رجوع شود.

«نامه‌هایی از تبریز» مدت زیادی از تاریخ مشروطیت را دربر نمی‌گیرد، ولی بادقت زیاد به‌ذکر جزئیات وقایع یکی از بحرانی‌ترین ادوار مشروطیت در تبریز می‌پردازد. شاید بیشتر این وقایع را تواریخ دیگر بازگو کرده‌اند، ولی چون این نامه‌ها در بحبوحهٔ یأس و ناامیدی و در روزهای تاریک اشغال روسها نوشته شده است، به‌بهترین‌وجهی احساسات نویسنده و محیط آزادیخواه تبریز را برای ما مجسم می‌سازد. در ضمن سند جالبی است از همکاری تقی‌زاده و براون در پیشرفت مشروطیت ایران.

حسن جوادی

نامه‌هائی از تبریز

پیشگفتار

سر ادوارد گری[1] حامی حیثیت بریتانیا[2]

شك نیست که اکثر مردم انگلستان، از هر حزبی که باشند، صمیمانه آرزو دارند حیثیت و نام نیك انگلستان بیش از هرچیز دیگر حفظ گردد و به آن کشور به عنوان دشمن ظلم و بیدادگری و حامی مظلومان و ناتوانان نگاه شود. اکنون وقت آن است که مردم انگلیس متوجه شوند سرادوارد گری از هنگامی که وزیر امور خارجه شده است، خاصه از شش سال پیش به این سو، کاملا خلاف سنن اسلاف خود رفتار کرده است. بادولت روسیه توافق و سازشی کرده است که علت اساسی تمام بدبختیهای کنونی ایران می باشد و موقعیتی بوجود آورده است که از سوئی به منافع و حیثیت انگلستان لطمه می زند و از سوی دیگر نام نیك ما را لکه دار می سازد. اگر کوششی سخت و همه جانبه بعمل نیاید بزودی شهرت نیك ما یکسره از میان خواهد رفت.

ایران یکی از قدیمی ترین کشورهای دنیاست که

1. Sir Edward Grey

۲. اصل این قسمت از مقدمه در اکتبر ۱۹۱۲ نوشته شده است و اکنون با بعضی تغییرها چاپ می شود. (ا. ب)

هرگز موجودیت سیاسی خود را از دست نداده است. گذشته از دوران افسانه‌ای، تاریخ این کشور به‌دوهزارو پانصد سال پیش، به‌زمان کوروش، گزیدهٔ خداوند، می‌رسد. ایرانیان امروز احفاد آن پارسیان باستان هستند و زبان فارسی نیز مستقیماً به‌زبان کوروش و داریوش می‌پیوندد. گرچه مردم این کشور در اثر نامرادیهای بیشمار ضعیف و در نتیجهٔ بدی سیاستهای طولانی دلسرد شده‌اند، بااین همه دارای نبوغ واستعدادی خاص هستند که شاید، به استثنای یونانیان، بیش از هر ملت دیگر به‌اندیشه و هنرجهان خدمت کرده‌اند. همانطور که دیگران گفته‌اند و اطلاعات شخصی من نیزبراین مطلب گواهی دارد؛ ایرانیان دارای فضایل و خصایل دوست داشتنی و قابل تحسینی هستند. انصاف باید داد که نباید سدپیشرفت‌چنین ملتی شد، خاصه هنگامی که پس ازقرنها ظلم واختناق‌سرانجام‌متوجه‌وضع‌فلاکت بار خودشده است‌و با جدیت تمام در برطرف ساختن آن می‌کوشد. اگر انگلستان نتواند در عمل به بهتر ساختن وضع ایرانیان کمك کند، لااقل باید با آنها همدردی نماید، و به هر صورت با روسیه، رقیب دیرینهٔ خود و دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی و درهم کوبندهٔ ملتهایی چون لهستان، فنلاند، ارمنستان، یهود و غیره، همدست نشود و طعمهٔ دیگری برای ولع و قدرت طلبی این کشور فراهم نسازد. در ایام وزارت مردانی‌چون پالمرستون[۳]، گلادستون[٤]، دیزرایلی[٥]، سالزبوری[٦] انگلستان چنین کاری نمی‌کرد، اما بخت بد ایران چنین مقدر کرده بود که کوشش آن کشور در راه

3. Palmerston
4. Gladstone
5. Disraeli (lst Earl of Beaconsfield)
6. Salisbury

آزادی وقتی به‌منصهٔ ظهور رسدکه سیاست خارجی انگلیس در دست سیاست‌مدار بدبینی‌چون سر ادواردگری باشد. کسی منکر فضایل شخصی سر ادواردگری نیست، و در مشاغلی چون وزارت کشور، وزارت امور ایرلند یا مستعمرات، ممکن بود افتخاراتی کسب کند. اما همانطور که آقای مورگان شوستر[۷] در کتاب بزرگ خود به نام اختناق ایران[۸] (ص ۲۲۴) می‌نویسد: «اگر او درسوئیس یا بلژیك یا در کشور خیالی روریتانیا[۹] که آنتونی‌هوپ[۱۰] آفریده است، می‌بود، وزیر خارجهٔ بی‌نهایت خوبی می‌شد.» متأسفانه سر ادواردگری‌رویه‌ای درسیاست‌خارجی پیش گرفت‌که به‌یورش می‌مانست، یا به‌زیردستان خود اجازهٔ اتخاذ سیاستهائی را داد که هدف اصلی آن نکات زیر بود:

۱. سوءظن و بیعلاقگی بی‌اندازه به‌آلمان که سبب شد هر عملی را برای شرمساری آن کشور بجا ومستحسن تلقی کند.

۲. ایمانی خلل‌ناپذیر و در عین حال بی مورد به حسن نیت روسیه و اهمیت آن کشور به عنوان متحدی قوی علیه آلمان.

۳. عدم هر گونه همدردی با ملتهای غیر اروپائی و حس تحقیر نسبت به آنها. که این موضوع در رفتارش با اهالی مسلمان مصر و حکومتهای ترکیه، ایران و مراکش مشهود است. نسبت به چین نیز رفتاری بهتر از این نداشته است. از چهار مملکت مستقل مسلمان که به هنگام رسیدن او به وزارت وجود داشت مراکش را

---

7. Morgan Shuster

۸. ص ۱۸۹، اختناق ایران. چاپ بمبئی ۱۳۴۵ هجری.

9. Ruritania

10. Anthony Hope

کاملا از میان برده است تا فرانسه را خشنود و آلمان را ناراحت سازد، و با این کار خود نه‌تنها به‌منافع تجاری انگلیس زیان زده بلکه این کشور را به آستانهٔ جنگ با آلمان کشانده است. از طرف دیگر محض خشنودی روسیه ایران را به‌نابودی کشانده و در این مورد نیز به‌تجارت انگلستان ضررزده است. از طرف دیگر به‌شرف، حقیقت و عدالت طوری بی‌اعتنائی از خود نشان داده است که مشکل بتوان در تاریخ انگلستان مانند آن پیدا کرد. در ضمن عدم اعتماد عمیقی در هندوستان و سراسر عالم اسلام بوجود آورده است. سرانجام اگر خودش حملهٔ نابخشودنی و وحشیانهٔ ایتالیا را به‌طرابلس ایالت عثمانی در افریقا تشویق نکرده باشد، به‌دیدهٔ اغماض بدان نگریسته و بدان اعتراضی نکرده است.

بی‌شك به عنوان انسان، سر ادوارد گری از دیدن سگی که زیر اتومبیل رفته است به راستی متأثر می‌شود، ولی به‌عنوان وزیر امور خارجه از اینکه زندگی، آرزو و آزادی هزاران نفر از همنوعان خود را پایمال سازد، دغدغه‌ای به خود راه نمی‌دهد. معلوم نیست در نظر او تلاش ایرانیان که شش سال (از دسامبر ۱۹۰۵ تا دسامبر ۱۹۱۱) با مشکلات توان فرسائی مبارزه کرده‌اند بیشتر ارزش دارد، یا یك «ماهی» که نیم ساعت وقت خود را صرف گرفتن آن کرده است[۱۱]!

در این مختصر حتی بطور اجمال نمی‌توان شرح

۱۱. در اینجا قسمتی‌را براون حذف کرده است که ترجمهٔ آن چنین‌است: می‌گویند سر ادوارد گری در زندگی خصوصی خود مرتب به کلیسا می‌رود و درسهای کلیسا را بکار می‌بندد، درحالی‌که در شغل اداری خود ظاهراً سعی می‌کند فلسفهٔ ماکیاولی، نیچه و ماکس واندن (Max Vondan) را یکجا عملی سازد.

گیرم که سیاستمداری هنگام ایفای وظیفه نتواند مانند مواقع عادی ملاحظه کار و محتاط باشد، ولی گویا ایشان فراموش کرده‌اند که سیاستمداری بی‌وجدانی نیست. (م)

داد؛ چگونه ایران بیچاره که برای آزادی و رفاه خود تلاش می‌کند، از روسیه آزار می‌بیند و مساعی‌اش همیشه بی‌حاصل شده است، و در تمام این مدت بریتانیای کبیر با چشم‌پوشی ضمنی یا تأیید علنی، از اعمال روسیه حمایت کرده است. شرح مبسوط این جریانها را در اختناق ایران اثر آقای مورگان شوستر، و در نوشته‌های من، یعنی «شرح خلاصه‌ای از حوادث اخیر ایران، انقلاب ایران ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۹» و «بحران ۱۹۱۱ در ایران» می‌توان مطالعه کرد.

آقای شوستر در نامه‌ای از تهران به‌تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۱۱ (۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۹) می‌نویسد: «هفته‌ها وکتابها لازم است تا تمام جزئیات اوضاع پیچیدهٔ اینجا را بتوان شرح داد . . . ولی به‌عنوان انسان به‌جرأت می‌گویم؛ صحنهٔ بسیار غم‌انگیز و مشمئز کننده‌ای در جریان‌است، صحنهٔ خفه ساختن روح ملی مردمی که قرنها در فشار هولناك‌ترین استبدادها و ظلمها بسر برده و بتازگی موفق شده‌اند ـ حتی بی‌هیچ برخورداری از منافع عملی آزادی ـ از احساس آن خوشحال باشند».

از سر ادوارد گری و طرفداران سیاست کنونی‌اش در ایران بپرسید:

۱. مگریك سال پیش از عقد موافقتنامهٔ انگلیس و روس، یعنی در اوت ۱۹۰۶ (جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۴) نمایندهٔ انگلیس در تهران آزادیخواهان را تشویق نکرد تا برای گرفتن مشروطه و داشتن مجلس شوری اصرار ورزند، یااجازه نداد دست‌کم ۱۲۰۰۰ نفر آنها درسفارت انگلیس تحصن جویند و آنجا را مرکز عملیات خود سازند و بدین ترتیب آنان را از پشتیبانی دولت انگلیس‌مطمئن نساخت؟

۲. مگر در موافقتنامهٔ روس و انگلیس مورخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۲۱ رجب ۱۳۲۵) حکومت بریتانیای کبیر و روسیه... متعهد نشدند استقلال و تمامیت ایران را محترم شمارند؟

۳. مگر نه این است که به‌فاصلهٔ یك هفته پس از عقد موافقتنامه، یعنی در چهارم سپتامبر ۱۹۰۷، سر سیسیل سپرینگ رایس[۱۲] وزیر مختار انگلیس در ایران برای رفع نگرانی شدید ایرانیان دربارهٔ مفاد و منظور موافقتنامه‌ای که دربارہ‌اش با آنها مشورت نشده بود، یادداشتی به‌فارسی[۱۳] به‌وزیر امورخارجهٔ ایران نوشت و در آن به وضوح تمام نظر سر ادوارد گری و مسیو ایزولسکی را اعلام کرد که «در سه نکتهٔ اصلیه باهم کاملا متفقند: یکی این که هیچ یك از دولتین در امور ایران مداخله نخواهد کرد مگر این که صدمه‌ای به‌مال و جان رعایای آنها وارد آید؛ دیگر اینکه مذاکرات درباب‌قرارداد فیمابین روس و انگلیس نبایستی برخلاف انتگریته (تمامیت) و استقلال ایران بوده باشد.» دیگر اینکه «هیچ یك از دو دولت مطالبه از ایران ننموده و به این جهت دولت ایران می‌تواند تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید.» و «هر دو وزیر» (یعنی سر ادوارد گری و مسیو ایزولسکی) «کاملا در خصوص مداخله ـ نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذارده‌اند.» «این

12. Sir Cecil Spring-Rice

۱۳. متن این یادداشت در چهاردهم سپتامبر ۱۹۰۷ (پنجم شعبان ۱۳۲۵) در روزنامهٔ حبل‌المتین (شمارهٔ ۱۱۵) منتشر شده است و نسخه‌ای از آن را منشی سفارت انگلیس در تهران برای من فرستاد که در حاشیه‌اش قید شده است: «یادداشت وزیر مختار انگلیس به وزارت خارجه». این نامه را من در «شرح مختصری از حوادث اخیر ایران»، ژانویهٔ ۱۹۰۹ و در کتاب «انقلاب ایران»، اکتبر ۱۹۱۰ چاپ کرده‌ام (ا. ب) [رجوع کنید به بخش ششم «انقلاب ایران» ترجمهٔ احمد پژوه ۱۳۲۹ (م)].

قرارداد به‌مصالح خود ایران یا ملت خارجهٔ دیگری خلل نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران در صدد اقدامی که مضر به‌حال یکدیگر باشد برنیایند، و در آتیه از مطالباتی که در گذشته تا آن درجه مخل پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است، ایران را مستخلص سازند» و «قصد دولتین از بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را ابدالدهر تأمین نمایند. نه فقط نمی‌خواهند عذری به‌جهت مداخله کردن در دست داشته باشند، بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ منافع خود مداخله کنند و دولتین مزبور امیدوارند در آتیه، دولت ایران ابدالدهر از ترس مداخلهٔ خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به‌وضع خودشان کاملا آزاد بوده باشد که فواید آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد[۱۴]».

۴. آیاحقیقت ندارد با این که ترجمهٔ این سند در ژانویهٔ ۱۹۰۹ در انگلستان منتشر شد و بی‌کوچک‌ترین شبهه‌ای در اصالت آن بارها در پارلمان و مطبوعات نقل گردید و آقای اکلند [۱۵] در پنجم دسامبر و سر ادواردگری در چهاردهم دسامبر ۱۹۱۱ بکلی منکر وجود آن شدند، و هنگامی که پس از دوماه (در اول فوریهٔ ۱۹۱۲) عکس اصل فارسی آن به وزارت خارجه ارائه گردید و تحقیقاتی در این باره صورت گرفت و اصل یادداشت از سفارت انگلیس در تهران فرستاده شد، وزارت‌امور خارجه‌مجبور شد به وسیلهٔ آقای اکلند اصالت آن را تصدیق کند و بگوید تاآن وقت از وجودش بی اطلاع بوده است[۱۶]؟

۱۴. به‌نقل از صفحات ۱۴ و ۱۵ اختناق ایران.

15. Acland

۱۶. مقایسه کنید با صفحه‌های ۲۴۰ـ۲۴۲ کتاب «اختناق ایران». اصل←

۵. مگر نه این بود که بمباران مجلس و انهدام اولین پارلمان وکشتار و حبس عدهٔ بسیاری از مشروطه‌خواهان در بیست‌و سوم ژوئن ۱۹۰۸ (بیست‌و سوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶) به دست کلنل لیاخوف[17] و افسران دیگر روسی گارد قزاق شاه مخلوع انجام گرفت، و سر ادوارد گری بطور علنی در سه موقع متفاوت (۲۷ ژوئیه، ۲۷ نوامبر، و ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱) در پارلمان اظهار داشت که: گرچه آن افسران با بلند کردن یك انگشت می‌توانستند مانع شورش علیه شاه و خلع او شوند، ولی آنها این کار را نکردند و شاه (مخلوع) تبعید شد. آیا تا کنون دیده شده است که وزیر خارجهٔ انگلیس در کتمان حقایقی چنین نزدیك و غیر قابل تردید بدین فضاحت بکوشد؟

۶. آیا حقیقت ندارد هنگامی که مشروطه‌خواهان در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ (جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۷) به‌رغم مقاومت قشون شاه مخلوع و افسران گارد قزاق وارد تهران شده شاه را از سلطنت خلع کردند، او به سفارت روس پناه برد، و پس از یك سلسله مذاکرات‌طولانی، مقاوله‌نامه‌ای میان حکومت ایران و وزرای مختار روس و انگلیس، تنظیم گشت که در آن راجع به‌شرایط خلع شاه مادهٔ زیر گنجانیده شده است؟

«ماده ۲. نمایندگان (دولتین) بعهده می‌گیرند که دستورات مؤکد به اعلیحضرت محمد علی میرزا دایر به‌خودداری از ایجاد هرنوع تحریك سیاسی در ایران داده دولت امپراتوری روس از جانب هردو دولت قول می‌دهد که تمام اقدامات ضروری را بعمل آورد تا مانع چنان

→مکاتباتی را که منجر به‌اعتراف به‌این مطلب از طرف آقای اکلند گردید، من‌دارم. (ا. ب)

17. Liakhoff

تحریکی از جانب او گردد. اگر اعلیحضرت محمدعلی میرزا خاك روسیه را ترك نماید و به سفارت دو دولت ثابت گردد که علیه ایران دست به تحریکاتی زده است دولت ایران مجاز خواهد بودمستمری او را موقوف‌سازد».

۷. آیا حقیقت ندارد، هنگامی که دولت ایران به مراسلات خیانت‌آمیز شاه مخلوع به بعضی از سران ترکمن سرحدات ایران، در شرق دریای خزر، دست یافت و در بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۰، وزیر امور خارجهٔ ایران حسینقلی‌خان نواب سفرای دو دولت ذینفع را در جریان گذاشت و خواست تا انجام تحقیقات لازم مطابق مقاوله‌نامه قسط بعدی مستمری شاه را که مبلغ شاهانهٔ ۱۶،۶۶۶ (۱۰۰،۰۰۰ تومان) لیرهٔ انگلیسی در سال بود قطع کنند، نه تنها آن دو سفارت‌خانه تحقیقی در این باره نکردند، بلکه مستخدمان آنها بطور موهنی همه جا و همه وقت حسینقلی خان، آن مرد شریف کار آمد را سایه‌وار تعقیب کردند تا عاقبت قسط مزبور پرداخت گردید؟

۸. آیا حقیقت ندارد اندکی پس از پرداخت این وجه فاش شد که شاه مخلوع (چنانکه وانمود می‌کردند بی‌اطلاع دولت روسیه) ادسا تبعیدگاه خود را ترك و به مسافرتی تحریك‌آمیز در اروپا آغاز کرده است، و دراین سفر با عناصر ارتجاعی در وین، بروکسل، برلین، رم، مران[18] نیس و پاریس ملاقات کرده و طرح نقشهٔ حمله به ایران را ریخته است، که سال بعد عملی گردید؟

۹. آیا حقیقت ندارد کسانی که در اوایل سال ۱۹۱۱ صنیع‌الدوله وزیر مالیه راکشتند و به جان حاکم اصفهان سوءقصد کردند، یا خود را تبعهٔ روسیه خواندند

۱۸. Meran یا Merano شهری در ایتالیا در نزدیکی مرز اتریش (م).

یا تحت حمایت آن دولت قرار گرفتند و به کمك روسها از چنگگ قوهٔ قضائی ایران خلاصی یافتند و تا به‌حال هیچ دلیلی دایر به مجازات آنها ارائه نشده است[۱۹]؟

۱۰. آیا حقیقت ندارد هنگام انتصاب متخصص اقتصادی امریکائی، مستر مورگان شوستر به خزانه‌داری کل ایران دو دولت روس و انگلیس اعتراضی نکردند، ولی به‌محض این که معلوم شد او می‌خواهد تنها با توجه به منافع ایران کار کند و راهی که در پیش گرفته است به‌اصلاح وضع اقتصادی ایران خواهد انجامید، روسیه (در اصل به تشویق سر ادواردگری[۲۰]) شروع به کارشکنی کرد تا عاقبت در بیست‌و نهم نوامبر ۱۹۱۱ (۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۹) اولتیماتومی به دولت ایران داد و خواستار برکناری شوستر گردید، و تهدید کرد که در غیر این صورت قشون خود را به‌ایران خواهد فرستاد، باوجود انفصال شوستر و مخالفت مجلس ایران، و باوجود اینکه اولتیماتومی غیر عادلانه‌تر و موهن‌تر از اولی در دوم نوامبر داده شد و در اثر تهدیدات و فشار روسیه، آن‌هم پذیرفته گردید، با این همه در حدود ۲۵۰۰۰ نفر سرباز روسی به ایران ریختند و در تبریز، انزلی، رشت و مشهد مرتکب اعمال وحشیانه و سبعانه‌ای شدند که شرح آنها خواهد آمد.

۱۱. آیا حقیقت ندارد که کاملا برخلاف تعهدات

---

۱۹. لااقل یکی از آنها یعنی ایوان گرجی، که تصویری از چهرهٔ شرارت‌بارش را در صفحهٔ ۴۶ «اختناق ایران» می‌بینیم، در تابستان ۱۹۱۲ در روستف یا خارکف آزادانه می‌گشته است. (ا. ب)

۲۰. پیشنهاد برکناری مورگان شوستر در وهلهٔ اول از سر ادوارد گری بود که در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱ تلگرافی به سر جرج بوکانان Sir George Buchanan، سفیر کبیر انگلیس در دربار سنت پترسبورگ، فرستاد که اگر روسیه درخواست انفصال شوستر را بکند دولت پادشاهی انگلیس هیچ‌گونه مخالفتی نخواهد داشت. (کتاب آبی، ایران، شمارهٔ ۱۹۱۲،۴ «رمز ۶۱۰۵» شمارهٔ ۱۲۷، ص ۵۲). (ا. ب)

خود و مفاد مقاوله‌نامه‌ای که یاد شد، شاه مخلوع به‌همراه عده‌ای از پیروانش با تسلیحات خریداری شده از اروپا، در تابستان ۱۹۱۱ به ایران برگشت و همراه برادرش شعاع‌السلطنه و چنانکه می‌گویند با شش افسر نیروی دریائی روس درکشتی روسی موسوم به‌کریستوفوروس[۲۱] از دریای خزر گذشت و مبادرت به حمله‌ای کرد که اگر کوشش دولت وشجاعت سپاهیان ایران‌نبود به‌تخت سلطنت می‌رسید؛ تخت سلطنتی که مردم به حق او را از آن خلع کرده بودند؟ و باز آیا حقیقت ندارد که دو دولت روس و انگلیس خلاف تعهداتی که نمایندگان آنها در مقاوله‌نامهٔ مذکور کرده بودند به اعتراضهای ایران وقعی ننهادند و گفتند که این موضوع امری داخلی و مربوط به دولت ایران است، وحتی پس از شکست قطعی شاه مخلوع و کشته شدن سردار سپاهش ارشدالدوله، دولت ایران را مجبور به پرداخت وجه معتنابهی از مستمری او کردند که به تصدیق خودشان بدو تعلق نمی‌گرفت؟

اینها تنها چند فقره از سؤالهائی است که سر ادوارد گری و طرفدارانش دعوت می‌شوند به آنها جواب دهند. ایشان همیشه مخالفان خود را دعوت می‌کنند تا «با حقایق مواجه شوند». بگذارید آنها نیز با این حقایق مواجه گردند، و اگر توانستند، جواب بدهند و ثابت کنند که به حیثیت انگلیس لطمه‌ای نزده‌اند!

البته سر ادوارد گری در مورد سیاست خود در ایران خیلی چیزها گفته است ولی آنچه می‌توان پذیرفت بسیار اندك است. می‌گوید؛ اوضاع ایران آشفته بود و بانبودن موافقتنامهٔ روس و انگلیس ممکن بود وضع آنجاآشفته‌تر گردد. این نظیر داستان آن حکیم ایرانی است که بمحض

21. Christophoros

گرفتن خون، بیمارش می‌میرد و حکیم می‌گوید اگر خون او را نمی‌گرفت حال بیمار بدتر ازین می‌شد. چون ممکن بود بیمار بماند و سربار خانواده‌اش شود!

سر ادوارد‌گری از «وفاداری» روسها به‌موافقتنامهٔ روسیه و انگلستان حرف می‌زند (یا بهتر بگوئیم تا اواخر ۱۹۱۱ حرف می‌زد)، ولی باسفید نامیدن، سیاه رانمی‌توان سفید کرد. او ازعدم‌وفاداری امریکا به‌تعهدخود در مورد ترعهٔ پاناما شکایت می‌کند، و متوجه نیست پیمان‌شکنی خود او برای ملل دیگر سرمشق شده است، و آنها نیز از او پیروی خواهند کرد. سر ادوارد گری به‌عهدخودازاین رو وفا نکرد که ایران ضعیف بود و از آن کشور ترسی نداشت، ازین رو اگر ملل دیگری که از انگلستان ترسی ندارند عهدشکنی کنند، نباید متعجب گردد. «به‌قول معروف می‌توان از خار مغیلان انگور چید؟»

سر ادوارد گری می‌گوید یا باید بر سر ایران با روسیه جنگید (که به عقیدهٔ او دیوانگی است) یا باتصدیق مزورانه و تحسین چاپلوسانهٔ اعمال روسیه با آن دولت «همکاری» کرد، و اجازه داد هر کاری می‌خواهد بکند. این منطق همانقدر مضحك است که بگوئیم در مورد کسی که می‌دانیم آدمکش وراهزن است، اغماض روامی‌داریم،و با همکاری خود او را تشویق می‌کنیم به اعمال خلاف بیشتر، و با کوشش دوستی خود را با او استحکام می‌بخشیم، یا اگر نمی‌خواهید با او جنگ کنیم. مسلماً یافتن راه میانه‌ای در هر دومورد ممکن است. از زمان جنگهای کریمه تا هنگامی که سر ادوارد گری وزیر خارجه شد، عملا بازارانگلستان به‌روی‌روسها بسته بود و او آن‌را باز کرد. چون سر ادوارد گری دید که روسیه به‌سبب جنگ با ژاپن و مشکلات داخلی ضعیف شده است، قدرت

بخشیدن واعادهٔ حیثیت و اعتبار اقتصادی آن دولت را وجههٔ همت خود قرار داد و با موفق شدن در این کار، روسیه را قادر ساخت که اول تمام نهضتهای آزادیخواهی را در داخل کشور خود سرکوب کند و سپس در خارج به این کار بپردازد. سر ادواردگری مسئول اعادهٔ قدرت روسیه است، که می‌بایست از تاریخ آن کشور درمی‌یافت که روسیه قدرت را چگونه بکار خواهد برد. اتکای روسیه به قرضهائی است که از انگلستان و فرانسه می‌کند، که برای حفظ قدرت لازم دارد. لااقل انگلستان می‌توانست با بستن بازار پولی خود، روسیه را وادار به تعدیل رویه در ایران کند و نگذارد با وفا نکردن به وعده‌های روشن وصریح خویش در مورد تخلیهٔ ایران، به‌فلج ساختن آن مملکت نگون‌بخت و کشتار مردمش ادامه دهد.

سر ادوارد گری می‌گوید؛ وزارت خارجهٔ انگلستان نمی‌تواند بر بازار پول انگلیس نظارت داشته باشد، یا در آن اعمال نفوذ کند. ولی داستان وام انگلستان به چین تازه‌تر از آن است که مردم این ادعا را به‌آسانی‌قبول کنند. این تنها مورد نیست، مثال دیگری می‌آورم؛ مؤسسهٔ سلیگمن[۲۲] می‌خواست وامی به ایران بدهد، و در آخرین مراحل آن ــ در نوامبر ۱۹۱۰ ــ سر ادوارد گری مانع شد.

آیا از این حسن تفاهم با روسها نتیجه‌ای عاید خواهد شد؟ تمام‌کسانی که‌می‌دانند روسها با چه‌کشتارهای فجیعی در تبریز، انزلی، رشت و مشهد عهدهای خود را با ایران شکسته‌اند، و باچه زورگوئی وحشیانه‌ای مقاصد خود را عملی کرده‌اند، در جواب این سؤال تردیدی به خود راه نخواهند داد.

---

22. Messrs. Seligman

وقایعی که به‌بحران دسامبر ۱۹۱۱ انجامید[۲۳]

وقایع دسامبر ۱۹۱۱ (ذیحجهٔ ۱۳۲۹) را می‌توان شدیدترین بحرانی نامید که تا کنون ایران بخود دیده است. این وقایع نتیجهٔ مستقیم یك دوره اعمال تعرض‌آمیز و تحریك‌آمیزی است که دولت روسیه یا عمال آن در ایران، از آغاز مشروطیت یعنی در هفت‌سال گذشته انجام داده‌اند، و در نیمهٔ دوم سال ۱۹۱۱ این اعمال بیش از پیش علنی و وحشیانه شد.

تا هنگام برکناری محمدعلی میرزا درژوئیهٔ ۱۹۰۹ (جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۷) کشاکش مداومی میان این پادشاه و مردم وجود داشت، هرچند در ژانویهٔ ۱۹۰۷ (ذیقعدهٔ ۱۳۲۴) هنگام برتخت نشستن، و درچند مورد دیگر سوگند وفاداری خورده بود که به‌فرمان مشروطه‌که‌پدرش مظفرالدین‌شاه در پائیز سال قبل امضا کرده بود وفادار بماند. ولی دائم می‌کوشید تا قدرت مطلق اجداد خود را بدست آورد. یك‌سال از جلوسش نگذشته بود که با کودتائی‌خواست مجلس را ازمیان بردارد. درژوئیهٔ۱۹۰۸ (جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۶) به وسیلهٔ قزاقان خود و افسران روسی (که از آن میان کلنل لیاخوف بیش از همه شهرت یافت) موفق به بمباران مجلس و کشتن یا زندانی‌کردن عده‌ای از اصلاح‌طلبان بنام وبرقراری حکومت استبدادی گردید. با این‌همه شهر تبریز در مقابل کوشش او در بازگردانیدن حکومت مستبدانهٔ قدیم مقاومت ورزید و در برابر محاصره‌ای نه‌ماهه پایداری کرد. در آوریل

۲۳. فصل دوم این مقدمه در اول ژانویهٔ ۱۹۱۲ با عنوان: «بحران دسامبر ۱۹۱۱ در ایران، چگونه روی داد وبه‌کجا انجامید.» بطور خصوصی طبع و نشر گردید. در اینجا با بعضی تغییرها و حذف یکی دو قسمت دوباره چاپ می‌شود. (ا.ب)

۱۹۰۹ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) که شهر در آستانهٔ قحطی بود، با موافقت وزارت خارجهٔ انگلستان، قشون روس به سرکردگی ژنرال زنارسکی[۲۴] وارد تبریز شد و محاصره را شکسته راهها را باز کرد. بنابرآنچه شهرت داده‌اند این اقدام برای پایان‌دادن به مصائب اهالی شهر و جلوگیری از فاجعه‌ای بود که انتظار آن می‌رفت. ولی نباید فراموش کرد که بیشك نجات جان اهالی انگیزهٔ اصلی این لشکرکشی نبود. سر آرثور نیکلسون[۲۵] (که در آن وقت سفیرکبیر انگلیس در سن‌پطرزبورگ بود و اکنون معاون ثابت وزارت امور خارجه است) می‌نویسد: «به‌نظر من رسیدن قوای روس به‌نفع ملیون خواهد بود. ولی اذعان می‌کنم حفظ جان کنسولها را باید به‌عنوان هدف اصلی در نظر داشت، ولو بااین کار اقداماتی که برحسب ضرورت انجام گرفته و به‌نفع نهضت ملی تبریز بوده است به‌مخاطره بیفتد.» «کتاب سفید» (شمارهٔ رمز ۴۷۳۳)، شمارهٔ ۲۰۸. باوجود وعده‌های متعدد و صریح در مورد مراجعت این قشون به محض عادی‌کردن وضع، این کار انجام نگرفت. و حضور آنها، پیش از حوادث وحشتناکی که بزودی شرح آن خواهد آمد و قشون روس مسبب اصلی بود، به‌طرق مختلف ودر موارد متعدد برای دولت ایران اشکال و زحمت فراوان ایجاد کرد.

پیروزی مشروطه‌خواهان و خلع محمدعلی‌میرزا

در خلال این احوال، با الهام از مقاومت طولانی مردم تبریز در برابر محمدعلی میرزا، دو نهضت دیگر برای بازگرداندن حکومت مشروطه پیدا شد و نضج

24. General Znarsky
25. Sir Arthur Nicholson

گرفت. یکی از اینها در رشت بود و دیگری در طوایف بختیاری جنوب اصفهان. بدین‌طریق دوسپاه پدید آمدکه مصمم حرکت به‌سوی تهران بود تا محمد علی‌شاه را مجبور کند که مشروطیت را بپذیرد. در ماه مه ۱۹۰۹ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) این دو سپاه یکی پس از دیگری، به رغم اخطار و تهدید سفارتخانه‌های روس و انگلیس به آوردن قوای بیشتر از روسیه و «حفظ راه تهران ودریای خزر»، شروع به پیشروی کردند. کلنل لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق‌شاه، و همچنین مخبر روزنامهٔ تایمز درتهران هردو بی‌اندازه مطمئن بودند «که تنها هنگ قزاق برای مقابله با انقلابیون، یا بختیاریها کافی است.» مخبر تایمز می‌نویسد: «هرچند افسران فرمانده بریگاد قزاق جزو افسران ارتش روس بشمار نمی‌روند، ولی کاملا زیر نظر حکومت روسیه هستند. چون مواجب و شغل آنها بستگی به‌این دارد که مطابق دستورهای حکومت سن‌پطرزبورگ عمل کنند.» پس باید نتیجه گرفت نقش عمده‌ای‌که افسران روسی‌چون بلازنوف[۲۶]، زاپلسکی[۲۷]، پری بونوزوف[۲۸] در جنگ بادامك در روزهای ۱۱ و ۱۲ ژوئیه و کلنل لیاخوف از روز ۱۳ تا ۱۷ ژوئیه در تهران به عهده داشتند «طبق خواستهٔ حکومت سن‌پطرزبورگ» بوده است. هنگامی که لیاخوف را در چهارم اوت از تهران احضار کردند، به‌علت شرکت در جنگ نبود، بلکه به‌این سبب بود که نتوانسته بود به رجزخوانیهای خود جامهٔ عمل بپوشاند و ملیون را مغلوب سازد. جای بسی شگفتی است که حافظهٔ سر ادواردگری به‌صورت

26. Blazenoff
27. Zapolski
28. Peribonozoff

عجیبی درسه‌موردمختلف(۲۷ژوئیه، ۲۷دسامبر، ۱۴دسامبر ۱۹۱۱) دچار اشتباه شده و گفته است: «که اگر آن افسران روسی (بریگاد قزاق) مداخله می‌کردند یا دستی بلند کرده از نفوذ خود در تهران سود می‌جستند، هرگز شاه از تهران تبعید نمی‌شد.» مطالعهٔ شرح وقایع اخیر به هرنوع، خاصه آنچه در تایمز چاپ شده است، باید به‌او نشان داده باشد؛که افسران روسی منتهای سعی خود را در شکست‌دادن ملیون کردند ولی مغلوب شدند.

ملیون فاتح از موقعیت خود سوء استفاده نکردند و بقدری با مدارا رفتار کردند که همه، حتی مخبر روزنامهٔ تایمز را به تحسین واداشتند. او درچهاردهم ژوئیهٔ ۱۹۰۹ تلگرافی فرستاده است به‌این مضمون که «رفتار آنها غیر قابل انتقاد است. در محله‌های اشغال‌شدهٔ شهر در حفظ نظم کوشیده‌اند و نسبت به زندانیان خود گذشت داشته‌اند. بطورکلی اشتیاقی که نسبت به‌اجرای نقشه‌های خود به‌شیوهٔ مردم متمدن نشان می‌دهند قابل تحسین است.» خبرنگار روزنامهٔ دیلی تلگراف نیز نوشته است که «رفتار انقلابیون کاملا درست بوده است و به بهترین وجهی قادر به حفظ نظم بوده‌اند. همه‌کس کفایت آنها را در پیشگیری از مشکلات می‌ستاید.» طبق موثق‌ترین منابع، تلفات دوطرف در حدود پانصد تن بوده است و شایان توجه است که در پنج روز جنگ خیابانی فقط یك اروپائی آن‌هم به‌تصادف زخمی شده است.

مقاوله‌نامه‌ای دربارهٔ رفتار و مستمری شاه مخلوع

قدم دوم، خلع‌محمدعلی میرزا بود (که‌چون نقشه‌هایش را برباد رفته دید، به سفارت روس پناه برد). مذاکره دربارهٔ خلع و پرداخت حقوقش تا هفتم سپتامبر

۱۹۰۹ (۲۱ شعبان ۱۳۲۷) طول کشید، عاقبت مقاوله نامه‌ای در مورد کناره‌گیری‌اش به‌امضا رسید. مستمری‌که دولت ایران می‌بایست به‌او پرداخت‌کند سالی ۱۰۰،۰۰۰ تومان (۱۶،۶۶۶ پوند انگلیسی) بود. و نمایندگان دولتهای روس و انگلیس ضمانت زیر راکردند: مادهٔ دوم مقاوله‌نامه، کتاب آبی (شمارهٔ رمز ۵۱۲۰)، (صفحه‌های ۱۳۰ ـ ۱۳۱، الحاقی شمارهٔ ۲۳۲).

«مادهٔ ۲. نمایندگان بعهده می‌گیرند که دستورات مؤکد به‌اعلیحضرت محمد علی میرزا دایر به خودداری از ایجاد هرنوع تحریك سیاسی در ایران بدهند و دولت امپراتوری روس از جانب هردو دولت قول می‌دهد که‌تمام اقدامات ضروری را بعمل آورد تا مانع چنان تحریکی از جانب او گردد. اگر اعلیحضرت محمد علی میرزا خاك روسیه را ترك نماید و به سفارت دو دولت ثابت گرددکه او علیه ایران دست به تحریکهائی زده است، دولت ایران مجاز خواهد بود مستمری او را موقوف سازد».

سپاه روسیه و دخالت آن (۱۹۰۹ـ۱۹۱۰)

هنگامی که ملیون به‌سوی تهران در حال پیشروی بودند، روسیه (در هشتم ژوئیه) بیش از سه‌هزار سرباز در تبریز و رشت داشت. سر ادواردگری در سیزدهم ژوئیهٔ ۱۹۰۹ در پاسخ سؤال آقای فلین[۲۹]، اعتراف کرد که در حدود چهارهزار سرباز در تبریز وهزار و هفتصد سرباز بین رشت و قزوین و بیش از ششصد نفر درجاهای دیگر متمرکز شده‌اند و افزود « همینکه احتیاجی به حفظ جان و مال خارجیان از خطرهای احتمالی» نباشد، آنها را فرا خواهند خواند.

29. Flynn

در دوسالی که میان خلع محمدعلی میرزا و اولین مراحل بحران کنونی فاصله شد، انتظار می‌رفت ایرانیان، که از دست کابوسی وحشتناك خلاص شده بودند، هم خود را صرف اصلاح حکومت کشور، خاصه امور مالی آن بکنند. ولی آنها از همان آغاز مواجه با مشکلاتی شدند که بیشتر این مشکلات به‌وسیلهٔ ایادی و طرفداران شاه مخلوع، و به حمایت و کمك مأموران روس بوجود آمده بود.

ایادی روسیه و دسیسه‌های آنان (۱۹۰۹-۱۹۱۰)

در اوت ۱۹۰۹ (رجب و شعبان ۱۳۲۷) رحیم‌خان، راهزن نامی که نقش اساسی در محاصرهٔ تبریز داشت، برحکومت جدید شورید. در بیست‌ونهم اوت (۱۱شعبان ۱۳۲۷) روسها او را دستگیر کردند و درهجدهم سپتامبر (اول رمضان) پس از گرفتن بیست هزار لیرهٔ عثمانی و صدوهشتاد شتر آزادش ساختند. یك ماه بعد رحیم‌خان به اردبیل حمله کرد و بهانه به‌دست روسها داد تا سپاهیان بیشتری به‌ایران گسیل دارند و فرا خواندن لشکریان خود را از قزوین به‌تعویق بیندازند. در نهم نوامبر (۲۴ شوال) رحیم‌خان تهدید کرد که به‌سوی تهران پیش خواهد رفت و شاه مخلوع را به‌تخت‌سلطنت باز خواهد گرداند. تا این تاریخ دولت ایران مجبور شده بود برای جلوگیری از او بیست‌وپنج‌هزار لیرهٔ انگلیسی خرج تجهیز سپاه بکند. در سی‌ویکم دسامبر ۱۹۰۹ سپاهی به‌سرکردگی یپرم‌خان بنحوی بی‌مانند بر او غلبه کرد و در بیست‌وچهارم ژانویهٔ ۱۹۱۰ (۱۱ محرم ۱۳۲۸) رحیم‌خان چنان در محاصره افتاد که یگانه راه فرارش مرز روسیه بود. دولت ایران حکومت روسیه را متوجه

مادهٔ ۱۴ عهدنامهٔ ترکمان چای کرد که می‌گوید: «اعلیحضرت امپراتور روسیه قول می‌دهد که به پناهندگان ایرانی اجازهٔ استقرار و اقامت در خانات قراباغ، نخجوان، یا قسمتی از خانات ایروان‌که در ساحل راست رود ارس واقع است ندهد.» و تقاضا کرد اجازه ندهند رحیم‌خان از مرز روسیه بگذرد، بااین همه به‌او اجازه دادند که به‌روسیه فرار کند و تا ژانویهٔ ۱۹۱۱ (محرم ۱۳۲۹) در آنجا ماند و سپس به‌تبریز بازگشت.

قضیهٔ داراب میرزا شاهزادهٔ ایرانی که تبعهٔ روس گشت و در هنگ قزاق لابینسکی [۳۰] ـ قوای روس ساخلو قزوین ـ افسر بود، جرمی است ازاین هم علنی‌تر. داراب میرزا باگرفتن مرخصی در اواخر ماه مه ۱۹۱۰ (ربیع‌ـ الثانی ۱۳۲۸) به زنجان رفت و سعی کرد حکومت مشروطهٔ آنجا را از میان بردارد. به‌رغم اعتراض‌مقامات ایرانی که می‌خواستند خود به‌این امر رسیدگی کنند، قزاقان روسی که از قزوین گسیل شده بودند، اقدام به بازداشت او کردند. هنگام مراجعت به‌قزوین قزاقان دچار قوای ایران گردیدند که برای دستگیری داراب میرزا فرستاده شده بودند، و به‌سوی آنها شلیك کردند. در نتیجه علی‌خان سرکردهٔ قوای ایران کشته شد. هرچند مقامات روس انکار کرده‌اند که در کوشش داراب میرزا در برافروختن جنگ داخلی دخالت داشته‌اند، ولی پرونده‌ای از مدارك مستند به انگلستان رسیده است‌که دلایل غیر قابل انکاری از همکاری کلنل راکوزا [۳۱] با داراب‌میرزا بدست‌می‌دهد. کلنل‌راکوزا به‌همدستان‌ایرانی داراب‌میرزاکه‌گرفتار نشده بودند تأمین‌نامه‌هائی داده‌بود

30. Labinsky
31. Rakuza

که به‌فارسی نوشته شده وخود او به‌روسی آنهارا امضاکرده بود. مضمون آنها چنین بود که حامل نوشته از حمایت امپراتور روسیه برخوردار است و تهدید کرده بود که اگر کسی متعرض او یاخانواده وهمراهانش شود، از طرف دولت روسیه شدیداً مجازات خواهد شد. بسیاری‌از همدستان فعال داراب‌میرزا دارای چنین تأمین نامه‌هائی به‌امضای کلنل راکوزا بودند.

در اینجا باید به‌دو واقعهٔ دیگر نیز اشاره کرد: اولی قتل‌عام اهالی قریهٔ وارمونی[۳۲] نزدیك آستارا. سپاهیان روس در فوریهٔ ۱۹۱۱ (صفر ۱۳۲۹) شصت‌نفر اهالی این قریه را که زنان و اطفال نیز جزوشان بودند به‌قتل رساندند. دومی قضیهٔ رشیدالملك حاکم‌سابق‌اردبیل است که به‌جرم خیانت در تبریز زندانی شده بود ولی در اثر فشار سرکنسول روسیه در بیست و هشتم ژوئیهٔ ۱۹۱۱ آزاد گردید.

مخالفت روس و انگلیس با شرکت سلیگمن (ژانویه ـ اکتبر ۱۹۱۰)

این بود بعضی از مشکلات پایان‌ناپذیری که از هنگام تجدید مشروطه از ژوئیهٔ ۱۹۰۹ (جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۷) تاکنون[۳۳]، سبب پریشانی، ناراحتی، تضعیف‌و تنگدستی حکومت ایران گردیده است و نگذاشته‌آن‌کشور هم خود را صرف اعادهٔ نظم در نقاط دور دست مملکت بکند، خاصه در نواحی جنوب.

ایران از وام مشترکی که روس و انگلیس می‌خواستند به‌حکومت آن کشور بدهند و همراه آن شرایطی را تحمیل کنند که کاملا با استقلال این مملکت مغایرت

---

32. Varmuni

۳۳. یعنی سال ۱۹۱۴ میلادی (م)

داشت، صرف نظر کرد، و خواست راه تازه‌ای برای استقراض پیدا کند. روسیه و انگلستان موانع زیادی در راه این‌کار پدیدآوردند و بدین‌طریق این مملکت رادچار مشکلات تازه‌ای کردند. در سیزدهم دسامبر ۱۹۰۹ (۲۱ ذیحجهٔ ۱۳۲۷) ایران ازاین دودولت پرسید باچه‌شرایطی می‌تواند وامی معادل ۵۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی (تقریباً پنج کروروزنیم تومان) از آنها بگیرد، ولی در دهم آوریل ۱۹۱۰ یعنی دو روز پس از انقضای قرارداد امتیاز راه‌آهن به‌روسیه، ایران شرایط وام پیشنهادی را به عنوان این‌که با مصالح ملی آن کشور مباینت دارد، رد کرد. دوماه بعد حکومت ایران برای گرفتن وام با شرکتی خصوصی در لندن به‌نام «سلیگمن» وارد مذاکره گردید. در اکتبر ۱۹۱۰ (شوال ۱۳۲۸) هنگامی که معامله با رضایت طرفین در شرف انجام بود، دولت انگلستان بنا به تمایل حکومت روسیه تمامی این‌کوشش را نقش برآب ساخت. درضمن روسیه مانع شد که ایران باوثیقه نهادن جواهرات سلطنتی، که متخصصی فرانسوی آنها را ۷۵۰،۰۰۰لیرهٔ انگلیسی قیمت کرده بود، وجه نقد را بدست آورد. در بیست و پنجم اوت ۱۹۱۰ (۱۸ شعبان ۱۳۲۸) روسیه در مقابل بیرون‌بردن سپاهیان خود، خواست به‌زور امتیازهای جدیدی کسب کند؛ بدین‌ترتیب روسها بی‌آنکه بخواهند، پذیرفتند که برای حفظ جان اروپائیان مقیم ایران احتیاج به‌سپاهیان آنها نیست. و این موضوع حتی سبب اعتراض روزنامهٔ تایمز گردید.

نتایج شوم سیاستی خشن (سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۱۰)

در این زمان تغییرات مهمی در روابط سیاسی روسیه و انگلستان پدید آمد و موجب شد سیاست خشن‌ـ

تری آن دودولت در مورد ایران بکار برند. فرانسه ـ و بعد انگلستان ـ بطور علنی سیاست غیر دوستانه‌ای با ترکیه پیش گرفتند که بزودی سبب گرایش آن دولت به آلمان گردید. این تغییرات هنگامی شروع شد که لرد هاردینگ آف پنزهورست[۳۴] (که قبلا سرچارلز هاردینگ نامیده می‌شد) وزیر خارجهٔ بریتانیا شغل خود را ترک گفت تانایب‌السلطنهٔ هند شود وجای‌اورا سر آرثور نیکلسن گرفت، که تمام وقت سفیر انگلستان در دربار سن پطرز- بورگ بود. این انتصاب را دولت روس به‌گرمی تهنیت گفت. در همین اوان (اواخر سپتامبر ۱۹۱۰) آقای ایزولسکی[۳۵] که مانع عمدهٔ توافق روس و انگلیس در روسیه بشمار می‌رفت از شغل وزارت خارجه برداشته شد و سفیر کبیر روسیه در پاریس گردید، و به‌جایش آقای سازونف[۳۶] انتخاب شد. در مورد ایران آنچه مهم است فرستادن پوخیتانف[۳۷] به‌عنوان سرکنسول بود که در دهم‌اکتبر ۱۹۱۰ وارد تهران شد. رفتار خشن و خودسرانهٔ این شخص هنگام سرکنسولی در تبریز معروف بود. او و همکارش پتروف[۳۸] مسئول دواولتیماتوم روس‌بودند که در ماه نوامبر ۱۹۱۱ به‌ایران داده شد و باعث بروز حوادثی گردید که موضوع بحث ماست. تقریباً به‌دنبال اقدام دولت روس، انگلیس (در شانزدهم اکتبر) یادداشتی راجع به‌امنیت راههای جنوب به‌ایران داد، که در آغاز «اولتیماتوم» خوانده شد ولی بعد کوشیدند کلمهٔ ملایم- تری جانشین آن سازند. این اقدام که به‌عنوان «اولین

34. Lord Harding of Penshurst
35. Izvolsky
36. Sazonoff
37. Pokhitanoff
38. Petroff

قدم سر آرثور نیکلسن، سیاستمدار پرحرارت و بی‌محابای انگلیسی، در وین تلقی گشته بود، نه‌تنها در ایران بلکه در ترکیه نیز باعث وحشت زیاد گردید. در مجمعی که به عنوان اعتراض در بیست و سوم اکتبر ۱۹۱۰ (۱۸ شوال ۱۳۲۸) در استانبول تشکیل شد، در سخنرانیهائی پرشور رفتار روس و انگلیس با ایران تقبیح گردید و تلگرافی خطاب به‌امپراتور آلمان فرستاده شد و از او درخواست گردید به‌عنوان یگانه پادشاه اروپائی دوستدار اسلام، دوستی‌خود را ظاهر سازد. ظاهراً جوابی به‌این درخواست داده نشد و عالم اسلام از آن نفعی‌نبرد، ولی به‌احتمال‌قوی این امر امپراتور آلمان را در برابر تزار روسیه هنگام عقد معاهدهٔ پوتسدام (۵ نوامبر ۱۹۱۰ = دوم ذیقعدهٔ ۱۳۲۸)در موقعیت بهتری قرار داد و منجر به عهدنامهٔ مشهوری گردید که بعد از انتشار باعث حیرت و رنجش انگلستان و فرانسه گشت. از این پس روسیه، که از پشتیبانی آلمان از بعضی شرایط پیشنهادیش دربارهٔ «دایرهٔ نفوذ خود در ایران» خاطرجمع شده بود، بنظر می‌رسید برسیاست انگلیس چیره شده است (شاید با تهدید ضمنی یا علنی، یا سازش بیشتر با آلمان) و متحد خود را که پیوسته مقاومت کمتری نشان می‌داد، وادار کرده است به‌استقلال و تمامیت ایران وقعی نگذارد ــ موضوعی‌که هردو دولت به‌کرات‌ومرات آن را مهم‌ترین اصل توافق روسیه وانگلستان شمرده بودند ــ سی‌ویکم اوت ۱۹۰۷.

دخالت مجدد شاه مخلوع

اکنون به‌حوادث ایران باز گردیم. در بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۰ (۲۴ شوال ۱۳۲۸) حسینقلی‌خان وزیر

خارجهٔ ایران که مردی فوق‌العاده صدیق و قابل بود به سفارت‌خانه‌های روس وانگلیس اطلاع دادکه دولت‌ایران بربعضی نامه‌های خیانت‌آمیز شاه مخلوع به عده‌ای از رؤسای طوایف ترکمن در سرحدات شمال شرقی ایران دست یافته است، و مطابق مقاوله‌نامهٔ بیست‌وپنجم اوت ۱۹۰۹ (هشتم شعبان ۱۳۲۷) پیشنهاد می‌کند که پرداخت قسط آیندهٔ مستمری شاه تا انجام تحقیقات لازم معوق بماند. آن دو سفارت درجواب این‌اطلاعیه نه‌تنها ازتوجه به‌این اتهام در مورد شاه مخلوع امتناع کردند و اصرار در پرداخت مستمری نمودند، بلکه با فرستادن دو غلام سفارت به‌درخانهٔ حسینقلی‌خان و تعقیب او در همه‌جا تا وصول وجه مزبور، به وزیر امور خارجه اهانت روا داشتند. دولت ایران نسبت به‌این موضوع اعتراض‌شدید کرد. گرچه سر ادواردگری در پارلمان این موضوع را به عنوان «رسم مملکت» تلقی کرد، به‌هرحال توهینی بی سابقه و بی‌نظیر بود. سفارت روس از حسینقلی خان نفرت داشت، هم به‌علت بیباکی و صداقتش، وهم به‌علت تحصیلاتش در انگلستان و اینکه می‌گفتند طرفدار این مملکت است. ازین رو مصمم شد خود را از شر او خلاص کند. در شانزدهم نوامبر ۱۹۱۰ (۱۱ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸) وزیر مختار روسیه از حسینقلی خان خواست تا ازتوهینی که می‌گفتند نسبت به‌گماشتهٔ کنسول‌آن دولت درکاشان شده است، عذرخواهی کند. این گماشته که آقاحسن نام داشت مرد بسیار بدنامی بود که بارها دولت ایران‌نسبت به استخدامش اعتراض کرده بود. عاقبت حسینقلی‌خان در بیست و هفتم دسامبر ۱۹۱۰ (۲۰ ذیحجهٔ ۱۳۲۸) مجبور به‌استعفا شد.

هنوز چند روزی از پرداخت مستمری شاه مخلوع (در نتیجهٔ فشاری که شرح آن رفت) نگذشته بود، که معلوم شد محمدعلی میرزا ادسا را ترک گفته و مسافرتی را (که دولت روس وانمود کرد از آن بی‌خبر است) به قصد دسیسه و توطئه، در سراسر اروپا آغاز کرده است، و به‌وین، بروکسل، برلین، رم، میلان، نیس، پاریس و شهرهای دیگر رفته است تا طرفداران سابقش را که در تبعید بسر می‌بردند ببیند و نقشهٔ بازگشت خودرا بکشد. این‌کار در تابستان گذشته عملی گردید.

در اوایل سال ۱۹۱۱ دو قتل اتفاق افتاد که تأثیر بدی در ایران داشت، زیرا روسیه ادعا کرد هردو قاتل تبعهٔ آن دولت هستند، و در نتیجه توانست آنها را از حوزهٔ قضائی ایران خارج کند. واقعهٔ اول در اول فوریه (اول صفر ۱۳۲۹) روی داد. شخصی به‌نام عباس‌خان‌که رئیس پلیس معزولی بود، معتمد خاقان حاکم اصفهان‌را مجروح کرد و پسر عمویش را کشت و سپس در کنسولگری روسیه تحصن جست. واقعهٔ دوم پنج روز بعد در تهران روی داد، و آن هنگامی بودکه صنیع‌الدوله‌وزیر مالیه (که به‌طرفداری از آلمان معروف بود و گویا می‌خواست وامی برای ایران بگیرد) هدف گلولهٔ دونفر گرجی قرار گرفت و درگذشت. قاتلان قبل از توقیف چهار پاسبان را مجروح ساختند. دوروزبعد ناصرالملک، نایب‌السلطنه‌که بعداز مرگ عضدالملک درپائیزسال‌قبل به‌این سمت حساس انتخاب شده بود، وارد تهران گردید. این واقعه باعث امیدواری زیادی شد، خاصه چون بعد از ورود او در سیزدهم مارس (۱۳ ربیع‌الاول) ساخلو روس از قزوین (به‌استثنای هشتاد نفر قزاق که در آنجا

ماندند) فرا خوانده شد و گفتند که این کار برای رعایت احترام نایب‌السلطنه بوده است.

ماجرای کاپیتن استوکس

باوجود توطئه و دسیسه‌های مداوم علیه حکومت ایران، شاید بتوان چهارماه بعداز این حادثه را امیدوار کننده‌ترین روزهائی دانست‌که ایران طی سالهای توفانی اخیر به‌خود دیده است. در ماه مه مورگان شوستر و دیگر مستشاران امریکائی‌که ایران برای اصلاح وضع مالیه ومخارج خود استخدام کرده بود، به‌تهران رسیدند. بزودی معلوم شد برای گرفتن مالیات مشروع دولت، «ژاندارم خزانه» لازم است که باید بدقت تمام سازمان یابد. در ماه‌ژوئیه این سازمان در شرف سروسامان گرفتن بود و آقای شوستر تصمیم‌گرفت فرماندهی آن را به‌کاپیتن‌استوکس[۳۹] از سپاه هند، که دورهٔ خدمت او به‌عنوان وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس به‌تازگی خاتمه یافته بود، محول سازد. در آغاز دولت انگلیس مخالفتی نکرد و به‌کاپیتن استوکس گفتند استعفایش پذیرفته خواهد شد، ولی ده روز نگذشته بود که روسیه اعتراض کرد وگفت استخدام افسری انگلیسی‌در به‌اصطلاح «حیطهٔ نفوذ روس» بامفاد موافقتنامهٔ روس و انگلیس مباینت دارد. مذاکرات ممتدی درگرفت وطی‌آن امیدواریهائی پیدا شدکه روسیه پس‌از اطلاع از اینکه استخدام استوکس هیچگونه جنبهٔ سیاسی ندارد و فقط بدان سبب است که افسر دیگری دارای سابقه و تجربهٔ خاص او نیست، حاضر شد از اعتراض خود دست بکشد. بااینهمه روزنامهٔ نوایه ورمیا

39. Captain C. B. Stokes

ودیگر مطبوعات افراطی روسیه به‌شدت به‌این انتصاب اعتراض کردند.

حمله و مغلوب شدن شاه مخلوع

اوضاع با پیدا شدن شاه مخلوع، و تعداد زیادی از ترکمانان به همراهی برادرش شعاع‌السلطنه در قلمرو حکومت ایران، وخیم‌تر گردید. محمدعلی‌میرزا از روسیه بازگشت و از دریای خزر با کشتی باری روسی به‌نام کریستوفوروس، و به‌گفتهٔ بعضی، همراه شش افسر نیروی دریائی روسیه گذشت. کشتی روسی باری دیگری نیز به‌نام «جبار» به‌فاصلهٔ کمی ازین کشتی در حرکت بودتادرصورت‌عدم‌موفقیت‌اورابازگرداند. درضمن برادر دیگرش سالارالدوله از طرف مغرب از سرحد عثمانی وارد خاك ایران شد و بعد از جمع آوری سپاهی ازعشایر لر به کرمانشاه حمله کرد.

دولت ایران از این حملهٔ دوجانبه، و اعتراض روسیه به‌انتصاب کاپیتن استوکس و پیگیری آن دولت در مخالفت با مستر شوستر ــ آن امریکائی صدیق‌و درستکار که خزانه‌داری کل را داشت ــ بیش از پیش مضطرب گردید. ولی هرقدر نسبت به مادهٔ ۲ مقاوله‌نامهٔ بیست‌و پنجم اوت ۱۹۰۹ در مورد بازگشت شاه مخلوع، به‌دو دولت روسیه و انگلستان تذکر داد، سودی‌نبخشید. آن دو دولت قبول کردند که مستمری شاه مخلوع باید قطع شود، ولی از هرگونه اقدامی خودداری کردند ومی‌گفتند که این کار امری داخلی است و به‌عهدهٔ دولت ایران. بدین ترتیب بود که ایرانیان از هیچ کوششی برای خاتمه دادن به‌این غائلهٔ خطرناك کوتاهی نکردند و پس از عملیاتی بیحاصل و گزارشهائی مبالغه‌آمیز،

عاقبت ارشدالدوله را که باکفایت‌ترین فرماندهان شاه مخلوع بود، مغلوب و در پنجم سپتامبر (۱۱ رمضان ۱۳۲۹) اعدامش کردند[۴۰]. بدین ترتیب سپاهیان ایران فاتح شدند، و چند روز بعد شاه مخلوع سوار کشتی روسی شد و به آن کشور فرار کرد. سه هفته بعد برادرش سالارالدوله در غرب، در ساوه و نوبران شکست قطعی یافت و در چهارم اکتبر به اروپا گریخت. دو روز بعد همدان که در تصرف او بود به دست سپاهیان‌دولتی افتاد.

دیگر بنظر می‌رسید که دولت ایران عاقبت از زیر بار مستمری گزاف شاه مخلوع و خطرهائی که به سبب حمیت و کوشش خود، با آنها روبرو شده بود آزادگشته است، و می‌تواند نفسی راحت بکشد، ولی از عقیم‌ماندن نقشه‌های شاه مخلوع دیری نگذشته بود که روسیه و انگلستان مشکلات تازه‌ای پیش آوردند. انگلستان که به‌هیچ روی توجه نداشت گرفتاریهای جدی به دولت ایران مجال نمی‌دهد تا در اعادهٔ نظم فارس بکوشد، مصمم گشت عده‌ای از سپاهیان هندی را به فارس گسیل دارد. به‌گفتهٔ تایمز دولت ایران رفتاری مسالمت‌آمیز نسبت به روسیه در پیش گرفته بود. ولی دولت روسیه در مورد آقایان پوخیتانف و پتروف در نهم اکتبر کشاکشی براه انداخت: دولت ایران اموال شعاع‌السلطنه برادر شاه مخلوع را ضبط کرده و ژاندارمهای خزانه را در املاك منصوریه، دولت‌آباد و منصورآباد گمارده بود. مسیو پوخیتانف سرکنسول بدنام روسیه، بی‌آنکه توجه کند شعاع‌السلطنه خود را تحت حمایت عثمانی قرار داده است نه‌روسیه، و نه‌تنها به بانك روس دیناری بدهکار نیست،

---

۴۰. مطابق کتاب اختناق ایران (ص ۱۱۶) ارشدالدوله را یفرم‌خان در پنجم سپتامبر دستگیر و روز بعدش تیرباران کرد. (م)

بلکه هیجده‌هزار تومان (۳۶۰۰ پوند) نیز موجودی در آنجا دارد، تصمیم به دخالت گرفت. دو عضو کنسولگری روس با ده نفر قزاق روسی به‌خانهٔ شعاع‌السلطنه رفتند و با تهدید پنج ژاندارم محافظ را مجبور به ترك خانهٔ او کردند. روز بعد عدهٔ بیشتری ژاندارم به آنجا رفتند، و چون معدودی قزاق ایرانی را در کار نگهبانی یافتند، آنها را بیرون راندند. مخبر تایمز در گزارش دهم اکتبر خودمی‌نویسد: «چنان می‌نمایدکه تمام جریان از ابتکارات آقای پوخیتانف، سرکنسول‌روس‌باشد. به‌ظاهروزیرمختار روس مطلب را فیصله داده‌بود و موضوع‌را منتفی‌شده می‌پنداشت، جز اینکه دولت ایران می‌خواست نسبت به‌عمل سرکنسول اعتراض کند».

متأسفانه قضیه نه‌تنها منتفی نشدبلکه به‌بحرانهای بیشتری انجامید. پس از توقیف اموال شعاع‌السلطنه، دو نفر از اعضای کنسولگری روس: پتروف و یك نفر دیگر، به‌خانهٔ شعاع‌السلطنه رفتند وژاندارمهای خزانه‌داری راکه مشغول انجام وظیفه بودند به‌باد فحش‌گرفتند، ولی چون نتوانستند فتنه‌ای بپا کنند (زیرا به ژاندارمها دستور اکید داده شده بود که با آنها درنیفتند) به کنسولگری خود بازگشتند و ادعا کردند نسبت به‌آنها تهدید و توهین شده است.

چند روز پس از این ماجرا (در هفدهم اکتبر) روسها اعلان قطعی کردند که‌ازپس گرفتن مخالفت خود در انتصاب کاپیتن استوکس به فرماندهی ژاندارمری خزانه امتناع می‌ورزند. گرچه روزنامهٔ تایمز در چهارم اوت نوشته بود. «دولت انگلیس و دولت هند قدرت آن را ندارند که کاپیتن استوکس را از پذیرفتن این شغل باز دارند.» با وجود این موجبات ارضاء خاطر روسیه

فراهم شد و روسها مانع انتصابی شدند که در وهلهٔ اول با آن هیچ مخالفتی نداشتند.

روز بعد تایمز سرمقاله‌ای منتشر ساخت و در آن از اعمال آقای شوستر، خاصه دربارهٔ انتقادش از سیاست روسیه و انگلستان در ایران و اینکه گفته بود اساساً «نظری خصمانه نسبت به اصلاح و نوسازی ایران دارند» انتقاد کرد. آقای شوستر بلافاصله اعلان داشت که صحت گفته‌های خود را با حقایق و دلایلی که در دست دارد ثابت خواهد کرد. مقالهٔ او در شماره‌های نهم و دهم اکتبر روزنامهٔ تایمز منتشر شد و در یازدهم نوامبر در سرمقاله‌ای بسیار نارسا از آن انتقاد گردید.

در ضمن روسیه، که از چیرگی در ممانعت از استخدام کاپیتن استوکس، جری گشته، و همیشه وزارت خارجهٔ انگلیس را موافق خواسته‌های خود یافته بود، در بیست‌و دوم اکتبر (۲۸ شوال) اعتراض تازه‌ای در مورد استخدام بیست افسر سوئدی که از طرف دولت ایران دعوت بکار شده بودند، به این دولت تسلیم داشت. ظاهراً در هفتم نوامبر توانست دولت سوئد را بانظر خویش موافق سازد.

در بیست‌و هفتم اکتبر (۳ ذیقعده) اولین دستهٔ سپاهیان هندی وارد بوشهر شدند. همان روز اعلام شد که دویست نفر سرباز روسی در انزلی پیاده شده‌اند، و هزارو هفتصد تن دیگر بزودی وارد خواهند شد و هزارو نهصد سرباز نیز از راه جلفا به تبریز خواهند رفت. فرستادن سپاهیان هندی به‌جنوب و مقابلهٔ به‌مثل‌آن، یعنی گسیل‌کردن تعداد زیادتری از سپاهیان روسیه به شمال، همان‌چیزی بودکه مخالفان‌تقسیم ایران‌را هراسان‌می‌ساخت ونتایج این‌امر ثابت‌کردکه نگرانی‌شان کاملا بجابوده‌است.

در دوم نوامبر (دهم ذیقعده) قضیهٔ شعاع‌السلطنه به‌شدت بیشتری از سر گرفته شد. آقای پوکلیوسکی-کزیل[۴۱]، وزیر مختار روس، که خود را از رفتار آقای پوخیتانف مبرا دانسته بود، بطور شفاهی اولتیماتومی به دولت ایران داد و خواست که اولاً: ژاندارمهای خزانه‌داری فوراً از املاک شعاع‌السلطنه خارج شوند، در ثانی، وزیر خارجهٔ ایران از اهانت موهومی که به‌کارکنان کنسولگری روس شده بود، معذرت بخواهد. ضمن درخواست‌جواب فوری به‌این‌اولتیماتوم، یادداشت اعتراض دولت ایران‌رانیز پس‌داد، گرچه درآغاز قبول آن را اعلان کرده و بدان جواب داده بود. دولت ایران در آغاز از پوزش از گناهی که مرتکب نشده بود امتناع ورزید و پیشنهاد کرد مسأله به تحقیق و قضاوت مرجع بیطرفی واگذار شود تا چنانچه معلوم گردد مأموران ایرانی اسائهٔ ادبی کرده‌اند، معذرت بخواهد. ولی بعد چون دولت‌ایران در یازدهم نوامبر (نوزدهم ذیقعده) اولتیماتومی کتبی راجع به‌همین مطلب دریافت داشت، پس از رأی جستن از سفارت انگلیس، مجبور شد در مقابل زور سر فرود آورد و تسلیم شود. ازین رو در بیست‌و ششم نوامبر وزیر خارجهٔ ایران معذرت خواست.

اولتیماتوم دوم روس بیست‌ونهم نوامبر ۱۹۱۱

امید به خشنودی دولت روس از خوار شمردن بیجای ایران با تسلیم اولتیماتومی دیگر به تاریخ بیست‌و نهم نوامبر که تحمل ناپذیرتر از اولی بود، از میان رفت. در آن اولتیماتوم سه پیشنهاد تازه شده بود:

اول، دولت ایران آقای شوستر و آقای لوکوفر[۴۲]

41. M. Poklevski Koziell
42. Lecoffre

را از کار برکنار کند. دوم، در آینده بدون مشورت وزرای مختار روسیه و انگلستان هیچ خارجی را استخدام نکند. سوم، خسارت حاصل از اعزام دسته‌ای سپاه روسی را بدهد که به‌رغم مخالفت دولت ایران به این کشور گسیل شده بودند. در ضمن دولت روسیه موافقت با اولتیماتوم دوم را در چهل‌وهشت ساعت خواستار گردید.

واضح بود که با قبول این اولتیماتوم می‌بایست فاتحهٔ استقلال ایران را خواند و امید اصلاحاتی را که شوستر با آن همه شوق و ذوق به عهده گرفته بود، از دل بیرون کرد. از طرف دیگر هیچ امیدی نمی‌رفت که با این کارها موافقتی نهائی حاصل گردد. داستان گرگ و بره بود و عاقبت بره بدام افتاده بود. در سی‌ام نوامبر مجلس «به اتفاق آراء موافقت با اولتیماتوم روس را رد کرد» و در اول دسامبر (نهم ذیحجه) شوستر دفاع متین و محکمی از اعمال خود کرد و آن را با این کلمات پایان داد:

«اول مرا بطور واضح بین دوکار مخیر نمودند. یکی اینکه به ملت ایران خدمت کنم، دیگر اینکه تظاهر به‌این کارکرده منافع‌خارجیان را حفظ‌کنم وتیشه به‌ریشهٔ منافع ملی ایران بزنم. من برای برگزیدن راهی که انتخاب کرده‌ام خود را محتاج هیچگونه پوزشی نمی‌بینم».

فاجعهٔ دسامبر ۱۹۱۱

حوادث دسامبر **۱۹۱۱** هنوز در خاطره‌ها زنده است. در این میان وقفه‌هائی بوجود آمد و امیدزودگذری پدید آورد که ممکن است جلو پیشرفت روسها گرفته شود یا اینکه سر ادواردگری، در حالی که بطور علنی از تمام اعمال روسیه پشتیبانی می‌کند، ممکن است در

نهان سعی کند جلو آز روسیه را، که وقت مناسبی برای اقناع آرزوهای خود در ایران پیدا کرده است، بگیرد. ولی پیشرفت سپاهیان روس ادامه یافت و روز کریسمس شایعاتی از کشتارهای دهشتناك تبریز و رشت همراه تهدیدهای علنی دولت روس راجع به محاکمات صحرائی و کشتارهای دسته جمعی ـ نظیر آنچه چند سال پیش با وحشیگری هر چه تمام‌تر در ایالتهای بالتیك انجام داده بود ـ منتشر شد. تا مدتی جزئیات این وقایع معلوم نبود. از ارسال تمام یا قسمتی از گزارشهای تلگرافی از تبریز، رشت و حتی تهران تا پایان سال ۱۹۱۱ جلوگیری شده بود. اما از همان آغاز بیم آن بود که به‌گفتهٔ خبرنگار تایمز «وقتی پرده برداشته شود چیزی جز ویرانی وماتم نباشد».

حکومت ترور روسها در شمال ایران

تمام تحقیر و خفتی که ایرانیان بیچاره از نوامبر تا دسامبر ۱۹۱۱ متحمل شدند، قبول دو اولتیماتوم دوم و بیست‌و نهم نوامبر ۱۹۱۱، کودتائی که طی آن هیئت دولت مجلس سرسخت و وطن‌پرست را منحل ساخت، اقدامات و کوششهای رقت‌انگیزی که برای نزدیکی به انگلیس به منظور جلوگیری از کشت‌وکشتار صورت گرفت، کوششهای مصرانه‌ای که برای جلوگیری از خشم مردم، با نظارت بر ارسال اخبار از ایالتی به ایالت دیگر شد، همه بیحاصل بود و نتوانست چهار شهر عمدهٔ شمال ایران را از فجایع هجوم روسیه و حکومت نظامی رهائی بخشد.

در سه شهر تبریز، رشت وانزلی‌یکی پس ازدیگری در روزهای بیستم و بیست‌و یکم دسامبر ۱۹۱۱ (۲۸ و

۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹) جنگ درگرفت. چگونگی شروع آن در هر یك از شهرها هنوز به‌دقت معلوم نیست. ایرانیان می‌گویند روسها در تبریز با وارد شدن به خانه‌های مردم، و رفتن به بام آنها به بهانهٔ کشیدن سیم تلگراف (کاری که برای تمام مسلمانان نفرت‌انگیز است، چون زنان آنها در اندرون بسر می‌بردند) و مزاحم اشخاص بیگناه شدن، خواه مرد، خواه زن یا بچه، و کوشش در خلع سلاح مجاهدان، باعث جنگ شدند. مجاهدان از ماه اوت گذشته مجبور شده بودند در مقابل شجاع‌الدوله، که یکی از طرفداران سفاك شاه مخلوع و اکنون تحت حمایت روسها جلاد تبریز گشته است، از شهر دفاع کنند. مدارکی در تأیید این اظهارات در دست است که در زیر می‌آوریم:

۱. آقای تاردوف[۴۳] خبرنگار روزنامهٔ روسکایا اسلوو[۴۴] چاپ مسکو با جزئیات به شرح اعمال تحریك‌آمیزی پرداخته است که روسها به‌محض اشغال تبریز در آوریل ۱۹۰۹ (ربیع‌الاول ۱۳۲۷) انجام دادندو به تقریرات بالا شباهت تام دارد. (رجوع کنید به کتاب من به‌نام «انقلاب ایران» صفحه‌های ۲۸۳ ـ ۲۹۱ و مقایسه کنید با صفحات ۲۷۴ ـ ۲۸۲).

۲. آقای مورگان شوستر در ص ۲۰۳ کتاب «اختناق ایران» می‌گوید: در همان اوقات که قتال در بازارهای تبریز رواج و شیوع داشت واقعهٔ مهم دیگری نیز پیش آمد در رشت و انزلی که با تبریز صدها میل فاصله دارد قشون روس بدون مقدمه و بی‌اطلاع یك نفر پلیس ایرانی را با بسیاری از سکنهٔ آن حدود با تفنگ گلوله‌ریز نموده کشتند. بعد از آنکه کابینهٔ ایران اطمینان

43. M. Tardoff
44. Russkaya Slovo

کامل در قبول تمام فقرات اولتیماتوم به سفارت داد، آن خونریزی رشت و انزلی واقع شد. اطمینانی که دولت انگلیس در رأی خود علناً داده بود که (پس از قبول مطلب و مواد اولتیماتوم قشون روس که به ایران حمله نموده و داخل شده مراجعت خواهند نمود) و شرطی که دولت روس رسماً کرده این بود: «تا وقتی که واقعه‌ای تازه‌واقع نشود که باقی‌داشتن قشون لازم باشد، یعنی در این‌صورت قشون از ایران خارج خواهد شد.» در روشنائی وانعکاس واقعات سابقة‌الذکر بخوبی واضح می‌شود که ایرانیهای بی‌پشت‌و پناه بدبخت که در مقابل قشون روس هیچ‌بوده و روسها آنها را شکار خود قرار داده بودند، آیا ممکن است که در آن واحد در تبریز و رشت و انزلی به‌افواج روس حمله نمایند و حال آنکه روسها هم از حیث اسلحه قوی‌تر ومستعدتر وهم‌ازحیث‌عدد بیشتر ازآنهابودند[۴۵]؟

۳. طبق نامه‌ای که آقای ج. د. ترنر[۴۶] در منچستر ـ گاردین ششم سپتامبر ۱۹۱۲ منتشر ساخت.او اطلاعاتش را حدود یك ماه قبل از این تاریخ در تبریز بدست آورده بود، (یعنی یك روز پیش از شروع جنگ) «روسها از آسیابها ذخیرهٔ گندم را گرفتند تا به‌مصرف سپاهیان خود برسانند، و در سرمای سخت زمستان هفتصد سرباز را مجبور کردند که از اردبیل پیاده راه بیفتند.» تمام این پیش‌آمدها برخوردی میان روسها و اهالی تبریز را خبر می‌داد که در بیستم دسامبر روی داد.

۴. هرچند که بعداً روسها ادعا کردند ایرانیان «خائنانه به آنها حمله کرده‌اند»، گزارش اصلی کنسول روس در تبریز (کتاب آبی‌ـشمارهٔ رمز ۶۱۰۵ ـ شمارهٔ

---

۴۵. ترجمهٔ فارسی «اختناق ایران» ص ۱۷۱.

46. G.D. Turner

(۳۱۹) فقط می‌گوید: «شب گذشته (یعنی شب بیستم دسامبر) هنگامی که دسته‌ای از سربازان روسی مشغول تعمیر تلفن بودند، مورد حملهٔ یکی از پاسبانهای گشت واقع شدند. روسها شلیك کردند و دو نفر از پاسبانهای گشت را کشتند.» باز به‌گفتهٔ خود روسها اولین خون را آنها ریختند. در مورد رشت و انزلی همین کتاب آبی (شمارهٔ ۳۲۲) می‌گوید که «از دوطرف تیراندازی شد»، «تیراندازی ناگهان شروع‌شد وگسترش یافت»، «اسکورت کنسول روس در سبزه‌میدان شروع به‌تیراندازی کردند»، «علت شورش ناگهانی معلوم نیست»، «سه‌قزاق و دست‌کم هشت ایرانی کشته شدند»، یا می‌گوید: «در بیست‌ویکم دسامبر نزاعی در انزلی درگرفت که در آن یك افسر روسی زخمی و ده ایرانی کشته شد.» گزارش ایرانیان در تمام موارد صراحت دارد که تجاوز از جانب روسها بوده است.

جنگ در تبریز از همه‌جا شدیدتر بود و تمام روز بیست‌ویکم دسامبر ۱۹۱۱، از یك ساعت بعد از طلوع خورشید تا یك ساعت پس از غروب آفتاب ادامه یافت. مطابق گزارشهای جداگانهٔ اروپائیان، تلفات هردو طرف سنگین بود و مجاهدان بیش از همه تلفات داشتند، و اگر بطور شایسته‌ای رهبری می‌شدند، ممکن بود قوای روس مقیم تبریز را از میان ببرند. بنظر می‌رسد آنها نه رهبری داشتند و نه‌نقشهٔ واحدی برای عملیات خود، و دسته دسته به‌صورت نامنظم و بی‌هدف می‌جنگیدند.

مطابق تلگرام مورخ بیست‌ودوم دسامبر، آقای شیپلی[۴۷]، کنسول انگلیس در تبریز (کتاب آبی ــ رمز

---

47. Shipley

۶۱۰۵ـ شمارهٔ ۳۲۰) وضع چنین بوده است: «هرج‌ومرج عمومی نبود» و «انگلیسیهای مقیم شهر کاملا آرام بودند و هیچ‌اروپائی آسیبی ندید.»، «در واقع، هنگامی که روسها بسیاری از بناهای عمومی را اشغال و ادارات انجمن ملی ودیوان‌خانه و بسیاری از بازارها و خانه‌های مردم را تاراج کردند، و چند نفر بیگناه را کشتند، ایرانیان برای بانکها و مغازه‌های اروپائیان محافظ گذاشتند تا آسیبی بدانها نرسد».

روز دیگر (جمعه بیست‌ودوم دسامبر ۱۹۱۱) جنگ از سرگرفته شد و تا حدود دو ساعت به‌غروب مانده ـ که آتش‌بس مورد موافقت قرار گرفت ـ ادامه یافت. روز ۲۴ و ۲۵ دسامبر آقای شیپلی، کنسول انگلیس، گزارش داد (کتاب‌سفید، رمز ۶۲۶۴، شمارهٔ ۱۹): «مقامات محلی با همکاری کنسول روس کوشش می‌کردند تا جنگ را متوقف سازند. در بیست‌وپنجم دسامبر گلوله‌ای شلیك نشد.» سپس می‌افزاید: «ارتباط کنسول و فرمانده سپاه روس قطع شده است و سپاهیان که نتوانسته‌اند پیشرفتی کنند مجبورشده‌اند دراردوگاه خودباقی بمانند.» به‌عبارت دیگر تا این زمان موقعیت ایرانیان خوب بود، ولی می‌خواستند با دشمن صلح کنند. مردم بیچاره! (چون رابطهٔ تلگرافی با تبریز قطع شده بود) نمی‌دانستند پنج‌هزار سرباز تازه‌نفس روسی از جلفا عازم تبریز است و در بیست‌و سوم دسامبر «به‌فرمانروای کل قفقاز دستور داده‌شده است تا به‌فرماندهان نظامی اجازه دهد با نظر کنسولهای روسیه، اهالی را به شدیدترین وجه تنبیه کنند.» (کتاب سفید، شمارهٔ ۱۵)، و روزنامهٔ نوو-

ورمیا[48] خواستار «انتقام بی‌رحمانه و از میان بردن مجاهدان» شده و اعلام نموده است که «لازمهٔ انسانیت واقعی بی‌رحمی است.» همچنان‌که آقای شوستر در کتاب خود (ص ۲۰۲) می‌نویسد: «تجربه، بخوبی نشان‌داده‌است که دولت روس باداشتن قدرت در اموری نظیر این، بهیچ‌وجه از وعدهٔ خود کوتاهی نمی‌کند. مبالغه نیست اگر بگوئیم که هولناکی و دهشتناکی کشتار تبریز هرگز حقیقتاً معلوم نخواهد شد، زیرا که روسها اهتمامی بلیغ در ضبط اخبار نموده‌اند[49]».

گزارش خبرنگار تایمز نیز تأیید این مطلب است. دربیست‌وهشتم دسامبر باتلگرافی ازتهران اطلاع می‌دهد که «جز برای مدتی کوتاه در روز بیست‌و هفتم دسامبر رابطهٔ تلگرافی کاملا قطع شده است و بیم آن می‌رود هنگامی‌که پرده برداشته شود جز ویرانی و ماتم چیزی نباشد».

اکنون گوشه‌ای ازاین پرده ـ فقط گوشه‌ای کوچك ـ برداشته‌شده‌است، وعکسهائی‌که دراکتبر ۱۹۱۲ چاپ‌شد[50] اکنون ضمیمهٔ این کتاب است و آن را نشان می‌دهد. بعضی ازآنهاقبلا در روزنامه‌های «سپهر»، «گرافیك[51]»، «مجلهٔ روس و انگلیس[52]»، «روسیهٔ آزاد[53]»، و «مصر» چاپ‌گردیده وتا اندازه‌ای به‌مردم نشان داده است‌که زیر سلطهٔ روسها و آلت‌دست برگزیده‌شان شجاع‌الدوله، شهر

---

48. Novoe Vremya

۴۹. ترجمهٔ فارسی اختناق ایران ص ۱۷۱

۵۰. این عکسها در جزوه‌ای به نام: «حکومت ترور در تبریز؛ مسئولیت انگلیس» با شرح کوتاه و عکسهائی از حوادث دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویهٔ ۱۹۱۲ برای استفادهٔ کمیتهٔ ایران، جمع‌آوری و تدوین شده است. قیمت ۶ پنس، اکتبر ۱۹۱۲». (ا.ب)

51. Graphic
52. The Anglo-Russian
53. Free Russia

نگون بخت تبریز – یکی ازبزرگترین، زیباترین و زمانی پررونق‌ترین شهرهای ایران که مرکز عمدهٔ نهضت مشروطه‌خواهی بود و با شجاعت بی‌نظیری در برابر محاصره (ژوئن ۱۹۰۸ – آوریل ۱۹۰۹) ایستادگی کرده – چه فجایعی را تحمل کرده است.

دوازده‌عکس (از A تا L علامت‌گذاری شده است) به‌وسیلهٔ کسی‌که نمی‌توانم اسمش را فاش کنم در حدود ژوئیهٔ ۱۹۱۲ به‌انگلستان رسید، گویا توسط افسری‌روسی برداشته شده است و بعد اجازه داده است نگاتیف آن به‌دست دیگران بیفتد[۵۴]. دسته‌ای دیگر از همین دوازده عکس را آقای ج.د.ترنر از مغازه‌ای در تبریز خریداری کرده و به‌انگلستان آورده است. در پشت هر دو دسته، نام قربانیان نوشته شده است، که جمعاً بیست‌و سه نفر می‌شوند؛ بجز دو یا سه موردکه مقتولان ناشناس مانده‌اند، شرحها با عکسها مطابقت دارد[۵۵] در نامه‌هایی که بعد چاپ می‌شود، و تاریخ آنها از ششم ژانویه تا بیست‌ونهم سپتامبر ۱۹۱۲ است، یکی از اهالی تبریز از کسانی سخن می‌گویدکه موفق به‌فرار از آن شهر شده‌اند، و در ضمن جزئیات مرگ بیست و سه نفر قربانیانی که عکسشان چاپ شده است و کسان دیگر را بدست می‌دهد. قابل توجه است که این اشخاص یا از علما و دانشمندان

۵۴. بعضی‌از اشتباه‌های‌واضح در صورت اسامی، در ضمیمهٔ نامهٔ شمارهٔ ۲۵ بیان شده است که خصوصیات مقتولان را روشن می‌سازد. (ا. ب)

۵۵. در مقاله‌ای که با عنوان «روسها در ایران، به‌قلم یك‌ارمنی» درشمارهٔاوت ۱۹۱۳ مجلهٔ امریکائی New Age Magazine (صفحات ۹۹_۱۰۹) منتشر شده، آمده است؛ عکسهائی که بعضی از آنها در اینجا چاپ شده، توسط یك‌نفر ایرانی که «جان خود را برای گرفتن آنها به‌خطر انداخت» برداشته شده است. من این گفته را محض امانت نقل کردم، ولی معتقدم آنچه در متن یاد شد منطقی‌تراست. (ا. ب)

بودند؛ چون ثقةالاسلام، شیخ سلیم و ضیاءالعلما، یا از جوانان لایقی چون صادق‌الملك که آینده‌ای درخشان داشتند، یا اشخاصی خیروبانیان مدارس و مانند اینها، چون حاجی علی دوافروش، یا نویسندگانی چون احمد سهیلی، یا فدائیانی که با شجاعت و مردانگی خود هنگام دفاع‌از تبریز مشهورگشته بودند، مثل یوسف حکم‌آبادی، مشهدی حاجی‌خان، حاجی صمد خیاط، عباسعلی عطار و میرزا آقا بالای خیابانی، و یا خویشان و اقربای این افراد، چون دونوجوان به‌اسمهای حسن و قادر (که به ترتیب ۱۸ و ۱۲ سال داشتند) و برادرانشان که در میان مجاهدان معروف شهرت‌داشتند، موفق به‌فرار شده‌بودند، یا خطیبهای مشهوری چون میرزاعلی ویجویه.

دستهٔ دوم عکسها (از M تا S) به‌وسیلهٔ اروپائیان مقیم تبریز گرفته شده است. اینها را نیز آقای ترنر به انگلستان آورده‌اند.

گرچه این عکسها آنچنان که باید نشان دهندهٔ جنایات فجیعی نیست که از اول ژانویهٔ ۱۹۱۲ (روزی که کشتار روسها آغاز شد) در تبریز رخ داده است. اما شاید آنها بتوانند، بهتر از هرچیز دیگر، نتایج اطاعت از روش روسیه را که صفت مشخصهٔ سیاست خارجی سر ادواردگری است، به‌مردم انگلستان نشان دهند، و مارا متوجه مسئولیت وحشتناکی سازند که به‌عنوان ملتی بعهده گرفته‌ایم. چنانکه بزودی نشان داده خواهد شد، این مسئولیت از طرف ماتنها اجازهٔ ارتکاب جنایات نبوده است، زیرا حکومت ما همراه دولت روسیه، کابینهٔ ایران را ــ که به‌هیچ‌روی خود مایل نبود ــ مجبور ساخت تا عامل فجیع‌ترین وحشیگریها، یعنی شجاع‌الدوله را به

عنوان والی به‌تبریز بفرستد[۵۶].

در اینجا لازم است میان اعمالی که روسها مستقیم خود انجام داده‌اند و آنچه به‌دست آلت و تحت‌الحمایهٔ آنها (که تحت‌الحمایهٔ ما نیز بوده است) یعنی شجاع‌الدولهٔ وقیح، صورت گرفته، فرقی گذاشت. روسها چوبه‌های دار بپا کردند و آنها را با پرچم روسیه آراستند، و دسته دسته مردانی را به‌دار زدند که تنها گناهشان این بود که جسارت ورزیده از شهر خود در مقابل مهاجمان بیگانه دفاع کرده بودند. بسیاری از اینها حتی متهم به شرکت در جنگ نیز نبودند. هنگامی‌که دولت انگلستان اعتراض کرده خاطر نشان ساخت؛ احساسات مسلمانان به علت کشتن مجتهد بزرگ و محترم و با تقوائی چون ثقة‌الاسلام در روز عاشورا ـ که بزرگترین روز ماتم مسلمانان است ـ جریحه‌دار خواهد شد (کتاب سفید، رمز ۶۲۶۴، شمارهٔ ۲۵ و ۷۰)، روسها فقط گفتند (ایضاً، شمارهٔ ۷۵): «ثقة‌الاسلام شخص بسیار بدی بوده است.» (یعنی به اصطلاح مأموران روسیه آزادیخواه بوده) و «ایرانی مؤمنی بشمار نمی‌رفته، بلکه رئیس فدائیان بوده است که فرقه‌ای خارج از دین است».

این اعدامها به وحشیانه‌ترین وضع اجرا شد. دست و چشم محکومان را نبستند. آنها مجبور بودند در انتظار نوبت خود، شاهد مرگ دوستانشان باشند. در اغلب

---

۵۶. سست‌شدن تدریجی مخالفت دولت انگلیس با انتصاب شجاع‌الدوله به‌عنوان والی آذربایجان و قوت گرفتن اصرار روسها برای این انتصاب بطور وضوح در کتاب سفید ایران، شمارهٔ ۱۹۱۲،۵ (شمارهٔ رمز ۶۲۶۴) آمده است. در پنجم ژانویهٔ ۱۹۱۲ سر جورج بارکلی به آقای شیپلی می گوید که «شجاع‌الدوله را نپذیرد، زیرا که او علیه دولت شوریده است و عملا والی آذربایجان نیست.» در حالی که روز بیست‌وپنجم فوریه، سر ادواردگری از سر جورج بارکلی می‌پرسد: «تا چه اندازه پیروزی شجاع‌الدوله برای انتخاب شدن به والیگری آذربایجان امکان دارد؟» (ا. ب)

موارد محکومان در حدود ده دقیقه دست‌وپا می‌زدند تا جان می‌دادند. در چند مورد نیز طناب پاره شد. مثلا هنگامی که بدروس‌آندرئاسیان[۵۷] یکی از محترمان ارامنه را بدار می‌زدند، دوبار طناب پاره گشت، و یك افسر جوان روسی که با دار زدن مرد بیچاره برای سومین بار مخالفت کرد، به‌خاطر وساطت و احساسات انسانیش توبیخ و تنبیه شد. ثقة‌الاسلام را (چنانکه از عکس پیداست) پائین‌تر از هفت نفر دیگر بدار زدند تا توهینی نسبت بدو کرده باشند. اجساد آنها یك روز تمام (دوم ژانویهٔ ۱۹۱۲) پس از روز اعدام بر بالای دار ماند.

گرچه آقای شیپلی، کنسول انگلیس در تبریز، به غارت اموال و کشتن بی‌علت فردی بیگناه، و امکان کشته شدن اطفال و زنان هنگامی که قزاقان شهر را بمباران می‌کردند، معترف است (کتاب سفید، شمارهٔ ۲۰)، ولی می‌گوید: «صحیح نیست که بگویم قشون روسها رفتاری بیرحمانه و خلاف انسانی داشته‌اند.» ایرانیان می‌گویند زنان و مردان و اطفال بیگناه بسیاری کشته شده‌اند، و برای مثال کشتار حاجی علی ختایی و خانوادهٔ او را یادآور می‌شوند. این بازرگان آرام و بی‌آزار که از عالم سیاست بکلی دور بود، در خانهٔ زیبایش کنار باغ شمال (اردوگاه‌روسها) زندگی می‌کرد. روسهااو راباهشت‌تن از افراد خانواده‌اش–زن، پسر، دختران نوعروس، مستخدم، و یك بچهٔ شش‌ساله‌و پسر عمویش–کشتند. یگانه‌کسی که‌ازین خانواده زنده ماند دختری بود که پایش چنان مجروح شده بود که مجبور به قطع آن شدند. خانهٔ حاجی علی ختایی نیز تاراج گردید و روسها آن را اشغال کردند. تاجر دیگری از اهالی قراباغ به‌نام حاجی محمد علی‌خان

57. Bedros Andreassian

و زن و خانواده‌اش قتل عام گردیدند. زنان زیادی در محله های اهراب و مارالان کشته شدند. آقای ج.د. ترنر در نامهٔ مورخ دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۲ به روزنامهٔ منچستر گاردین، کشته شدن اطفال و زنان بسیاری را خاصه در روز بیست و هفتم دسامبر تأیید می‌کند و می‌گوید اروپائیان مقیم تبریز که مأمور دولت نیستند از فجایع آن روزها حکایتها دارند، گرچه از ترس سانسور روسیه نمی‌توانند نامه بنویسند.

اما فجیع‌ترین وحشیگریها را شجاع‌الدوله، طرفدار خونخوار شاه مخلوع، انجام داده است. او که از اوت ۱۹۱۱ (شعبان ۱۳۲۹) تبریز را در محاصرهٔ بیحاصلی گرفته و باعث قحطی و گرانی ارزاق شده بود، در دوم ژانویهٔ ۱۹۱۲ (دهم محرم ۱۳۳۰) هنگامی که مقاومت مجاهدان را روسها بکلی درهم شکسته بودند، وارد تبریز گردید، و با حمایت روسها، حاکم آنجا شد، و شروع به کشتار و وحشیگری کرد، که بعضی از عکسها گوشه‌ای از آنها را نشان می‌دهد. در اینجا نمی‌توان شرح آنها را آورد. شجاع‌الدوله مردم را به‌زندان انداخت، شکنجه داد، به دار آویخت، خفه کرد و با خنجر کشت. چنانکه در عکس نمایان است، کسانی را چون گوسفند به دو نیم کرد و به‌سردر بازارها آویخت. اشخاصی راکه می‌گفتند طرفدار مشروطه‌اند دهانشان را دوخت، نعل اسب به پایشان زد، و در کوچه ها گردانید، زبانشان را برید و چشمانشان را درآورد. یکی از مجازاتهای مورد علاقه‌اش انداختن محکوم در حوض آبی بود که اطراف آن را مردانی چماق به دست گرفته بودند و همینکه سر محکوم از آب بیرون می‌آمد به‌آن می‌کوفتند تا از خونریزی یا خفگی بمیرد.

این است غولی که به‌رغم اعتراض دولت ایران،

روسیه او را حاکم مطلق‌العنان شهر نگون بخت تبریز ساخته و بریتانیای کبیر نیز در این امر به روسیه یاری کرده است. قطعاتی که در زیر از کتاب سفید اخیرالذکر (رمز ۶۲۶۴) نقل می‌شود به وضوح نشان می‌دهد که دولت بریتانیا نیز مسئول مستقیم اعمال شجاع‌الدوله است:

شمارهٔ ۳۲ــ در بیست و نهم دسامبر آقای شیپلی از تبریز تلگرامی فرستاد مبنی بر اینکه شجاع‌الدوله تا چهار پنج روز دیگر وارد تبریز خواهد شد، و میلر[58] (کنسول روس) گفته است: «نظر به عقیده‌ای که مردم به اتفاق آرا بیان کرده‌اند (!) چون روسها نمی‌توانند حکومت شهر را خود عهده‌دار شوند، او نمی‌تواند با آمدن شجاع‌ـ الدوله مخالفت نماید. ازین‌رو شجاع‌الدوله را عملا حاکم تبریز می‌شناسد.» آقای شیپلی می‌افزاید: «تا آنجا که من می‌توانم بگویم و آقای میلر یادآور شده است، و عقیدهٔ اروپائیانی که با آنها مشورت کرده‌ام نیز چنین است: مخالفتی با انتصاب شجاع‌الدوله در این شهر نخواهد شد، مشروط بر اینکه با تصویب این انتصاب از طرف حکومت مرکزی، بستگی‌اش با شاه مخلوع از میان برود».

شمارهٔ ۵۵ ـ وزیر خارجهٔ ایران در سوم ژانویهٔ ۱۹۱۲ از سفرای مختار روسیه و انگلستان خواست تا دولت روسیه را وادار به همکاری بنمایند، از جملهٔ مطالب درخواستی ایران یکی هم اخراج شجاع‌الدوله از تبریز بود.

شمارهٔ ۵۹ ـ وزیر مختار انگلیس در تهران روز پنجم ژانویه به آقای شیپلی، کنسول انگلیس، تلگراف کرده است که شجاع‌الدوله را به‌حضور نپذیرد، زیرا علیه حکومت ایران عصیان کرده است و عملا نیز حاکم تبریز

58. Miller

نیست.

شماره‌های ۶۳ و ۶۴ – سرادوارد گری در ششم ژانویه به وزیر مختار انگلستان در تهران تلگراف کرد که بنا به‌گزارش آقای شیپلی شجاع‌الدوله «از طرف اهالی تبریز به طرز نامناسبی پذیرفته نشده است» و «به‌گمان او حاکم بدی نخواهد بود.» روز بعد (هفتم ژانویه) وزیر مختار نیز به آقای شیپلی تلگراف می‌کند که «چون بنظر می‌رسد شجاع‌الدوله عملا حاکم تبریز است، می‌تواند او را بپذیرد و به ملاقاتش برود. ولی روابط آنها تا وقتی که دولت ایران رسماً او را حاکم بشناسد غیر رسمی خواهد بود».

شمارهٔ ۱۱۶ – در بیست‌و سوم ژانویه وزیر مختار انگلیس به سر ادوارد گری تلگراف می‌کند: «بنابه اطلاعات رسیده، چون قوای شجاع‌الدوله و دیگر عمال شاه‌مخلوع در اردبیل ودیگرجاهای آذربایجان به‌فکر حمله به‌تهران هستند، کابینهٔ ایران دچار تشویش بیحدی است».

شمارهٔ ۲۰۰ – در چهاردهم فوریه مسیو سازونف[59] به‌سفیر انگلستان در سن‌پطرزبورگ اطلاع داد که «دولت روسیه موافقت‌کرده است تاسپهدار جانشین شجاع‌الدوله در تبریز گردد و به او شغل دیگری داده شود.» باوجود این دو روز بعد (شمارهٔ ۲۰۸) مسیو سازونف می‌گوید: «گرچه دولت روسیه اصرار زیادی در نگه داشتن شجاع‌الدوله در تبریز ندارد، ولی این سمتی است که احتیاج به‌مردی قوی دارد.» و «مطمئن نیست که سپهدار دارای کفایت لازم برای این شغل باشد.»

شمارهٔ ۲۲۴ – در بیست و سوم فوریه مسیوسازونف

59. Sazonoff

تلگرامی از آقای میلر–کنسول روس در تبریز – به‌سفیر انگلیس در سن‌پطرزبورگ داد مبنی براینکه «آقای استیونس[۶۰] قائم‌مقام کنسول انگلستان در تبریز (چون آقای شیپلی کنسول در نهم فوریه از تبریز خارج شده بود) به‌وزیر مختار انگلیس در تهران، سر جرج بارکلی، تلگراف کرده بود؛ که از هرجهت شناختن شجاع‌الدوله به‌عنوان والی پسندیده است، زیرا درمیان ایلات محبوبیت دارد. (و آقای استیونس) مخالف انتصاب سپهدار است چون اطراف سپهدار را فدائیان و ارامنه گرفته‌اند و رسیدن او به‌تبریز ممکن‌است باعث‌آشوب تازه‌ای شود».

شمارهٔ ۲۳۲ – در بیست و پنجم فوریه سر ادوارد–گری از وزیر مختار انگلستان در تهران می‌پرسد: «آیا امیدی به‌موفقیت اقدامات دوجانبهٔ ما درمورد شاه‌مخلوع، و جلب رضایت دولت ایران برای انتصاب شجاع‌الدوله به والیگری هست یانه؟ اگر چنین است تا چه‌حد دولت ایران می‌تواند نسبت به‌وفاداری او اطمینان داشته باشد؟» در ضمن اضافه می‌کند: «به‌اعتقاد آقای شیپلی بهتر است شجاع‌الدوله انتخاب شود».

شمارهٔ ۲۳۴ – در بیست و ششم فوریه وزیر مختار انگلیس در تهران متن تلگرام آقای استیونس را به سر ادواردگری دربارهٔ طرفداری از انتصاب شجاع‌الدوله مخابره کرد و یادآور شد: «شجاع‌الدوله یگانه مردی است که می‌تواند نظم و آرامش را در آذربایجان برقرار کند و بسیاری از طوایف نافرمان از او می‌ترسند.» بعد می‌افزاید: «زیردستانش، رشیدالملك و رفیع‌الدوله مورد نفرت اهالی آن شهر و ایالت می‌باشند، زیرا از فقیر و غنی اخاذی می‌کنند.» درضمن وزیر مختار یادآور می‌شود:

60. Stevens

«مخالفت حکومت ایران با انتصاب شجاع‌الدوله همچنان باقی است، و تلگرامی که هم‌اکنون از آقای استیونس از تبریز رسید حاکی است که «اقدامات شجاع‌الدوله به‌نفع شاه مخلوع است و اگر از طرف حکومت ایران اقدامی برای خنثی‌کردن این دسیسه‌ها نشود، احتمال‌دارد بزودی آشوبی بپا شود.» و نیز می‌گوید: «جای بسی تردید است که شجاع‌الدوله به‌حکومت ایران وفادار بماند».

از شماره‌های ۲۶۳، ۲۷۰ و ۲۷۳ برمی‌آید که‌چگونه شجاع‌الدوله سرسپردهٔ روسیه است. از اولی معلوم می‌شود که در پنجم ماه مارس، چند جلسه جهت بازگشت‌شاه مخلوع در تبریز، تشکیل شده است، و ریش‌سفیدان محلات شهر را مجبور به‌حضور درآن جلسه‌ها کرده‌اند، و شعارهای «زنده‌باد محمد علیشاه» بردر مغازه‌ها زده‌اند. از شمارهٔ دیگر معلوم می‌شود که وزیر مختار روسیه در طهران به‌کنسول خود درتبریز دستور داده است تاشجاع‌الدوله را از عواقب این اقدامات برحذر دارد. گزارش سوم (مورخ هفتم مارس) حاکی است که «دیگر تظاهرات به طرفداری از اعلیحضرت (!) پایان یافته است».

اگر دولتهای روسیه و انگلستان می‌خواستند به وحشی‌گریهای شجاع‌الدوله پایان دهند، نمی‌توانستند با اعتراض ساده‌ای نظیر اعتراضی که یاد شد به‌منظور خویش برسند؟ ولی حتی یك کلمه هم دربارهٔ این فجایع ــ که اکنون باعث ننگ همه شده است وتصاویرمندرج در این کتاب تنها گوشه‌ای از آن را نشان می‌دهد ــ درکتاب سفید نوشته نشده است. دراین فجایع دولت انگلستان مسئولیت مستقیم دارد. زیرادر نگاهداشتن شجاع‌الدوله، عامل‌جنایات‌روسها ودادن‌اختیار مطلق به‌او ،حکومت‌روسیه

را یاری کرده‌است تا به‌رغم مخالفت مداوم دولت ایران این کارها را صورت دهد. آیا تأثر ما از این اعمال زشت می‌تواند مثلا به‌اندازهٔ فاجعهٔ Putamaya باشد که در آن دولت ما مسئولیت مستقیم نداشته است؟

روسیه مسئول نگهداری این غول بی‌شاخ‌ودم است و انگلیس از آن دولت حمایت می‌کند. در بیست‌وسوم فوریهٔ ۱۹۱۲ مسیوسازونف به‌وزیر مختار انگلستان در سن‌پطرزبورگ گفت: «گرچه علاقه‌ای ندارد که دولت ایران را مجبور به‌انتصاب شجاع‌الدوله به‌والیگری بکند. باز به‌عقیدهٔ او فعلا باقی‌ماندن شجاع‌الدوله در آن‌سمت شرط عقل است، چون نمی‌داند در صورت بروز آشوبی دیگر در تبریز روسها چه رویه‌ای پیش خواهند گرفت» (کتاب سفید، شمارهٔ ۲۲۴).

اینک برای‌اینکه نمایندگان مجلس‌ومردم انگلستان بدانند که سیاست خارجی ما باعث چه جنایاتی علیه انسانیت شده است مبادرت به‌چاپ «نامه‌هائی از تبریز» و عکسهائی می‌کنیم، تا آنچه شرح داده شد بیشتر روشن گردد.

در مقایسه بافجایعی که در تبریز انجام گرفت، کشتار، بدارآویختن، ویران ساختن بناها، خاصه چاپخانه‌ها در رشت و انزلی، کم‌اهمیت جلوه می‌کند. بعلاوه در این دوشهر حکومت بی‌بندوبار و سفاکی چون حکومت شجاع‌الدوله روی کار نیامد.

بمباران مرقد مقدس امام رضا در مشهد در آوریل ۱۹۱۲ از طرف روسها (که این‌بار به‌بهانهٔ متفرق‌ساختن طرفداران شاه مخلوع انجام گرفت) عملی وحشیانه و توهین‌آمیز به‌مقدسات ملتی بود که غرض از آن چون

واقعهٔ قتل ثقةالاسلام، جریحه‌دار ساختن احساسات مسلمانان بود. مشکل است تصور کنیم که این کارها که تنها برای جریحه‌دار ساختن احساسات مردم صورت‌گرفته است عمدی نبوده! در واقع به‌این مطلب درکتاب سفید (رمز ۶۲۶۴ ـ شمارهٔ ۵۲،ص ۱۸) اشاره شده است. پس باید نتیجه گرفت‌که غرض از این اقدامات یاکشاندن ایرانیان به‌شورش مسلحانه بوده است که بهانه‌ای برای اشغال کامل این کشور به‌دست روسها بدهد، یا می‌خواستند عرق مذهبی و ملی‌آنها را جریحه‌دارکنند وآنان را مرعوب سازند و روحیه‌شان را درهم شکنند.

در مورد روحیهٔ شکسته و امیدهای برباد رفته و هرج‌ومرجی که در ایران حکمفرماست روسیه و انگلستان مسئول مستقیمند، و اگر روز بازخواستی فرارسد به‌این مسائل رسیدگی خواهد شد.

به‌آب چشم‌اسیران به‌اهل‌بیت پیمبر
به‌خون‌وخاک شهیدان به‌عشر ماه‌محرم
فلکی شیروانی

نامه‌هائی از تبریز

زمرده زنده‌شدن ممکن‌است و ممکن‌نیست
زدشمنان کهن دوستی نو کردن

مقدمه

سه انگیزه مرا بر آن داشت که به ترجمه و نشر «نامه‌هایی از تبریز» بپردازم:

اولا اعتقاد به این که کشف و فاش ساختن حقیقتی که به نفع مردم است به عهدهٔ کسانی است که دسترسی به منابع و اطلاعاتی دارند که در اختیار اکثر هموطنان آنها نیست. همچنین اعتقاد به اینکه در صورت دگرگون گشتن حقیقت — خواه به سبب جهالت، خواه در نتیجهٔ نفع شخصی یا بداندیشی — نیاز به روشن ساختن واقع امر به مراتب بیشتر می‌گردد. چنانکه عرب می‌گوید: اذا ظهرت البدعه فلیظهر العالم علمه[1].

در ثانی اعتقاد راسخ به این که سیاستی که در پس سازش روسیه و انگلستان است — و نتایج تلخ آن را در بسیاری از نقاط جهان خاصه در ایران و بیشتر از همه در وقایع تأسف‌انگیزی که در این نامه‌ها شرح داده شده است می‌توان دید — هم مخالف اصول اخلاقی و هم غیر عاقلانه می‌باشد؛ و ایمان به این که از بدعتی ناپسند، فایده و حاصل پسندیده‌ای نمی‌توان انتظار داشت، باید

---

۱. هنگامی که بدعتی آشکار شود بر عالم لازم است علم خود را اظهار دارد.

کسانی که چنین اعتقادی دارند برای جلوگیری این رویه از هیچ کوشش فروگذار نکنند و تا آنجا که مقدور است به‌ترمیم زیانهای متعدد حاصل از آن بپردازند[۲].

ثالثاً، هدف من بیشتر ترضیهٔ روح کسانی است که قربانی تعدی و سفاکی روسها گشته‌اند و طی زمستان ۱۹۱۱ ـ ۱۹۱۲ برچوبهٔ دار یا در سیاه‌چالها و اتاقهای شکنجه در تبریز و جاهای دیگر جان سپرده‌اند. شاید تنها با نشان‌دادن بیگناهی آنها، و این که در اکثر موارد، جز وطن‌پرستی گناهی نداشته‌اند و خلوص نیت خود را به وسیلهٔ خدمت صادقانه به‌مملکت در زندگی، و رشادت قابل تحسینشان به‌هنگام مرگ، ثابت کرده‌اند، بتوان روح آنان را تسلی بخشید.

۲. در مورد سیاستی که در بالا انتقاد شده است باید اشاره کرد به کتاب H. N. Barsitspool موسوم به «ثمرات اتحادما با روسیه» که در آن مؤلف از روش سیاست روس و انگلیس انتقاد می کند.
The Fruits of One Russian Alliance, published by The Anglo-Russian Committee, 56, Lincoln's Inn Fields.

تلگرامهایی از تبریز که انجمن سعادت استانبول به‌انگلستان ارسال داشته است.

نامهٔ شمارهٔ ۱

بیست‌ویکم دسامبر

قشون روس مبادرت به حمله کردند و ادارات دولتی را اشغال و کـودکـان دبستانی را در زیرپای اسبان تلف ساختند. مردان و زنان بیگناه راکشتند، اموال آنها و متاع مغازه‌ها را غارت کردند. پس‌از بردباری بی‌مانندی، اهالی شروع به دفاع از خودکردند و روسها را مجبور به تخلیهٔ عمارات دولتی ساختند.

۲۲ دسامبر

روسها تا غروب آفتاب شهر را از باغ شمال بمباران کردند. پریشانی و اضطراب دم به دم افزایش می‌یابد.

۲۳ دسامبر

در نتیجهٔ اوامر دولت مرکزی مبنی برمتوقف ساختن جنگ، اهالی برای دفاع خود اقدامی نکردند، ولی روسها بمباران را از ناحیهٔ بـاغ [شمال] و حوالی کنسولگری تجدیدکردند. به زنان و اشخاص بیگناه تیراندازی‌کردند

و زنان و اطفال بسیاری از مردم شهر را زخمی ساختند یا به اسارت گرفتند و عمارات و مساجد زیادی را آتش زدند.

۲۵ دسامبر

اهالی هنوز ساکتند و وحشیگری روسها بیش‌ازپیش شده است؛ آنها بسیاری از زنان و اطفال راکشته و عمارات متعددی را آتش زده‌اند. اگر فردا آنها از حملهٔ وحشیانهٔ خود دست برندارند اهالی مجبور به دفاع از خود خواهند بود. ما از شما خواهش می‌کنیم که این تلگرام را به روزنامه‌های عمده و مراکز مهم اروپا ارسال دارید.

[امضاء] انجمن ایالتی [تبریز]

«تلگرام فوق راکه از تبریز رسیده است انتشار بدهید، علیه عملیات وحشیانهٔ روسها اعتراض کنید، فوراً و هراقدام ممکن را بعمل آورید.»

[امضاء] انجمن سعادت [جمعیت ایرانیان مقیم استانبول]

نامهٔ شمارهٔ ۲

شرح ارسالی «انجمن سعادت» استانبول مورخ ۱۲ محرم ۱۳۳۰ (۳ ژانویهٔ ۱۹۱۲) که مفاد تلگراف رسمی طهران است.

به‌موجب تلگرافی که از تبریز رسیده روز هشتم محرم کوماندان روس وارد تبریز و نهم ماه جمعی از مشروطه‌طلبان را دستگیر و روز عاشورا هشت‌نفر را که از جمله ثقة‌الاسلام مجتهد بزرگ که محل اعتماد علمای اکناف و مرجع اهالی بوده با صادق‌الملك و شیخ سلیم و چند نفر از محترمین به دار زدند. هیئت دولت نظر به

نصایح دولت عثمانی اولتیماتوم روس را محض اینکه جلو بهانه‌جوئی و خونریزی را بگیرد قبول کرد، که روسها از خونریزی و شدت عمل کناره نمایند. متأسفانه علاوه بر کشتار زیادی که در آن چند روزهٔ اول از مردم بیگناه کرده‌اند، درمثل همچو روزمقدس ازشهیدکردن‌این‌مجتهد بزرگ و سادات و محترمین، اهالی را به بدترین صورتی، البته در قلوب مسلمین یك عداوت ابدی از این بیرحمی تاریخی متمکن نمودند. شیوع این اخبار و اثرات این رفتار دیگر برای هیئت‌دولت امکان مقاومت و قدرت اسکات هیجان عموم نخواهد گذاشت. این بدرفتاری و خونریزی روس تجاوز به عالم اسلامیت و انسانیت است و از قراری که مسموع می‌شود می‌خواهند حکومت روس و عدلیه و رئیس نظمیه و مباشر مالیه هم از خودشان در تبریز برقرار نمایند، و با اینکه هر قدر مجاهد مدافع بوده همه راکشته یا دستگیر کرده یا متواری شده‌اند باز شجاع‌الدوله وسایر ارتجاعیون را هم وارد شهر کرده‌اند.

خواهشمندیم که این فجایع خونخوارانهٔ روس را به هرطوری که صلاح و مقتضی بدانید به انظار عالم مدنیت! ارائه و نشر فرمائید به کومیت هم تبلیغ فرمایند.

مهر انجمن سعادت

نامهٔ شمارهٔ ۳

نامهٔ یکی از اهالی تبریز به‌تاریخ ششم ژانویهٔ ۱۹۱۲ نوشته شده است

دوست عزیز محترما، بعد از تقدیم سلام خالصانه عرضه می‌دارد که چند روز است وارد استانبول شده‌ام و مصمم به عرض ارادت و اخلاص بودم که اخبار بسیار موحش پی‌درپی از ایران و خاصه تبریز سلب حضور وآرام

از مخلص نموده و پریشانی حواس فرصتی به‌ادای وظیفه نگذاشت. فاجعهٔ عظیمه و داهیهٔ دهیاء تبریز ، آن شهر بدبخت، که فلك‌زده‌ترین بلاد عالم واقع شده، و از پنج‌سال به این طرف پایمال جور ظالمین‌داخلی و خارجی گردید، بکلی دلهای ایرانیان را آتش زد. روسها از یك ماه به‌این طرف متصل تحریکات برای یك فتنه درتبریز نموده وآنچه از دستشان می‌آمد در تحریك غیظ اهالی کردند. مردم که به‌خیالات اینهاواقف بودند تحمل کرده‌اند، تابالاخره‌اینها دست برنداشته بنای عربده‌در کوچه و بازارها گذاشته و عاقبت بایکی از افراد پلیس مصادمه‌ای‌انداخته ودو پلیس می‌کشند واز اینجا جنگ‌شروع‌می‌شود. بعد ازآنکه دراین جنگ جمع کثیری از اهالی و زن‌وبچه مقتول‌شده‌خانه‌های زیاد خراب گشته و قسمتی از بازار از طرف روسها غارت می‌شود. دارالحکومه وارگ وادارات‌دولتی راهمه متصرف می‌شوند. چند روزی آرامی شد. بعد قشون جدید روس از جلفا به تبریز می‌رسد و یك محلهٔ بزرگ شهر را تیرباران کرده و به توپ بسته وارد می‌شود ، بنای گرفتن اشخاص بیگناه را گذاشته و بدون محاکمه جماعتی را از اعاظم علماء ومجتهدین واعضاء انجمن ایالتی وتجار وصاحب‌منصبان بزرگ را روز عاشورا دهم محرم که روز عزا و ماتم بزرگ ایران است علی‌ملاء عام بدار می‌زنند که از آن‌جمله بوده مجتهد اعظم آذربایجان ثقة‌الاسلام‌که درتمام ایران شهرت عظیم داشت، و شیخ سلیم از علمای تبریز که عضو انجمن ایالتی آذربایجان و یکی از ناطقین‌مشهوری بودکه از ابتدای مشروطهٔ ایران تا امروز در مجاهده‌بود و role بزرگی در همهٔ امور انقلاب داشت و شش سال بود کار می‌کرد و از اولین اشخاصی بود که در آخر ماه رجب ۱۳۲۴ هجری به قونسولخانهٔ انگلیس در تبریز برای

خواستن مشروطیت متحصن شدند و همچنین صادق‌الملك که از اعضای مهم انجمن ایالتی و یکی از صاحب منصبان بزرگ فارغ التحصیل ایران بود که تحصیلات نظامی را در مکاتب حربیهٔ عثمانی اکمال کرده و بعد در اروپا نیز تکمیل کرده و یکی از اشخاص عاقل و متین و عالم غیور وطن‌پرست ایران بود که مملکت در او امید داشت و بدرد می‌خورد زیرا نظیرش بسیار کم است خصوصاً عالم علم نظام اولین چیز محتاج‌الیه است. مشارالیه مدتی کارگذار کرمان بود و بعد در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی برای تحدید حدود مأمور بود و قریب سه سال در ارومی مقیم بود، سال گذشته به تبریز آمد و به انجمن ایالتی انتخاب شد. باری جمعی را که از آن جمله این سه نفر مذکور بود روز عاشورا روسها بدار زدند و من هنوز اسامی باقی را نمی‌دانم ولی گویا همه از بزرگان بودند و وطن‌پرستان. ثقة‌الاسلام و صادق الملك قطعاً درجنگ باروسهادخیل نبودند وخصوصاً ثقة‌الاسلام مرحوم که شکی نیست که ابداً اهل این کارها نبود و در هزار یك، احتمال نمی‌شود داد که اشتراك کرده یا تجویز نموده و یا راضی بوده. مشارالیه بسیار آدم صلح‌طلب و معتدل بود، و شکی نیست که انتشار خبر شهادت آن‌مرحوم انعکاس و تأثیر عظیمی درعالم تشیع خواهد داشت، چنانکه جرائد استانبول امروز خبر می‌دهند که در بادکوبه از بلاد قفقاز هیجانی‌شده و روسها عساکر احتیاط، مزید کرده‌اند. امروز شنیدم که جناب شیخ عبدالله مازندرانی و آقای شریعت اصفهانی که مجتهدین بزرگ نجفند با پنجاه نفر از علمای نجف و کربلا عازم ایران شده که جهاد نماید و سفیر روس در اینجا «چاریکوف» به باب‌عالی رفته و از دولت‌عثمانی خواسته که آنها را از دخول به ایران ممانعت

نماید، تا کار به‌کجا کشد.
امروز در جرائد اینجا خواندم که مقام سیرادوارد گری متزلزل شده و عنقریب خواهد افتاد. نمی‌دانم صحت دارد یا نه. اگر چه می‌ترسم افتادن او بعد از افتادن ایران باشد، و نوشداروی پس از مرگ گردد، و هم نمی‌دانم که جانشینان او چه‌سیاست خواهند گرفت و چه می‌توانند بکنند، یا آنکه خود را در مقابل یك امر واقع یا fait accomplis خواهند یافت؟ باری از این وقایع اخیره شخصاً خیلی متأثرم و نمی‌دانم خداوند و عدل و حق کی انتقام از ظالمین می‌کشد و آیا روزی می‌شود که عدل در عالم ظاهر شود و ضعیف را در لانهٔ خود آسوده بگذارند؟
[مخبر روزنامهٔ مورنینغ پست را هنوز ندیده‌ام اگر چیزی به او بنویسید مستدعیم عودت مرا به استانبول نیز مرقوم دارید من هم همین روزها به سراغش خواهم رفت.
از وضع Meeting هم دو کلمه مرقوم دارید که چطور گذشت دیگر عرض قابلی ندارم

مخلص صمیمی
س. ح. تقی‌زاده][1]

نامهٔ شمارهٔ ۴
نامهٔ دیگری از همان شخص از استانبول به‌تاریخ
۱۶ ژانویهٔ ۱۹۱۲

[دوست محترم معظما، بعداز تقدیم سلام و عرض احترام آنکه سابقاً عریضه‌ای خدمت عالی تقدیم‌کردم هنوز به رقیمه‌ای نایل نشده‌ام. می‌دانم مشاغل کثیره دارید. تلگرافاً از خبر انعقاد meeting مسبوق شدم ولی نمی‌دانم

۱. این قسمت در اصل کتاب حذف شده است.

چطور گذشت و آیا تأثیری در سیاست خواهد بخشید یا نه[1]]

اخبار اخیرهٔ تبریز بسیار جالب رقت و دقت است، روسها بهترین اولاد مملکت و امید آتیهٔ ایران و جوانهای حساس را متوالیاً اعدام می‌کنند و می‌خواهند رگ و ریشهٔ شجرهٔ وطن‌پرستی را قلع و قمع، و نور حریت را کاملا اطفاء بکنند چنانکه مدیران و محررین روزنامهٔ شفق[2] را که مهم‌ترین جرائد آذربایجان بود اعدام کردند که اغلب جوانان نورسیده و در ریعان شباب بودند از آن جمله مدیر شفق میرزا حاجی آقا رضا زاده است که بیست سال داشت و امسال تحصیلات عالیهٔ خود را در کلیهٔ[3] آمریکائی تمام می‌کرد که دیپلوم بگیرد. و جوانی بسیار معقول و با اخلاق و غیور و حساس بود. دیگر از شهدا حاجی علی دوافروش بود که از ده سال به این طرف در راه ترقی و تمدن کوشیده و از شش سال پیش تا امروز یکی از اولین پیشروان فکری و مؤسسین انقلاب مشروطیت بود که از روز اول در جزو رؤساء اشخاصی بودند که ۱۳۲۴ هجری به قونسولخانهٔ انگلیس در تبریز برای مطالبهٔ مشروطیت متحصن شدند، در زمان ولایتعهد محمدعلی‌میرزا. و این مرحوم از آن روز تاکنون یکدم آرام نگرفته و دائماً از پیشروان نمرهٔ اول مشروطیت در آذربایجان بود و در انقلاب تبریز و مقاومت برعلیه استبداد سه سال پیش شخصاً در سنگرها مواظبت داشت و از بازو مجروح شد و سه ماه در مریضخانه خوابید. و هم‌خیلی در ترویج معارف غیرت مخصوص داشت.

۱. در کتاب حذف شده است.
۲. باید تذکر داد، چنانکه از نامه‌های بعدی برمی‌آید، ناشر شفق خوشبختانه در میان قربانیان نبوده است و میرزا احمد سهیلی شاعر، تنها کسی بوده که با روزنامهٔ شفق مربوط بوده و توسط روسها به‌دار آویخته شده است. (ا. ب)
۳. منظور «کالج» است.

مدرسهٔ سعادت در تبریز که‌قریب پانصد شاگرد را داراست به حمایت او برپابود. مرحوم مشارالیه از مال دنیاوعلاقه جز یك‌خانه و دوبچهٔ هشت‌سالهٔ مادر مرده، یك دختر و یك پسر چیزی نداشت، که خانه‌اش را نیز روسها با دینامیت داغون کرده‌اند. علاوه‌براین اشخاص روسها خیلی اشخاص دیگر را نیز اعدام کرده‌اند که اسامی ده نفر از آنها را می‌دانم، وغیر ازهمهٔ اینها هفتاد و پنج‌نفر (۷۵) ازمحلهٔ حکم آباد تبریز را که از محلات دور شهر بوده و اهالیش اغلب به زراعت مشغولند یعنی برزگرند سر بریده، و بعد از آن به دار زده‌اند. اینها اخباری است که‌جسته جسته به اینجا می‌رسد، و بازهنوز اطلاع تفصیلی ندارم. اطلاعات اخیر را از یك منبع رسمی بدست آوردم. امروزها جرائد خبر از سوق عساکر انگلیس به جنوب می‌دهد و می‌ترسم سیاست سیر ادواردگری اجل ایران را نزدیك کرده باشد.

[مستر ویلیامس راملاقات‌کردم‌ومشارالیه راچنانکه معرفی فرموده بودید شایستهٔ مدح یافتم. خدمت سرکار خانم سلام می‌رسانم جناب آقا میرزا محمد علیخان تربیت هم خدمت عالی عرض سلام‌می کند امیدوارم‌گاهی در اوقات فراغ به چند کلمه یادآوری فرمائید.

باقی السلام و الاخلاص

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده][4]

نامهٔ شمارهٔ ۵

ترجمهٔ مقاله‌ای که در روزنامهٔ «ینی‌اقدام» شمارهٔ ۶۷۷ مورخ هفتم صفر ۱۳۳۰ هجری (۲۷ ژانویهٔ

---

۴. در کتاب حذف شده است.

۱۹۱۲) باعنوان «سفاکی روسها در تبریز» منتشر شد.

اعمال و کردار روسها را در تبریز نمی‌توان بادنیای انسانی و تمدن مربوط دانست. روزنامهٔ «نوو ــ ورمیا» طی مقالات سفسطه‌آلود و گفته‌های تعصب‌آمیز از گناهکار دانستن ایرانیان باز نمی‌ایستد.

در نتیجهٔ فجایعی که اخیراً بطور کلی در ایران خاصه در تبریز صورت گرفته است، مجمع بزرگی در لندن تشکیل شد و در آن بسیاری از آزادیخواهان و روشنفکران برای روشن ساختن اذهان‌مردم اروپاخطابه و سخنرانیهائی ایراد کردند[1]. بنظر می‌رسد که این‌امر روزنامهٔ مذکور را ناراحت ساخته است، زیرا بلافاصله مقاله‌ای منتشر ساخته و در آن کوشیده است حقایق مطرح شده در آن مجمع را تکذیب و رد کند.

اعمال خونینی که روسیه درایران، خاصه در تبریز مرتکب‌شده است بقدری مولم و دهشتناك است که موی بر تن آدمی راست می‌کند و نه تنها ایرانیان بلکه تمام مردم عالم را از هر ملت و مذهبی که باشند غرق اندوه می ــ سازد.

بیطرف‌ترین و حقیقت طلبترین روزنامه‌های انگلستان از بحث و برشمردن فجایع روسها نمی‌توانند خودداری کنند. دیلی‌نیوز[2]، اسپکتیتر[3]، منچستر گاردین ایوینیگ‌تایمز[4]، ایجیپشن‌گازت[5] و ریویوافریویوز[6] همه ازاعمال شنیع ورفتار نفرت‌انگیز روسها در ایران انتقاد

---

۱. منظور مجمع بزرگی است که در ژانویهٔ ۱۹۱۲ در عمارت Opera House تشکیل یافت. (ا. ب)

2. Daily News
3. Spectator
4. Evening Times
5. Egyption Gazette
6. Review of Reviews

می‌کنند و به نام انسانیت می‌خواهند که انگلستان در این امر دخالت کند.

روزنامه‌های مصری و بیشتر از همه «المعارف» با مدرك و دلیل پرده از اعمال غیر انسانی روسیه برداشته و تعمد و هدف روسها را در سوء رفتار خود با ایرانیان موضوع مقالات متعدد خود ساخته‌اند.

دولت روسیه برای رسیدن به هدفهای خود همه‌جا در پی بهانه است، وهمینکه موقعیتی پیش‌آید ازبیرحمانه‌ترین اعمال خودداری نمی‌کند. آنچه در قوه دارد بکار می‌برد تا آخرین ضربه را وارد سازد. کسانی که در تبریز به‌دست روسهاکشته شده‌اند اشخاص بی‌اهمیتی‌نبوده‌اندو هرکدام از آن سیه‌روزان، وطن‌پرست متعصبی بوده است که فضایل و ملکات آنها برهمه معلوم است. این قربانیان بینوا هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی در پیشرفت و عظمت مملکت خود کوشیده‌اند، ودر فداساختن منافع شخصی در راه عموم تردید نکرده‌اند و شب و روز با کوششهای پیگیر خود سعی کرده‌اند هموطنان خود را به اصول انسانی آشنا و از آنها منتفع سازند.

از جملۀ دستۀ اول قربانیان که به دام ظلم روسها افتاده‌اند و گرفتار خدعۀ آنها شده‌اند مردی دانشمند و فیلسوفی بنام چون ثقةالاسلام بوده است. طریقۀ اعدام او بقدری عجیب است که انسان از شگفتی نمی‌تواند خودداری‌کند. روسها اورا در کالسکه‌ای بسیارقشنگ و آراسته به کنسولگری خود در تبریز برده‌اند و پس از اینکه منتهای احترام را به او کرده‌اند، خواستند که نامه‌ای به خط و مهر خود بدهد و اشعار دارد که از روسها منتهای رضایت را دارد، واو خود آنها را به تبریز دعوت کرده است، تا بعضی اصلاحات را عملی سازند. اما چون ثقة‌-

الاسلام از پذیرفتن درخواست ایشان امتناع نموده اورا بدار زده‌اند. این اعمال وحشیانهٔ روسها در روز عاشورا اتفاق افتاده است. شهرت علم و تقوای این مرد پرهیزگار نه تنها در سراسر ایران بلکه در تمام ممالك اسلامی و سرزمینهای شرقی پیچیده بود.

روزنامهٔ «المؤید» چاپ قاهره سرمقاله‌ای را با عنوان «مرکب علما و خون شهدا» بدو تخصیص داده است و همدردی و تحسر خود را از چنین فقدانی بیان می‌کنند. برای این‌که به خوانندگان «ینی‌اقدام» ثابت کنیم که گفته‌های ما دربارهٔ ایران بیطرفانه، مستند و مطابق واقعیت است ذیلا قطعاتی از مقالهٔ «المؤید» را برای خوانندگان خود می‌آوریم:

«اگر روسهایی که خون او را ریختند حس عدالتی داشتند می‌دانستند در صورتی که یکی از هموطنانشان مثل ثقة‌الاسلام رفتار می‌کرد نامش در تاریخ مخلد می‌گشت و بناهای یادبودی در مشهورترین میدانهای شهرهای روسیه برایش بنا می‌گشت، و می‌دانستند که دفاع از سرزمین اجدادی، یکی ازعالیترین صفاتی است‌که تأثیر آن همیشه در روح انسان باقی است، خاصه روحی که علم صفایش بخشیده و جستجوی حقیقت منزه‌اش کرده باشد. ثقة‌الاسلام در آنچه می‌کرد اشتباه نکرده بود، بلکه آنچه به سرش آوردند اشتباه بود. تمام کسانی که از عمق معلومات وبلندی مرتبت اودرحقیقت جویی و تزکیهٔ نفس، حقانیت ادعا و قانونی بودن اعمالش آگاهند، درمرگش سوکوارند و می‌دانند به چه مقام بلندی در دنیا و آخرت رسیده است».

روسها به این راضی نشده‌اند و تبریز را به‌ویرانه‌ای تبدیل ساخته‌اند و به‌کشتار دسته‌جمعی برگزیده‌ترین

وطن‌خواهان، متفکران، نویسندگان و اصلاح‌طلبان غیور و فعال ادامه می‌دهند. با این کار می‌خواهند یك نفر هم در تبریز باقی نگذارند که در آینده بتواند با آنها مخالفت ورزد، فکر می‌کنند سرزمین پر افتخار ایران که چنین مردانی پرورش داده است دیگر نمی‌تواند مردانی نظیر آنها یا بهتر از آنها بوجود آورد. چه فکر بیهوده وچه پندار باطلی! آیا آنها نمی‌دانند ایرانی که در دامان پرمهر خود شاهانی چون جمشید، داریوش، اردشیر، شاپور ذوالاکتاف، انوشیروان، شاه عباس و نادر شاه و شعرا و نویسندگانی چون فردوسی، سعدی، حافظ، انوری، رودکی، بدیع‌الزمان همدانی، فیروز آبادی و غیره پرورده است ممکن است مردانی بزرگتر از ثقة‌الاسلام بوجود آورد؟ شکی نیست از هر قطره خون این قربانیان جنایت وبیعدالتی روسها، صدها مرد وطن‌پرست با استعداد بر خواهد خاست.

دوستی انگلیسی که‌در تبریز مقیم است نامه‌ای نوشته است و رفتار نفرت‌انگیز روسها را چنین شرح می‌دهد: «مردانی که روسها اعدام کردند اشخاص معمولی نبودند و هر کدام صفات وخصوصیات برجسته‌ای داشتندو به کشور خود خدمات بزرگی کرده بودند. اشخاصی که در این هفته اعدام شدند ازاین قرارند: میرزا محمودسلماسی که پس‌از تحصیل علوم الهی و فنون جدید در نجف، اندکی پس از اعلام مشروطیت به تبریز بازگشت تا به روشن ساختن فکر هموطنانش بپردازد، ضیاءالعلما که از علوم و فنون غربی اطلاع داشت و به چند زبان خارجی آشنابود ــ دایی او را نیز که مرد صاحب فضلی بود در کنارش بدار زدند. حاجی علی دوافروش که هم خود را صرف ساختن مدرسه‌ای ابتدایی به‌نام مدرسهٔ سعادت در تبریز کرده بود که هم از

لحاظ سازمان و هم از لحاظ روشهای مترقیانه شبیه مدارس خارجی بود. بلافاصله بعد از بدار آویختن او مدرسهٔ سعادت از طرف روسها بسته شد.

«در همین هفتهٔ شوم، ناشر جوان روزنامهٔ شفق که مستقل‌ترین، آزادیخواه‌ترین و وطن‌پرست‌ترین جراید تبریز بود اعدام شد. به سبب قتل این بیچارگان که محترم‌ترین و با غیرت‌ترین اصلاح‌طلبان تبریز بودند تمام مردم خون می‌گریستند. نه زبان و نه قلم من قادرند شرح درد و اندوه بیحد مردم را بدهند و نه می‌توانند وصف درجهٔ نفرت وانزجاری راکه آنها از روسها در دل دارند بنمایند.

«من هرگز تصور نمی‌کردم که روسها اینقدر سیاه‌دل باشند و ایرانیان بتوانند خود را چنین بیباکانه و بی‌محاباوطن‌پرست نشان دهند؛ ولی آنچه به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده‌ام مرا وادار به اعتراف به این‌حقیقت می‌کند. تا عمر دارم نخواهم توانست فاجعه‌ای راکه شاهد آن بوده‌ام و کلماتی را که از دهان کسانی برمی‌خاست که برسر دار درحال احتضار بودند، فراموش کنم.

«روسها همچنین دو نوجوان را که پسر شخصی به نام کربلایی علی‌مسیو بودند دستگیر کردند. این‌دو برادر که هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودند، هنگامی‌که به پای چوبهٔ دار آورده شدند، طنابی را که به گردنشان می‌انداختند بوسیدند و به ترکی آذربایجانی فریاد زدند: «زنده باد ایران! زنده باد مشروطه!» اشك در چشمان تماشاچیان حلقه زد، و اهالی آزادیخواه، بی‌آنکه از بیرحمی روسها باکی داشته باشند، های های گریستند. خدا می‌داند، من که انگلیسی هستم و جانب هیچیك از طرفین را نمی‌گیرم نتوانستم از گریستن خودداری کنم. این‌قربانیان جوان چوبهٔ‌دار شخصاً و عملا مرتکب هیچ گناهی نشده

بودند، و چون برادر بزرگشان جزء فدائیانی بود که در برابر روسها مقاومت کرده و دستگیر هم نشده بود، روسها خواستند حس انتقام خودرا بابدار آویختن این دو برادر بینوا اقناع کنند.

«درمورد اعمال دیگر روسها من واقعاً در شرح و نوشتن آنها شرم دارم. همین قدر به اختصار می‌گویم که روسها مدارس تبریزرا خالی ساخته‌اند، محصلان رابیرون کرده‌اند و تمام ادارات و حکومت رابصورتی درآورده‌اند که فقط با روش مستبدترین حکومتها مطابقت دارد. آنها برخلاف خواستهٔ اهالی شجاع‌الدوله[۷] را که‌درزمان ولایت عهد محمد علی میرزا منشی او بود به‌عنوان حاکم‌تبریز انتخاب‌کرده‌اند و به‌اولقب بیگلربیگی داده‌اند. این‌مردپست وجنایتکار ازاعمال هرنوع بیرحمی درحق آزادیخواهان و اهالی‌تیره‌بخت تبریز خودداری نمی‌کند. کسانی‌که‌اجازهٔ او راتحصیل نکرده‌اند، نمی‌توانند از شهر خارج شوند یا بدرون آیند. تمام کسانی که وارد شهر می‌شوند مورد نظارت قرار می‌گیرند و اسامی آنها یادداشت می‌شود. سربازان روس با ارابه‌های خالی به خانهٔ آزادیخواهان می‌روند و پس از ضبط و گرفتن اموال آنها، خانه راآتش می‌زنند. در وضع فعلی هیچکس، جز طرفداران روسها، نمی‌تواند سخنی بگوید. کسی نیست که از این رفتار روسیان بی‌حد آزرده‌دل نباشد.

«من بقدری از این اوضاع متنفرم که از اروپایی بودن خود شرمسارم. زیرا غیر ممکن است انسان ببیند، که عاملان این جنایتها اروپائیان هستند و نسبت به آنها احساس نفرت نکند. گرچه می‌دانم این‌سخنان تورا ناراحت

۷. در اصل رفیع‌الدوله نوشته شده است ولی معلوم است که مراد آن راهزن منفور یعنی صمدخان شجاع‌الدولهٔ مراغه‌ای است که دست‌نشاندهٔ برگزیدهٔ روسها می‌باشد. (ا. ب)

خواهد کرد، باز نمی‌توانم از شرح واقعیات خودداری کنم.
دوست عزیز، مطمئن باش که هم روسها و هم کشورهای دیگر اروپائی می‌خواهند این فجایع مخفی و پوشیده بماند، ولی چون من نمی‌توانم وجدان خود را زیر پا نهم، از گفتن حقیقت زیانی نمی‌بینم. ازین رو اجازه می‌دهم گفته‌های مرا منتشر سازی، ولی فعلا نباید اسم مرا فاش کنی، اما اگر مجبور شدی می‌توانی نام مرا افشا نمائی».

دراین‌جا نامهٔ دوست من بپایان می‌رسد. این است اعمالی که روسها مرتکب شده‌اند و کسی چه می‌داند چه کارهایی که نخواهند کرد! خدا می‌داند که فجایع روسها در تبریز بیرحمانه‌تر از اعمال ایتالیائیان در طرابلس بوده است. آنها نه به عدل و حقانیت وقعی نهادند و نه به انسانیت. هرچیزی‌دراین‌دنیا حدی وحصری دارد ولی برای بیرحمی روسهانمی‌شودحدی معین کرد. درحالی که تمام‌ملل احترام به‌علمای‌دین ورهبران معنوی مردم‌را لازم‌می‌دانند، روسهاآنهارا بی کمترین‌دغدغه وتردیدی به‌دارمی‌آویزند.

علاوه بر تمام ایران، عموم مسلمانان از اعمال سفاکانهٔ روسهادرتبریزبیحد متأثرند وشکی‌نیست‌که حس نفرت تلخی در دل ایرانیان و تمام مسلمانان نسبت به‌آنها تولید شده است. ممکن نیست تلگرامی را از طریق «ینی‌اقدام» از طرف‌کردهای عثمانی که درکنسولگری ترکیه در ارومیه تحصن جسته‌اند و آن را به مجلس نمایندگان فرستاده‌اند، و در شمارهٔ پریروز ماچاپ شده است، بخوانید و از نفرت و تعجب بتوانید خودداری کنید. شکی نیست که باب عالی و وزارت خارجه نیز به نوبهٔ خود به این تلگرام توجه کرده‌اند. اکنون سزاوار است که باب عالی ضمن کوشش خود برای حفظ حقوق اتباع خویش که مسئولیت حمایت آنها را به عهده دارد،

بکوشد به‌نام انسانیت و اسلام به این اعمال روسها خاتمه دهد. این اقدام باب عالی بسیار بجا و مورد تحسین همه واقع خواهد شد، و هیچکس دولت عثمانی را از اجرای دینی که به گردن دارد سرزنش نخواهد کرد. در این مورد انگلیسیان، مصریان و هندیان پیشقدم گشته‌اند و منتظر نظر دولت عثمانی هستند...

[امضا] س. م. ت[8]

نامهٔ شمارهٔ ۶

نامهٔ سومی که از نویسندهٔ نامه‌های شمارهٔ ۳ و ۴ رسیده (مورخ ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۱۲)

[سواد کاغذ تقی‌زاده به بنده][1]

از اوضاع تبریز وفجایع آنجا اظهار تألم فرموده‌اید در واقع هرچه جسته جسته اخبار می‌رسد مطلب عظیم‌تر می‌شود. یکی از فراریان که به مصائب و مصاعب کثیره و زحمات طاقت‌فرسا که مثل یك رومانی است موفق به خلاص شده دو روز پیش به اینجا رسیده و وقایع هول‌انگیزی نقل می‌کند که از شنیدنش موی بر بدن راست می‌شود. خانه‌های زیاد در محلهٔ مارالان روسها آتش زدند که زن و بچه هم توی آن سوخته از اهالی غیر محارب و بیگناه خیلی کشته‌اند. قریب ده نفر عیال و اطفال ازخانهٔ ختائیها در نزدیکی باغشمال کشته‌اند. سه بازار را غارت کردند (بازار مهادمهین، بازار خیابان، بازار درب باغ میشه) و خیلی زیاد از دکانها. اهالی را در کوچه‌ها سالداتها لخت‌می‌کنند. عدهٔ کثیری ازخانه‌ها رابادینامیت

---

۸. همه‌جا در متن انگلیسی امضای تقی‌زاده به‌این صورت آمده است.

۱. در اصل کتاب نیست.

انداخته‌اند. برجهای علیشاهی‌را (که‌از بنای علیشاه‌وزیر مغول و معاصر رشیدالدین وزیر بود) با دینامیت خراب کردند. اما مقتولین از اشخاص وطن‌پرست فحدث عنها ولا حرج، چه اشخاص غیور که قلم من از تحریر کمالات و مزایای فاضلهٔ آنها عاجز است، شهید کردند. و به چه‌نحو جانگداز و وحشیانه ثقة‌الاسلام مرحوم را بعد از آنکه بنابر روایات در قونسولخانهٔ روس به تهدید خواستند سندی امضاکنند دائر بر حقانیت اعمال روس و نکرد، بسیار کتک‌زده و ریسمانی به گردنش انداخته تا میدان مشق اززمین کشیدند، در آنجا اجازهٔ نماز خواسته و وضو گرفته دو رکعت نماز خوانده و بعد از آن نطقی کرده که مفادش بر تذکر عظمت شهدای آن روز یعنی عاشورا و ایمان به‌حیات آتیهٔ ایران و نمردن روح ایرانیت بود، بعد دار زده‌اند. جمع کثیری از مستبدین شهر هم در تماشا بودند و این بیچاره‌ها را با بدترین وحشیگری عالم شهید کردند، یعنی در صورتی که متمدنین گوسفندان را پهلوی هم ذبح نمی‌کنند این مظلومین را با صف نگاهداشته و یکان یکان را واحداً بعد اخری به تأنی روبرو و پیش چشم دیگران کشتند و وقتی نوبت به شیخ سلیم ناطق و عضو انجمن ایالتی رسیده اگر چه به موجب مکاتیب تبریز آنقدر زده بودند که در حال مرگ بوده و اگر نمی‌کشتند نیز می‌مرد و نتوانسته است حرف بزند، ولی به قول نوایه ورمیا[2] روزنامهٔ روس که مخبرش در وقعه حاضر بوده، شیخ‌سلیم خواسته نطقی بکند و همین جمله را گفت که: از من به انجمن بگوئید... که‌فوراً جلاد دهانش‌را گرفته ونگذاشته، ولی شجاعت فوق‌العاده و بهادری بی مثل را دو طفلان‌مسلم یعنی دو پسر کوچک کربلائی علی مسیو مرحوم که رئیس

2. Novoe Vremya

مجاهدین بود و چهار پسر داشت که این دو تا کوچک‌ترین آنها بودند و اسم مبارکشان حسن – ۱۸ ساله – و قدیر – ۱۲ ساله – بود بخرج دادند، که عالمی را متحیر کردند و نام ایران فداکار را بلند نمودند. این دو بچه که بعد از فرار دو برادر بزرگشان با جمعی از مجاهدین (که به سلماس و از آنجا به‌خاك عثمانی گذشته و حالا در قرب حدود آواره مانده، متصل به اسلامبول تلگراف می کنند که از طهران به‌ما تکلیف بخواهید، حکومت طهران هم‌جواب می‌دهد که چون آنها عاصی به روسند ما مداخله نمی کنیم و حالا چند صد نفر در آنجا گرسنه و در سرما مانده و خیلی از آنها ناخوشند) آواره مانده به هرجا رفته‌اند کسی راه نداد. عاقبت پیش یکی از تجار تبعهٔ روس رفته‌اند که‌قوم و خویش آنها بود، او سه روز آنها را در حجرهٔ خود مخفی کرده، بعد بیرون کرده و آنها از همه‌جا مأیوس شده یکسره به‌خودقونسولخانهٔروس‌رفته وگفته‌اندمامشروطه‌طلبیم و وطن خود را دوست داریم و جائی نداریم، هرچه می‌خواهید بکنید. قونسول آنها را به محکمهٔ نظامی تسلیم کرد و دار زده‌اند. وقتی‌که پای دار آمده‌اند بچهٔ کوچك بعد از بدگفتن زیاد به‌روسها وامپراطور وغیره با صدای بلند به زبان ترکی «زنده باد ایران، زنده باد مشروطیت» گفته وچشم روی‌هم نهاده، باکمال دلاوری ریسمان‌راخود به گردن خود انداخته و گفته؛ زود بکشید. باری تا امروز متصل اخبار اعدام و قتل و صلب است که پی در پی می – رسد، که مشاهیر آنها ازاین قرار است:

۱ـ ثقة‌الاسلام.

۲ـ شیخ‌سلیم ناطق ملا و عضو انجمن.

۳ـ ضیاءالعلماء از علماء کامل در علوم جدیدوالسنهٔ فرانسه، روسی، انگلیسی و فنون زیاد و صاحب ترجمه‌ها

و کتب مطبوعه، و رئیس محاکم استیناف.

۴ــ محمد قلی‌خان، خالوی او.

۵ ــ آقامیرزا محمود سلماسی از مجتهدین که منتخب درجهٔ اول مجلس شورای‌ملی از ارومی بود.

۶ ــ شیخ‌الاسلام حاجی میرزا عبدالامیر از علماء و سادات طباطبائی خانوادهٔ شیخ‌الاسلام قدیم آذربایجان که صد سال بیشتر است.

۷ــ آقا میرزا علی ویجویه اولیـن ناطق و واعـظ مشروطه‌طلبان، از پیشروان دمکراتها.

۸ــ میرزاحاجی آقارضازاده‌مدیرشفق که تفصیلش را سابقاً نوشتم، که این شخص میان کـل شهداء بـلااستثنا نمرهٔ اول‌بود و امید آتیهٔ مملکت بود ومن بیشتر از همه‌از بابت او متأثر شدم و او و میرزا علی سابق‌الذکـر فقید ایرانند.

۹ــ حاج علی دوافروش از بزرگان مشروطه طلبان آذربایجان.

۱۰ــ صادق‌الملك عضو انجمن ایالتی وصاحب‌منصب، فارغ‌التحصیل نظامی.

۱۱ــ میرزا احمد سهیلی از تجار مشروطه طلب.

۱۲ــ مشهدی ابراهیم از تـجار مشروطه طلبِ نمرهٔ اول.

۱۳ــ میرزا احمدخان بنابی.

۱۴ ــ مشهدی حاجی، سرکردهٔ مجاهدین.

۱۵ــ شکور پدر زن او.

۱۶ــ حاج صمد خیاط.

۱۷ــ یوسف حکم‌آبادی، که آن‌را وحشیانه شقه کردند و به‌عذاب کشتند.

۱۸ــ نایب احد و دو نفر مجاهد.

اینها بود آنچه از گوشه و کنار بدست آمد. دیروز هم تلگراف، خبر اعدام ۱۸ نفر را آورد. پی در پی اعدام است و می‌خواهند دیگر کسی نماند، و تخم و ریشهٔ وطن‌پرستی را براندازند. از قرار معروف چهارصد نفر در توقیف هستند که بتدریج به محکمهٔ نظامی می‌دهند. در قزوین هم روسها ۱۴ نفر از دمکراتها را از دولت خواسته‌اند که توقیف کنند، و الا خودش توقیف خواهد کرد. در طهران هم ارتجاع آمده و حکومت کاملا متمایل به روسها شده، و تماماً به میل آنها تسلیم شده و به احرار خیلی سختگیری می‌کنند. و حتی در یکی از مکاتیب اشخاص با اطلاع دیدم که مذاکره، بین روس و اولیای امور ایران جاری است که جمعی را خود دولت توقیف وحبس و طرد کند و فهرست اسامی آنها را روسها خواهند داد که از ۳۶ نفر تا دویست‌وپنجاه نفر می‌گویند. به‌خود مخلص هم نوشته‌اند که در قزوین روسها از دولت خواسته‌اند که ۱۴ نفر از دمکراتها را بگیرند و الا خود روسها توقیف‌وتنبیه کنند، و درطهران هم‌فعلا چندنفرازدمکراتها راگرفته‌اند و تقریباً در همه‌جا وطن‌پرستان و بالخاصه دمکراتها در زحمتند.

نامهٔ شمارهٔ ۷

نامهٔ چهارم از نویسندهٔ نامه‌های ۳ و ۴ و۶، مورخ اول فوریهٔ ۱۹۱۲

[دوست عزیز محترم معظما][1]

چندی پیش بعد از ورود به اسلامبول مکتوبی حضور عالی فرستادم و باز عازم توالی در مکاتبه بودم، بعضی حوادث و هم اختلال خیالی که می‌دانید مجال نداد. در این

۱. در متن اصلی کتاب نیست.

اثنا نگارشات جنابعالی را در جرائد و نطق مؤثرتان‌را در مجمع لندن[۲] خواندم و از مجاهدات خالصانهٔ عالـی، زبان تشکر من و سایر هموطنان قاصر است. رسالهٔ مختصر را که به عنوان «بحران ایران» به مناسبت ابتدای سال جدید نشر کرده و یک نسخه نیز لطفاً به‌مخلص ارسال فرموده بودید زیارت و قرائت کردم بسیار خوب و جامع و کامـل بود فقط بعضی نکته‌ها به‌نظر مخلص رسیدکه لازم دانستم عرض کنم:

در آخر صفحهٔ ۴ مذکور است که رحیم‌خان ثانیاً بر ضد حکومت ایران شورید و یاغـی شد. در صورتی کـه مشارالیه از ابتدا یعنی از زمان محاصرهٔ تبریز عـاصی ماند و بعد از ورود قشون روس به‌تبریز واعلان‌مشروطیت از طرف محمد علی میرزا قوای موجودهٔ خود را با سه توپ برداشته از روی راه جلفا و تبریز که مقر اردوی او بود (یکی از سه اردوی محاصرهٔ تبریز که سه راه اطراف تبریز را مأمور محاصره بودند: عین‌الدوله با قوای خود در طرف شرقی یعنی باسمنج که راه طهران‌است، صمدخان شجاع‌ـ الدولهٔ مراغه‌ای در راه جنوب و جنوب غربی که راه گوگان و مراغه باشد، رحیم‌خان چلبیانی در راه شمالی و شمال غربی، که راه جلفا و خوی و قراجه‌داغ باشد) به‌اهر کـه مرکز قراجه‌داغ است رفته و اسرای زیادی را از اهالـی تبریز که در اردوی او بود هم با خود برده در آنجا ماند، و ولایت قراجه‌داغ را دردست خود گرفت و حکومت مـی‌ـ کرد، و اطاعت از حکومت ایران نکرد. حتی بـه اوامـر متعددهٔ اکیده که چه از کابینهٔ سعدالدوله و چـه از خود محمد علی میرزا در استخلاص اسرا رسید اطاعت نکرد. و چون محمد علی خلع‌شد برطغیان خود افزود وبعد ازرفتن

۲. یعنی در جلسهٔ عمومی مجمع به‌تاریخ ژانویهٔ ۱۹۱۲. (ا. ب)

قشون به قراجه‌داغ و گرفتن پول و شتر از او و برگشتن‌ـ شان به تبریز مشارالیه بغتة سکته‌ای کرد که نصف بدنش فالج شد، و قونسول روس از تبریز طبیبی روسی را که طبیب قونسولگری بود به معالجهٔ او فرستاد. یک هفته از رسیدن دکتر روسی به اهر بیش نکشید که بناگاه رحیم‌خان زنده‌شده وسوارگشته‌قوای‌قشونی‌جمع‌کرده، باشاهسونها که دشمن بودند صلح و با رؤسای آنها که در خلخال بودند اتحاد کرده با «امیر عشایر» که کل طوایف شاهسون درقیام و عصیانشان او را رئیس انتخاب کرده بودند عهدی‌بسته و حمله به اردبیل کردند (در این واقعه رحیم‌خان رئیس کل ایالات قراجه‌داغ از قراخانلو و حسینکلو و حاجی‌علیلو و چلبیانلوکه‌ایل خودش است، بوده وبیوک‌خان‌امیرعشایر خلخالی رئیس طایفهٔ شاطرانلو، از قبائل شاهسون نیز رئیس کل طوایف ۳۶گانهٔ شاهسون بود از فولادلو و یوردچی و غیره و غیره، که این دو نفر یعنی رحیم‌خان چلبیانی سردار نصرت، و بیوک‌خان امیر عشایر شاطرانلو مدیر اردوی طوایف متحده‌ای برای حملهٔ به طهران و اعادهٔ شاه مخلوع، بودند).

در اواسط صفحهٔ ۵ مرقوم است‌که دولت ایران از دولت‌روس‌خواست، پیش ازوقت، که اگر رحیم‌خان بخواهد به خاك روس فرارکند اورا راه ندهند. ولی این‌نکته از قلم افتاده است؛ که سفیر روس در تهران هم این مطالبهٔ دولت ایران را قبول کرده و قول داد که نخواهند گذاشت، وحتی دولت ایران به‌توسط سفارت روس در طهران خواهش‌کرد که مواظبت به حدود روس از آن نقطه که ممکن بود رحیم‌ـ خان فرارکند (یعنی نزدیك پل خداآفرین روی نهرارس) نموده و مانع فرارش شوند. روسها‌بالعکس در کنار رود ارس و حتی چند نفر سوار در وسط رودخانه منتظر

گذاشتند که اگر رحیم‌خان رسید او را زود نجات دهند و چون رحیم‌خان به خاك روس گذشت و به دولت ایران خبر رسید، به‌دولت روس شکایت کرد. سفیر روس در طهران و وزیرخارجهٔ روس در پترزبورغ رسماً انکار کردند که رحیم‌خان به خاك روس نگذشته، تا آنکه خبر جناب‌رحیم‌خان دزد!! از عمارت حکومتی در شهر «یکاترینودار[3]» رسیدآن وقت حکومت ایران به‌توسط سفیر خود در پترزبورغ با کمال شدت اعادهٔ او را مطابق عهدنامه مطالبه کرد که‌اموال کثیرهٔ مردم راکه غارت‌کرده بودند با چندین‌هزارگوسفند و قریب دویست نفر ازاتباعش و پسرانش باخود برده‌اند، دولت روس آن قطاع‌الطریق‌دزد غارت‌گرمشهور رامقصر سیاسی نامیده و نداد.

در اواسط صفحهٔ ۶ در خصوص رشیدالملك حاکم سابق اردبیل واستخلاص او با قوهٔ نظامی از دارالحکومه و حبس مرقوم است، ولی گویا مناسب باشد که این هم‌گفته شود که مشارالیه را از محبس برداشته و به‌قونسولخانهٔ روس بردند و پس از دو سه روز از شهر بیرون رفته و به اردوی صمدخان شجاع‌الدولهٔ مراغه‌ای که در باسمنج دو فرسخی شهر بود ملحق شد و با او در محاربه با ملت ودولت همدست شده از طرف صمدخان (که خود را فرمانفرمای آذربایجان از جانب محمدعلی شاه می‌نامید) با یك قوه‌ای مأمور ضبط ساوجبلاغ و میاندواب و غیره که به‌حکومت ایران صادق مانده بودند شد، و به جلوگیری قوای حاجی ایلخانی و اعظام‌الممالك از رؤسای اکراد ساوجبلاغ که به حکم دولت مشروطه به مراغه تعرض و حمله می‌کردند اقدام کرد، و بالاتر از آن اینکه بعد از آن از جانب صمد خان،حاکم اردبیل شده‌که تا این اواخر به‌نام‌محمدعلی‌شاه

3. Ekaterinodar

در آنجا حکومت می‌کرد و اخیراً از طرف صمدخان با یک اردویی مأمور شد که از راه آستارا حمله به گیلان و رشت و انزلی کند و پس از تجاوزات روسها در انزلی و رشت و دفع و اعدام وطن‌پرستهای آنجا در اواخر دسامبر گذشته رشیدالملك بلامانع وارد انزلی شده، همان رشیدالملك که قونسول روس در تبریز با سیصد نفر سالدات از چنگال عدالت دولت ایران خلاص کرد و گذاشت که برعلیه دولت اقدامات کند (مثل همان واقعه که میرشکار محمد علی‌میرزا احمدخان را که با خود محمدعلی در سفارت روس متحصن بود دوسال‌ونیم پیش از این شبانه ازسفارت روس به‌طرف زنجان فرار دادند و رفته در آنجا به ملا قربانعلی‌ومستبدین ملحق شد. بعد از مغلوبیت ملاقربانعلی و فتح زنجان به‌دست یفرم‌خان باز مشارالیه فراراً خود را به‌قزوین رسانیده مدتها در قونسولگری روس در آن شهر بسر برده و باز بالاخره به‌توسط سفارت روس از دولت امنیت نامه گرفته بعد با داراب میرزا به‌قریهٔ چرگر در حوالی زنجان که ملك خودش بود رفته و با آدمهای خود که از آنجاها جمع کرد، آن حادثه را بلند کرد. . .)

در اوایل صفحهٔ ۹ راجع به ترضیه خواستن سفارت روس از آقای حسینقلی‌خان نواب در مسئلهٔ کاشان مرقوم است، ولی این نکته ذکر نشده که بالاخره حسینقلی‌خان را مجبور به دادن ترضیه کردند و حسینقلی‌خان با کمال ناگواری به سفارت روس رفته و عذرخواهی کرد.

در اول صفحهٔ ۱۱ نوشته شده که سالارالدوله قشونی از لرها جمع کرد، و صحیحش این است که از کردها جمع کرد نه لرها.

در اواسط همان صفحه درخصوص محمد علی و سالارالدوله نوشته شده‌که بعداز شکست خوردن، اولی به

روسیه و دویمی به‌اروپا گریختند. در صورتی که هیچیك نگریختند، محمد علی به یك کشتی روسی سوار شده در دریا ماند، تا دوباره پیاده شد. سالارالدوله به‌پشت کوه پیش والی آنجاکه پدرزنش بودرفته و دوباره به‌کرمانشاه برگشت.

در اوائل صفحهٔ ۱۲ مرقوم است که‌شعاع‌السلطنه در تحت حمایت عثمانی بود، و حقیقت این است که تبعهٔ عثمانی شده بود.

و در همان صفحه چند سطر بعد از آن مرقوم است که دو صاحب منصب قونسولخانهٔ روس با ده نفر قزاق روسی رفته و در خانهٔ شعاع، ژاندارمهای ایران را تهدید و اخراج کردند. ولی این مطلب از قلم افتاده که بلافاصله بعد از آن، همان روسها به دولت آباد رفته وژاندارمهای خزانه را در آنجا گرفته و اسیر کرده، به قونسولخانهٔ روس آورده و حبس کردند. تا بعد از اقدامات دولت، سه‌ساعت از شب گذشته، بعد از خلع سلاح آنها را ول کردند.

اینها بود آنچه به نظر قاصر مخلص می‌رسید که عرض شد. از اوضاع حالیهٔ مملکت ایران‌که خبر داریدکه بسیار بدتر می‌شود و حکومت حالیهٔ طهران هم کاملامرعوب‌روس شده‌ومحتمل است‌کم‌کم‌حکومت‌ایران به‌همان‌شکلی‌دربیایدکه روسها می‌خواهند. در یکی از نمرات منچستر گاردن[۴] مطالبی از قول یك مخبر با اطلاع در امور ایران خواندم که از سیر ژورژ بارکلی[۵] هم مدح کرده بود. حدس زدم‌که بیانات میجراستوکس باشدوگمان می‌کنم پیشین‌گوئیهای آن مقاله، قریب به‌صحت و احتمال قوی باشد. و با آنکه روسها ظاهراً مشغول مذاکره با دولت انگلیس و بستن

4. Manchester Gardian
5. Sir George Barcklay

قرارنامهٔ مخفی هستند، ازطرف‌دیگر باطناً روسها حتماًدر پیشرفت کار شاه مخلوع سعی دارند، و مخالف صداقت با انگلیس راه می‌روند و گول می‌زنند. متصل اسلحه ومهمات به او می‌فرستند و داوطلبانی Volontaire برای او از قفقاز می‌فرستند، و اخیراً کشتی جنگی روس در بحر خزر موسوم به «گوگ‌تپه» اسلحهٔ زیادی به‌استرآباد برای شاه مخلوع حمل کرده و جماعتی کثیر از چچن‌ها Tchetchens [۶] را که از قبائل داغستان و جزو لگزی [لزگی]های ولادیقفقازاند بیشتر ازسیصدنفر به اطراف‌اوفرستاده وحالا برای شاه مخلوع جنگ می‌کنند. بعضی از صاحب‌منصبان روس هم مشغول‌تعلیم وانتظام‌قشون‌محمدعلی و ترکمانان‌او هستند وهم‌درمیان‌چچنها اشخاصی هستندکه‌درخدمت‌عسکری‌روس بسر برده وکسب‌معلومات نظامی‌کرده‌اند. امیر حاجبی‌نام گرجی‌ازتبعهٔ‌روس هم ملحق‌به‌آنهاشده‌وفرمانده Commander داوطلبان قفقازی شده. از طرف دیگر به قشون روس در استرآباد امر شده که اگر یفرم‌خان برعلیه شاه مخلوع برود او را توقیف و تنبیه کنندو به این واسطه یفرم را از محاربه برای دولت مانع آمده‌اند و حالا مشارالیه به اسلامبول می‌آید که باجمعی ارامنه به‌طرابلس غرب برود و به‌جهاد با ایتالیا اشتراك کند در زیر دست انوربیگ در بنغازی. قونسولهای روس و قشون او هم خصوصاً در تبریز و رشت حملهٔ مستبدین‌را به‌طهران‌تشویق وترویج می‌کنند. چنانکه حالا صمدخان فرمانروای آذربایجان به

۶. چچن طایفه‌ای است که افراد آن درشمال قفقاز ودر ناحیه‌ای به همین نام سکونت‌دارند وبا چرکسها همسایه هستند. چچنها بیشتر سنی مذهبند وبه زبان لزگی تکلم می‌کنند. درزمان استالین جمهوری چچنها از میان برداشته شد و آنها رابه‌آسیای مرکزی فرستادند، ولی در زمان خروشچف این جمهوری دوباره احیا شد و چچنها به سرزمین خود بازگشتند. طبق آمار ۱۹۵۷ جمعیت این جمهوری ۷۱۱هزار نفر بوده است. (م)

تکیهٔ روسها شده، و از قتل و نهب و اعدام و حبس و جریمه و ظلم بالغاً مابلغ در تبریز کوتاهی نمی‌کند، و به میانج که در بیست فرسخی تبریز در سرراه طهران است قشون جمع می‌کند، و اردو می‌زند، و به‌ولایات آذربایجان حکام تعیین می‌کند، که یکی ازآنهاقدرةالملك نام که به‌خوی‌فرستاده، جلوس محمدعلی راجشن گرفته و چراغانی در شهر کرده. رسماً خود صمدخان وقت ورود به تبریز در ۱۱ محرم به قونسولخانهٔ روس رفته و بیرق روس گرفته و با همان بیرق وارد شده و به‌دارالحکومه رفته. فراشهای صمدخان برای آنکه سالداتهای روس آنها را تمیز داده و رسمی حساب کنند و از اهالی متمیز باشند، شعار روسی Arme را در روی‌لباس، بازوهای خودنقش‌کرده‌اند. اماظلمهاکه‌روسها و صمدخان ــ به تحریك و حمایت آنهاــ در تبریزکرده‌اند که قلم من از تحریر عاجز است. آقا میرزا محمود سلماسی را که از علما بود وجزو منتخبین درجهٔ اول‌مجلس شورای ملی، به انواع شقاوت در خانهٔ صمدخان، یعنی منزل او «باغ حاجی نظام‌الدوله» کشته‌اند. زنده زنده چشمهای او را درآورده و زبان اورا بریده‌اند ــ چون ناطق بود ــ و بعد کشته‌اند، در صورتی که صمدخان چهارصد تومان از او می‌خواست که ولش کند، و او نداشته و نتوانسته فراهم بیاورد. خیلی خیلی از مردم را می‌گیرد و از هرکدام از صد تومان الی دو و سه هزار تومان می‌خواهد تا ول بکنند و الا می‌کشد. نایب یوسف حکم آبادی را سر بریده و بعد مثل گوسفند دو شقه کرده و هر نیمهٔ جسدش را از یك طرف بازارآویخت، وهمچنین‌سایر مظالم‌او وروسهاوسایر مرتجعین در تبریز و اعمال وحشیانهٔ عجیبه که اگر بنویسم واقعاً یك کتاب می‌شود، چه خانه‌ها که با زن و بچه و اهل و عیال در داخلش، آتش‌زده وسوزانیده‌اند. چه محله‌ها که

با خاك یکسان کردند. یك نفر از رؤسای مشروطه خواهان که حالا متواری است، مکتوبی به وسایل پر زحمت به یکی از دوستانش در اسلامبول، از تبریز نوشته بود و در آن مکتوب اوضاع تبریز را به شهر نیشابور بعد از خرابی چنگیزیان تشبیه کرده بود. امروزها وضع تبریز و همهٔ نقاط آذربایجان بسیار اسف‌انگیز است، روسها و مرتجعین سخت بیداد می‌کنند. تمام مکاتب را بسته‌اند و نور علم و وطن‌پرستی ومشروطیت وترقی را بکلی خاموش وریشه‌کن می‌کنند و بالمره قلع وقمع می‌نمایند، که اثری نماند. چنانکه مغول در زمان استیلا کردند.

بعد از این آسایش از دنیا نباید چشم داشت
قیر در انگشتری ماند چو برخیزد نگین

ولی اینها آثار مغول را هم خراب کردند، دولت متمدن روس ارگ علیشاهی راکه ازبناهای عظیم ایران و از آثار علیشاه[۷] وزیر معروف مغول بود شکست‌کرده وبرج و باروهای آن را کاملا خراب کرد. سالداتها برحسب روایات متواتر، مردم را در کوچه‌ها لخت می‌کنند و مردم بسیار در حال هیجان و غیظند. همهٔ تفاصیل را نمی‌توانستم بنویسم، و الا خیلی مفصل می‌شود. انشاءالله در مکتوب دیگری شاید مفصلا عرض کنم.

یك نکته‌ای هم لازم بودعرض کنم که به‌یك واسطه‌ای اینجا مستحضر و مطلع شدم‌که روسها ـ نمی‌دانم بااطلاع حکومت انگلیس یا به رغم او ـ مشغول چیدن یك ترتیبی و نقشهٔ افسادی درجنوب ایران وخصوصاً فارس هستند و گویا ظل‌السلطان راکه درنیس است، تحریك می‌کنندکه‌در بهار با جمعی از مستبدین از جنوب مثل محمد علی سر

۷. منظور تاج‌الدین علیشاه جیلانی وزیر ابوسعید است که رقیب خواجه رشیدالدین بود وباعث مرگ او وپسرش شد. (م)

دربیاورد، وپول صرف کند و قشقائی نیز بااو همدست است وتهیه می بینند. همچنین سردار ارفع، شیخ خزعل خان، شیخ محمره وسایر عشایر جنوب وآقانجفی وسایر ملاکین و متنفذین اصفهان، ودرآنجامی‌خواهند فتنهٔ بزرگی برپا کنند، که یا قشون انگلیس را مجبور به مداخله می کنند که موقع روسها در شمال مستحکم شود و یا آنکه دولتین روس و انگلیس را وادار به تقسیم ایران در دو منطقهٔ شمالی و جنوبی، در تحت سلطنت محمد علی میرزا و ظل‌السلطان می نمایند. باقی العلم عندالله.

در این اواخر بعضی اخبار و شایعات می‌رسد که بختیاریها را هم دولت روس خیلی جلب به‌خودکرده وگویا می‌خواهد خود آنها را با شرایط معینی وادار به‌آوردن محمد علی به‌طهران بکند و بختیاریها خیلی متمایل به روس شده وبیشتر ازآنچه باانگلیس است با روس‌مربوط گشته‌اند ونفوذ و Prestige انگلیس بعد از این‌واقعات اخیره از چشم آنها افتاده و هکذا . . . ولی صحت و سقم این شایعات اخیره را نمی‌دانم تاچه اندازه است و امیدوارم باز در میان آنها اشخاص وطن‌پرستی باشند.

خیلی می‌خواستم از اثر میتینگهای لندن و منچستر و نطق مستر شوستر و سایر مجاهدات عالیهٔ شما قدری‌بدانم که به‌کجا رسیده و آیا افکار عمومی به‌حد کافی متنبه‌شده؟ و امید نتیجه‌ای درمستقبل قریب هست یانه؟ و مایلم گاهی از جریان امورقدری مطلع شوم ولو ماهی یك بار. وهمچنین دلم می‌خواهد اجمالا از اطلاعات و معلومات و آراء میجر استوکس و مستر شوستر مطلع شوم که‌چه‌می گفتند. زیاده دیگر عرضی ندارم. باقی السلام والاخلاص و الدعاء

مخلص صمیمی واقعی

س. ح. تقی‌زاده

اخیراً مطلع شدم که رشیدالملك در میانـج رئیس اردوی صمدخان است و آنکه در انزلی و رشت رفته غیر از او است ورشیدالسلطنه لقب دارد.

نامهٔ شمارهٔ ۸

ترجمهٔ مقاله‌ای‌راجع‌به‌اوضاع‌ایران‌که در روزنامهٔ ترکی «ترجمان‌الحقیقت» مورخ یکشنبه ۴ فوریهٔ ۱۹۱۲ منتشر شده است.

نامهٔ زیر را از «ارومیه» دریافت کرده‌ایم:

باوجود اطمینانی که سیاستمداران اروپایی داده‌اند، ما در زیر فشار تعدی و ظلم روسها داریم خرد می‌شویم. از روزی که سربازان روسی به‌اینجا پا نهاده‌اند، کـوشش آنها در ویران کردن مملکت و اضمحلال مردم بوده است. نمی‌دانم کی توفان تعدی این مردمان «متمدن» فرو خواهد نشست؟شاید قهارترین ستمگـران و مطلق‌العنان‌تـریـن فرمانروایان تاریخ، احساس ترحم و انسانیت می‌کردند و جرأت نمی‌کردند در ممالکی که زیر سلطهٔ ظالمانهٔ آنهـا است، دائم اعمال بیرحمانه و شنیع انجام دهند. هنگامی که روسها به‌خانه، مغازه و انبارهای مردم تبریز حمله می‌آورند وآنها را ویران و باخاك‌یکسان‌می‌سازند، درخشش شقاوت و بربریت در چشمانشان دیده می‌شود. در آنهـا اثری از رحم و آنچه حس انسانی نام دارد پیدا نیست. ما را چون ماشینی بیروح، بی‌احساس وسرد، درهم‌می‌شکنند. می‌خواهم بدانم عقیدهٔ مردم اروپا کـه شتابان بـه‌سوی تمدنـی بزرگ پیش می‌روند، دربارهٔ این گـزارشهای دلخراش چیست و پس از خواندن آنها چه می‌گویند؟هیچ چیز! اصلا چیزی نمی‌گویند! این سوسیالیستها، که اگر کارگری‌هنگام اجرای‌عملی‌خرابکارانه و وحشتناك‌دستگیر

شود و به‌مجازات برسد، دولت‌را «جنایتکار»، «خیانتکار»، «بیرحم» و «شقی» می‌خوانند، چرا حاضر نیستند نگاه ترحم‌آمیزی به آن سوی دایرهٔ محدودی بیندازند که در آن زندگی می‌کنند؟ نه، حاضر نیستند! باز هم نه!

نمی‌دانم چه قدرتی سبب شده است چنین رفتاری موهن، چنین ظلم و شقاوتی به‌مادر شرقی، که طفل شیرخوارهٔ تمدن غرب را پرورده و او را با مهر و دلسوزی بی‌اندازه‌درآغوش خودبزرگ کرده‌است، روا دارند؟منشأ این قدرت از کجاست و پشتیبان آن کیست؟ اروپا! سیاست! سیاستمداران! اگر چنین است نابود باد ستمگرانی که می‌کوشند حق حاکمیت ما، مملکت ما، ملیت ما، مردم ما، استقلال ما را که شصت قرن دوام یافته است، از میان بردارند ونابود سازند. شکسته باد دستهائی که به ناحق اسلحهٔ خود را به‌سوی ما نشانه می‌گیرند، فقط برای‌اینکه منافع سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کنند! خداوند پای کسانی را که ایران را لگدمال می‌کنند گرفتار فلج سازد و فکر کسانی را که برای درآوردن ما به‌زیر سلطهٔ خود نقشه می‌چینند عاجز کند! نفرین و هزارنفرین برچنین «تمدنی» باد! نابود باد سیاستمداران غرب که می‌کوشند تا آزادی دیگران را از دستشان بربایند! آفرین و صد هزار آفرین بر شما مردانی باد که می‌کوشید حقوق انسانها را حفظ کنید!

امروز در چه‌وضعی هستیم؟ ما بر خاکستر و ویرانه‌های ایران ویران نشسته‌ایم و بر بخت سیاه خود زاری می‌کنیم و نفرین برکسانی می‌فرستیم که ما را به چنین روزگاری نشانده‌اند. آن دستان خیانتکاری که مدام برسر ما سرباز، توپ‌وتفنگ‌ریخته‌اند، وبیشك بلی بیشك، خود نیز روزی گرفتار صاعقهٔ درهم کوبندهٔ قدرت غیر

منتظر خواهند گشت.

بعضی از مأموران بی‌حمیت و خیانت پیشهٔ ما که در کنسولگری روس پرسه می‌زنند و چشمان خود را «فال طاشی گبی» باز می‌کنند[1] تابع اوامر و نقشه‌های کنسول هستند. این ناکسان پست به‌ظاهر دم از وطن‌پرستی می‌زنند و ما را به‌مقاومت و دفاع از مملکت خویش تشویق می‌کنند و در خفا نام ما را به‌فهرست محکومان که در کنسولگری روس فراهم آورده‌اند، اضافه می‌کنند. اینها روزی پاداشهای بزرگ و نشانهائی بی‌نظیر از روسها دریافت خواهند کرد. چه فکر باطلی! به‌سرکردهٔ این ناکسان پست نگاه کنید، گرچه در تمام طریق پلیدی و وقاحت، مجسمهٔ خیانت، پستی و بی‌حمیتی است، فقط توانسته است حاکم درماندهٔ شهر ما گردد!

در اواسط دسامبر کنسول روس اعلامیه‌ای خطاب به‌اتباع روس منتشر کرد و گفت: خودرا برای پذیرائی از سپاهیان روسیه که بزودی وارد این شهر خواهند شد آماده سازند. به این دعوت فقط چند تاجر تاتار و ارمنی جواب دادند. روز بیستم دسامبر (به‌سبك قدیم، مطابق دوم ژانویهٔ ۱۹۱۲) هنگامی که افواج روسی وارد شهر شدند هیچکس در خیابانها نبود. از بیم این که گرفتار حملهٔ ناگهانی ایرانیان نشوند، افسران روسی در کمال احتیاط پیشروی می‌کردند. هنگامی که به افراد پلیس ایران در راه برمی‌خوردند آنها را نیز خلع سلاح می‌کردند.

روز بیست و پنجم ژانویه، جنایتی بس شنیع و دلخراش روی داد. میرزا محمودخان اشرف‌زاده، مدیر روزنامهٔ

---

۱. فال طاشی، سنگ کوچك یا سنگ ریزه‌ای است که‌باآن فال می‌گرفتند. در زبان ترکی اصطلاحی است: «گوزلرین فال کبی آچماق» به‌معنی متحیر و متعجب شدن و چشمان خود را از تعجب باز کردن، است. (فرهنگ ترکی ـ فرانسه، باربیه دومنار). (م)

«فروردین» مقاله‌ای علیه تزار نیکلا انتشار داد. بمحض اطلاع از این موضوع، کنسول روس چند سرباز روسی را به ادارهٔ این روزنامه می‌فرستد و او را بازور به کنسولگری می‌آورند. در آنجا صحنهٔ فجیعی روی می‌دهد:

کنسول روس (خطاب به‌مدیر روزنامه):

اقرار می کنی که این عمل تو، عملی بسیار پست و خیانتکارانه بوده است؟ فوراً جواب بده وگرنه تورا به مجازاتی که در خورش هستی خواهم رسانید.

میرزا محمودخان باثباتی مردانه و عزمی حاکی از وطن‌پرستی جواب می‌دهد:

نه، من این را پستی و خیانت نمی‌دانم. حقیقت را نوشتم. اکنون می بینم درآنچه نوشته‌ام محق بوده‌ام.

با شنیدن این حرف آتش خشم کنسول شعله‌ور می‌گردد و به سربازان دستور می‌دهد تا میرزا محمود را به سوی میدان جلوکنسولگری ببرند. سربازان‌مطابق دستور عمل می‌کنند و هنگامی که میرزا محمودخان بخت برگشته بدانجا می‌رسد، کنسول بار دیگر او را مورد خطاب قرار می‌دهد:

جواب مرا زود بده. قبول می کنی آنچه کرده‌ای عملی زشت بوده است؟

باز میرزا محمودخان با همان تصمیم و عزم مردانه می‌گوید:

نه! نه! من بندهٔ عشق میهن خویشم! اگر شما مرا به اتهام شرارت از میان ببرید، بیشك قلم وطن‌خواهان دیگر این سخنان را تکرار خواهد کرد. حتی اگر مردانی‌با اراده و وارسته پیدا نشوند، باز قلم سرنوشت محکومیت شما را خواهد نوشت! ازنفرین واتهام قلم بترسید! زنده باد آزادی! زنده باد ایران! زنده‌باد مشروطه!

آنگاه به‌دستور افسر روسی، پنج سرباز خود را به روی میرزا محمود می‌اندازند. اول دهانش را می‌گیرند تا دیگر سخنی نگوید، سپس او را بزمین می‌اندازند و به طرز وحشیانه‌ای شروع به‌زدن او می‌کنند. پس از زدن پنجاه یا شصت ضربه شلاق بلندش می‌کنند و نزد کنسول می‌آورند. کنسول سؤال خودرا تکرار می‌کند:

قبول می‌کنی آنچه کرده‌ای عملی زشت بوده است؟

میرزا محمودخان جواب می‌دهد:

نه! به‌عکس منظور من آشکار ساختن حقیقت بود!

آنگاه سربازان دوباره او را به‌زمین انداخته با شدت و حدت بیشتری می‌زنند، بطوری که خون از بدن میرزامحمودخان جاری می‌شود و از شدت درد از هوش می‌رود.

دوباره مرد بیچاره را در حالی که نیمه جان و قادر به تکلم نبوده است پیش کنسول می‌آورند وکنسول ضربه‌هائی به کمر و پاهای میرزامحمود می‌زند و جوابی برای سؤال خود می‌خواهد. مدیر روزنامه که حواس خود را از دست داده بود و نمی‌دانست چه می‌گوید، عاقبت می‌گوید: «بلی». آنگاه کنسول آزادش می‌سازد. و بعد از نیم‌ساعت، که در آن حال باقی می‌ماند، خویشاوندانش می‌آیند و او را به‌خانه می‌برند.

واقعهٔ تألم‌آور دیگری نیز اتفاق افتاده است که همانند این واقعه است. چند سرباز روسی هنگامی که از بازار می‌گذشتند، به‌مغازهٔ میوه‌فروشی می‌رسند و شروع به‌خوردن میوه‌هائی که دلشان می‌خواسته است می‌کنند. میوه‌فروش از این رفتار بی‌رویه زبان به‌شکایت می‌گشاید وسربازان روس فریاد می‌کشند که او به‌آنها و ملت روس توهین کرده است و پس‌ازآنکه مرد بیچاره را کتك مفصلی

با قنداق تفنگهایشان می‌زنند، او را به‌سوی کنسولگری روس می‌برند. نرسیده به‌آنجا میوه‌فروش ازدست سربازان می‌گریزد و به‌مسجدی پناه می‌برد. به‌دستور کنسول سربازان به‌زور وارد مسجد می‌شوند و او را بیرون می‌کشند و به‌کنسولگری می‌برند و سپس مرد بیچاره را زیر ضربات شلاق مضروب و مجروح می‌سازند.

چند روز پیش افسرفرمانده قشون روس اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم منتشر ساخت و ازآنها خواست تا اسلحهٔ خود را در ظرف پنج روز تسلیم کنند. ازطرفی تعدی سربازان روسی و از طرف دیگر سرمای بیحد زمستان مزید بر بدبختی مردم نگون‌بخت‌شده است. امروز برسراسر ایالت آذربایجان کمیابی و قحطی سخت حکمفرماست.

خداوند ما را از چوبهٔ دار، شلاق‌کشنده، غارتها، گرسنگی و بدبختی حفظ کند.

نامهٔ شمارهٔ ۹

نامهٔ پنجم، از نویسندهٔ نامه‌های شمارهٔ ۳، ۴، ۶، ۷ مورخ ۱۴ فوریهٔ ۱۹۱۲

اولا[1] پیش از هرچیز لازم می‌دانم که یکی دوفقره معلومات که در مکتوب سابق‌داده‌ام و بعدعدم صحتش ثابت شده تردید و تکذیب کنم. یکی درخصوص بعضی از اعدام شدگان تبریز بود، که برخی معلومات خطاآمیز به‌اینجا رسیده بود. چنانکه اولا در جرائد نوشتند محررین روزنامهٔ شفق را اعدام کردند. مخلص کسی را در شفق معروفتر از میرزا حاجی‌آقا رضازاده، صاحب امتیاز و سردبیر آن جریده نمی‌دانستم که خیلی طرف عداوت روسها

۱. بالای صفحهٔ اول اصل این نامه نوشته شده است: سواد کاغذ تقی‌زاده.

هم بود و اصلا بر اشخاص دیگر غیر از او «مدیر شفق» صدق نمی‌کند که در جرائد به این عبارت ذکر شده بود، ولی با این همه باز تأمل کردم و قطع بر اعدام او نکردم تا آنکه بعد از دو سه روز یکی از جرائد نقل از جرائد آلمانی خبر اعدام او را به اسم نوشت که رضازاده را اعدام نمودند. آن وقت مخلص آن تفصیل را در ترجمهٔ حال او به شما نوشتم و اخیراً فهمیدم که مشار الیه لله الحمد هنوز سالم است و مقصود از محررین شفق در تلگرافات، میرزا احمد سهیلی بود که در شفق می‌نوشت.

دیگر اعدام شیخ الاسلام حاج میرزا عبدالامیر است که بر حسب تحقیقات اخیره صحیح نبوده ولی باقی همه صحیح بود و عجالتاً تا امروز اسامی ۲۵ نفر از اعدام شدگان را می‌دانم که در آن میان اشخاص بسیار لایق بودند و از جملهٔ مقتولین اخیر آقا میر کریم، ناطق مشهور:

مشهدی محمد اسکوئی معروف به عمواوغلی که بهترین مجاهدین پاك و بی‌آلایش وطن پرست تبریز بود.

مشهدی عباسعلی قندفروش خیابانی که یکی از سردسته های مشروطه طلبان آن محله بود.

و میرزا آقابالا که مدافع محلهٔ باغمیشه و سنگرهای شرقی شهر در زمان محاصره روبروی استحکامات عین الدوله بود، هستند.

از بابت اخبار جدید آنچه می‌رسد تماماً بد و جالب افسردگی است عجالتاً در آذربایجان دو قوه مثل دو سلطنت فرمانروائی و حکومت می‌کند: یکی روسها از یك طرف و دیگری صمدخان شجاع الدوله (که شش ماه بود تبریز را محاصره کرده بود و به نام محمدعلی میرزا حاکم و والی آذربایجان بود و پس از دفع روسها وطن پرستان و مشروطه طلبان [را؟]، او وارد تبریز شده و شروع به

خونخواری کرد و خود را از طرف محمدعلی فرمانفرمای آذربایجان اعلان نمود) و عجب آنجاست که این دو قوه هرکدام مستقلا از یك طرف جداگانه مشغول قتل و غارت و حبس و جریمه و زجر هستند و بدون مزاحمت همدیگر هرکدام در یك طرف انتقام می‌گیرد و اعدام می‌کند و هرکس راکه می‌خواهد می‌کشد و هرکدام الان صدها محبوس از مشروطه‌طلبان دارند که روسها یك یك استنطاق در محکمهٔ نظامی کرده یا می‌کشند و یا ول می‌کنند. (در واقع ازخارج ازاندازهٔ حسیات وطن‌پروری و حریت‌پرستی و علم و فضلش تحقیقات کرده اگر کار آمدست می‌کشند و الا ول می‌کنند. استنطاق هم صورت ظاهر است، در اردوی روس بعمل می‌آید) و صمدخان از طرف دیگر بعضی را می‌کشد و از دیگران پول گرفته ول می‌کند و چون پول هنگفت می‌خواهد که نه خود شخص گرفتار و نه متعلقین او نمی‌توانند تدارك کنند بالاخره می‌کشد، مثلا از هرکس به‌حسب اختلاف از پانصد الی دو وسه‌هزار تومان مطالبهٔ جریمهٔ مشروطه‌طلبی می‌کند، مثلا از حاجی محمد بالا معروف (که یکی از بهترین وطن پرستان ایران است) هزارو پانصد تومان گرفته که شاید تمام دارائی او باشد، و هشتصد تومان هم برای دامادش علی‌آقا نوبری محض‌آنکه نکشته و بعد با سایر اسرا یعنی جمعی قریب دوازده نفر که ازآن جمله سیف‌السادات (برادر آقاسید علی‌آقا داماد مجتهد بزرگ نجف) بود به‌مراغه محبوساً فرستاده، خانهٔ همان حاجی‌محمد بالای نوبری راهم که روسها با خانهٔ نوبری وکیل آذربایجان درمجلس و غیرهم با دینامیت هباء منثوراً کردند، و این همه‌گناه محض محبت وطن خود بود.

همچنین میرزامحمود سلماسی راکه از علما بود و شرحش را در مکاتیب سابقه نوشته‌ام صمدخان حبس کرده

و هزار تومان خواسته ممکن نشد، بالاخره تا چهار صد تومان پائین آمده، بالاخره چون خود نداشته و کسی کفالت نکرده مشار الیه مرحوم را زنده زنده چشمانش را کنده و زبانش را بریده، بعد شهید کرده‌اند.

همچنین یوسف حکم آبادی را که سر بریده و بعد جسدش را مثل گوسفند طولا دو نیمه کردند و هر شقه را در یك طرف دروازه آویخته و هکذا...

اشخاصی که اخیراً از تبریز به اسلامبول رسیده‌اند از وحشیگریهای صمدخان حکایتهای جانگداز می‌گویند، مثلا یك شخص موثقی که از تبریز رسیده نقل می‌کند که دیگر در آنجا بکلی اهمیت آدمکشی و دار زدن از انظار رفته، صمدخان هر روز جمعی را می‌دهد خفه می‌کنند، بعد جسدش را از نردبان کوچکی که به‌دیوار گذرگاهی گذاشته‌اند می‌آویزد؛ مثل گوسفند (این رسم در تبریز است و در سایر بلاد نمی‌دانم چطور است، که بعضی قصابهای خرده‌پا و کم‌مایه که مثلا یك گوسفند می‌کشد، درکوچه نه در دکان، می‌فروشد، همانجا خودش در کوچه کشته و سر بریده و پوست کنده و شقه کرده یا نکرده یك نردبان کوچك چهار پله پیدا کرده پهلوی دیوار گذاشته از پلهٔ بالای آن می‌آویزد. صمدخان همانطور با جسد انسان می‌کند). و خیلی‌خیلی پول جمع می‌کند که شاید صدها هزار تومان جمع کرده باشد و قشون تهیه می‌کند و به‌طرف طهران می‌فرستد که در میانج متحد می‌شوند به‌ریاست رشیدالملك (که‌در تابستان گذشته روسها به‌زور سالدات، آن خائن مقصر را از محبس دولت دز تبریز خلاصی داده و به‌قونسولخانه بردند). و رو به‌طرف طهران می‌خواهند هجوم بکنند و صمدخان هم از هر طرف به‌آنها امداد می‌رساند.

اما ظلمهای صمدخان در دهات و بلوکات آذربایجان

که تقریر و تحریر من از بیان آن عاجز است، و لهذا می‌گذرم زیرا که کتاب مبسوطی می‌شود. تقریباً درصدی نود یا زیادتر از ایرانیان اسلامبول از بلوکات آذربایجان هستند و هر هفته مکاتیبی که به‌وسائل مختلفه به‌آنها می‌رسد مثل الامان میدان کربلا است. داد می‌کشند و استغاثه می‌کنند. در شبستر در خانه‌های تمام اهالی، خصوص آنها که مشروطه‌طلب بودند سوران قراجه‌داغی نشسته و مطالبهٔ انواع چیزها می‌کنند، و پول هنگفت می‌خواهند که باید این بیچارگان که در اینجا هستند با ذلت بدتر از یهود، به‌هزار فلاکتهای غیرقابل تحمل و مافوق‌الطاقه، از صبح تا نصف شب درمیان کثافات جان بکنند و پنج لیره جمع کنند باقناعت و تحمل به‌نان خالی، که بعداز چندین‌سال رفته با اهل و عیالش چند روزی آسوده بسر برد، حالا هرچه اندوخته به آنجا بفرستد که به‌مأمورین قراجه‌داغی که در خانه‌اش نشسته‌اند، داده‌شود و عیالشان از اسیری دست آنها خلاص شود فیالله...!

اما روسها که محکمهٔ نظامی یا دیوان حربشان دائر است و متصل اعدام است که می‌کنند. هنوز اسامی اشخاصی راکه اخیراً اعدام شده‌اند نمی‌دانم؛ یعنی نرسیده، فقط شنیدم در رشت چندنفر را [که] اعدام کردند: یکی جناب حاج میرزا محمدرضا مجتهد، رئیس انجمن ولایتی، و دیگری حاج‌آقا خلیل برادر شریعتمدار بود[۲]. کاملا به صحتش مطمئن نیستم. آنهاهم که باقی مانده و پنهان شده‌اند، هرروز در خطرند. چون به‌بهانهٔ تفتیش اسلحه می‌خواهند روسها خانه‌ها را بگردند و شمشیر داموکلس[۳]

۲. یکی از ایرانیان موثق مقیم پاریس توضیح زیر را اضافه می‌کند: «دروغ است هوحی یرزق و این روزها به‌پاریس خواهد آمد». (ا. ب)
۳. اصطلاح شمشیر داموکلس Damocles از افسانه‌های یونانی است. ←

بالای سرشان آویخته است و مخلص نیز نگرانی شدید دارم و دلم آرام نشد.

روسها و صمدخان از حرکت اشخاص‌هم مانعند و تذکرهٔ خروج به‌هیچکس نمی‌دهند، حتی اهالی بلوکات‌که دائماً به‌اسلامبول می‌آیند و می‌روند، دیگر مدتی است نمی‌آیند. فقط جمعی ازمجاهدین ومشروطه‌طلبان‌بیچاره که قدری زودتر از وصول قشون روس از تبریز حرکت کرده‌اند و جان‌بدر برده‌اند به‌سلماس رفته‌اند و بعد چون قشون روس آنها را دنبال کرد بیچاره‌ها نقد و جنس و اسلحه و اسب را گذاشته و متفرق شدند و پای پیاده‌جمعی که ازآن قبیل بود حاج پیشنماز مجتهد سلماسی و میرزاآقا معروف به‌نالهٔ ملیت وحاج‌میرزاآقا بلوری ومیرزا اسمعیل نوبری و حاج اسمعیل امیر خیزی (که هردو از اعضای انجمن تبریز بودند) و ابراهیم‌آقا قفقازی معروف با جمعی از مجاهدین به باشقلعه در خاك عثمانی پناهنده شدند و از آنجا اخیراً به وان رسیده‌اند. ولی جمعی از مجاهدین ارامنه‌که باآنها بودند به‌اسلامبول به‌مرکزکومیتهٔ‌خودشان یعنی «داشناقسونیون» تلگراف کردند که: «اینجا ما و مجاهدین مسلمان گرسنه مانده‌ایم و حال مسلمانان از ماهم بدتراست، جمعی بی‌خوراك‌و پوشاك‌دراین شدت‌سرمای این طرف مانده و خیلی ازآنها ناخوش و مریض می‌شوند، شما اعانتی به‌ما بکنید و به‌ایرانیان اسلامبول بگوئید و سعی‌کنیدکه از مجاهدین مسلمان دستگیری‌کنند». ارامنهٔ اینجا پیش تجار ایرانی‌آمدند وگفتند واصرارکردند وحتی گفتند مافوراً صدو پنجاه لیره فرستادیم به‌آدمهای‌خودمان، شماهم اقلا همان مقدار به‌فراریان خودتان بفرستید. هیچ

← داموکلس به‌عشرت می‌نشست درحالی‌که شمشیری به تارمویی دربالای سرش آویخته بود. (م)

ثمری نداد و یك شاهی حاصل نشد، چراکه ایرانیان تشکیلات نداشتند و حالا همانطور در وان و باشقلعه مانده‌اند وهی تلگراف می‌آیدکه معاونت کنید و مامن مجیب.

قسمتی دیگر از فراریان‌هم در تحت ریاست امیرحشمت رئیس قشون آذربایجان‌هم که جنگ خیلی شایانی با روسها کرده و آنها را کاملا مغلوب و محصور کرده بود و پس‌ازآن از طهران تلگراف تغیرآمیز در ترك نزاع و خلع سلاح رسیده و ناچار از تبریز حرکت‌کرده به سلماس آمده بعداز ورود قشون روس از سلماس به‌طرف ارومی حرکت‌کرده بود که درآن حوالی (به‌موجب تلگرافات خودش) حاکم ارومی اجلال‌الملك به‌حکم روسها و به‌حکم صمدخان برسر او قشون‌کشی کرده و توپ و توپخانه فرستاده، مشارالیه را در دهی از محال «دول» محصور کرده، بعداز هشت روز محاصره‌که نزدیك شده ازگرسنگی تلف شوند، یك حملهٔ اخیر مأیوسانه برای خروج و شکستن محاصره نموده، بعداز دادن قدری‌تلفات‌تقریباً با پنجاه‌نفر پیادهٔ بی‌تفنگ و پول و اشیاء، خود را به‌قراولخانهٔ سرحدی عثمانی رسانیده و پناهنده شده‌اند و حالا در اسوء حال در آنجا هستند. اینجا اقداماتی شدکه عثمانیها آنها را قبول و پذیرائی‌کنند و مؤثرافتاد.

از عجایب لایق ذکرآنکه تمام مأمورین حکومتی و دولتی تبریز حتی فراشها به‌امر صمدخان نشان arme روس به‌بازوی خود چسبانیده‌اندکه سالداتهای روس آنها را شناخته و متعرض نشوند، زیرا اوائل هرکس پیش می‌آمد درکوچه‌ها لخت می‌کردند و حتی بعضی اوقات مأمورین صمدخان راهم لخت می‌کردند.

وضع طهران‌هم بسیار بد است و نفوذ صلحی pénétration pacifique باتمام شدت خودش جاری است.

حالا دیگر سر کارهای بزرگ و تجاوزات مهمه هم کشمکش و ولوله که به‌مطبوعات عالم عکس‌کند، نخواهد بود، بلکه هرروز چیزهائی در طهران می‌گذردکه در یکی ازجزئیهای آن، صدای مجلس بلند می‌شد، و بیست روز میان روس و ایران ولوله وکشمکش می‌شد و عالم را پرمی‌کرد و دولت روس‌هم بستوه می‌آمد و برای اثبات حقانیت و تصحیح اعمال خود یا Justification، مجبور می‌شد بیان‌نامه‌ها نشر کند. چراکه به‌قول «تیمس» مجلس یك سد impasse شده بود و پولاد به‌سنگ می‌خورد. لهذا قرار شدکه شکل حکومت را برگردانده و حکومتی تشکیل دهندکه مثل معشوقه‌های بدلجام ازیك مختصر شوخی صدای او وعربده‌اش به‌آفاق پیچیده‌آدم را مفتضح نکند، بلکه اگرازمقدمه بذی‌المقدمة بگذرد در خلوت دربار و رازخانهٔ حکومت مطلوب «نوایه‌ورمیا» و «تیمس» عمل‌گذشته، و در داخله و خارجه خبر نشود. فقط جسته‌جسته تلگرافاتی در جرائد باکمال بی‌اهمیتی و به‌صورت عادی دیده شود، که برحسب خواهش مصرانهٔ دولت‌ایران‌حکومت‌روس‌تزییدعدهٔ صاحب‌منصبان قزاقخانه و عدهٔ آن را تا ده‌هزار نفر قبول‌کرد. برحسب التماس پادشاه مراکش قشون فرانسه قصبهٔ ... را اشغال کرد. برحسب اصرار ملت ایران صمدخان حاکم آذربایجان شد و ملت آذربایجان او را به‌حکومت اعلان کرد (دیگر به روسها چه ربطی دارد!!!). به‌موجب الحاح سلطان مراکش دولت فرانسه متقبل شد مالیهٔ آنجا را اصلاح و اداره‌کند. برحسب تکلیف دولت ایران حکومت انگلیس ادارهٔ ژاندارمری جنوب را، نظر به‌دوستی قدیم میان دولتین، که خوشبختانه برقرار است، بعهده‌گرفت. نظر به تقاضای کابینهٔ ایران از سفارت روس در طهران، دولت روس اصلاح حدود ایران و عثمانی را برذمه‌گرفت، یا دادن ده

میلیون قرض جدید را قبول‌کرد، یا ادارهٔ امنیت طرق شمالی را به‌عهده برداشت الخ...

دیگر کدام کاسهٔ از آتش گرمتر هم در فرنگ پیدا می‌شود که بگوید شما به‌ایران ظلم می‌کنید، و جبراً می‌قبولانید و نمی‌گذارید خود کار خود را انجام دهد. دیگر زمان مجلس دیوانه گذشته که از کم عقلی، پول نقد و طلای احمر را به‌او قرض تکلیف کنند و نگیرد و مجبور شوند که به‌اولتیماتوم و قشون‌کشی به‌او قرض بدهند.

از قرار اخبار اخیره در طهران نان خیلی کمیاب و گران است، تبریز کذلك. بعلاوه در تبریز سرقت و غارت و تجاوزات هم بی‌اندازه است که کاملا سلب امنیت شده، مذاکرات دولتین روس و انگلیس هم در باب ایران هنوز تمام نشده، از آن طرف هم ظل‌السلطان و صولت‌الدوله و جمعی دیگر مشغول کنگاش هستند که در بهار سر از جنوب [در] بیارند و یك سال دیگر هم آنها ایران را در زحمت بیندازند و گمان دارم آن‌هم به‌تحریك روسهاست. اگر بعضی مراکز را از این تفصیل اخیر مطلع کنید که بلکه این تشبث ساقط و abortif بماند مناسب است، من هم به‌تصادف از این کنگاش مطلع شدم[۴].

مخبر مخصوص «تان» در پاریس هم راحت نیست و مشغول فساد است. بقدر مقدور از او پرهیز لازم است. ولی ظاهراً راه‌رفتن قدری عیب ندارد. از وقایع ایران که تحریر شده باز آنچه ممکن است به‌مراکز لازمه نسخه داده و به‌پروفسور براون فرستاده به‌جرائد بدهید، خداوند اجر مجاهدت عالی را جزیل کند و درحقیقت خدمت واقع به‌وطن همین روزهاست که وطن بیکس و غریب است و همه از او

۴. یادداشتی ازهمان کس به‌نامه اضافه شده است: «کنایه از یکی ازرجال ایران درپاریس است». (ا. ب)

می‌گریزند و از ذکر اسمش می‌رمند. والا در دورهٔ اعتلاء و عزت و وطن‌پرستی، قصد قربت معلوم نمی‌شد و عریضه را به‌ادعیهٔ خالصانه برمزید توفیقات و سعادت و عزت عالی ختم می‌کنم. مخلص صمیمی و خاکپای وطن‌پرستان بی‌ریا.

س. ح. تقی‌زاده

برحسب اخبار اخیرهٔ تبریز صمدخان ملعون بسیار معاملات وحشیانه بامحبوسین می‌کند که اغلبی به‌قتل‌نفس خود راضیند. اغلب اشخاص با آنکه خطری ندارند از عدم تحمل به‌دیدن اوضاع تبریز بیرون می‌آیند. وضع شهر و دیدن مظالم خیلی غیرقابل تحمل‌شده، چنانکه امان‌الله‌میرزا نایب‌الایالهٔ آذربایجان در قونسولخانهٔ انگلیس با وجود امنیت، تاب نیاورده و خود را کشت. دیگر چه عرض‌کنم.

نامهٔ شمارهٔ ۱۰

نامهٔ ششم، مورخ ۱۷ فوریهٔ ۱۹۱۲ از نویسندهٔ نامه‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹

دوست عزیز محترم مکرما، بعداز تقدیم سلام و عرض احترام آنکه تاحال دوسه‌فقره مکتوب عرض‌کرده‌ام و نظر به‌کثرت مشاغل حضرتعالی ازآن جناب متوقع جوابی‌هم نیستم، مگر گاهی در موقع مختصر فراغت از سلامت حالات خود و اوضاع حاضره اجمالا مرقوم فرمائید. می‌دانم‌که شب و روز برای ایران و حفظ آن‌کار می‌کنید وجهاد اکبر می‌نمائید. نشریات جنابعالی وکمیتهٔ ایران را ملاحظه می‌کنم و جز دعا برموفقیت شما قادر بر ابراز تشکری نیستم. مقطوعات جرائد Cuttings که مرحمت می‌فرمائید خیلی اسباب امتنان مخلص می‌شود وعلیحده تشکرمخصوص از آن بابت می‌کنم[1].

۱. تااینجا در ترجمهٔ انگلیسی حذف شده است.

اگرچه موقع ایران چنانکه می‌دانید بسیار باریک است ولی به‌نظر قاصر مخلص باز نباید مأیوس شد، و مخصوصاً مجاهدات عالیهٔ شما وسایر دوستان اعضای کمیته، تأثیر مهمی در همه‌جا دارد، و بی‌نتیجه نمی‌ماند، و در حقیقت میتینگ پاریس هم که در ۱۲ شباط واقع شد، عکس تأثیر همان اقدامات انگلستان از لندن و منچستر است. این اواخر بعلاوهٔ تجاوزات روس، وضع خود طهران و حکومت نیز جالب اندیشه بوده و باعث امتنان نیست. زیرا پس‌از التیماتومهای روس و ضربهٔ مشروطیت Coup d'état حکومت طهران که ازهردری مأیوس واز همراهی و دستگیری هردولت خارجی حتی دولت انگلیس خود را محروم دید، خیلی‌خیلی مرعوب روسها شده، یعنی Térrorisé گشته، بکلی خود را باخته و تسلیم مطالب روس شده، خود را در آغوش آنها انداخته، کاملا متمایل به‌آنها شده، و امید خود را از هرجا قطع کرد. لهذا گویا این اواخر دیگر حکومت و کابینه‌ای که روسها می‌خواهند، و اصول ادارهٔ régime دلخواه آنها، برقرار شده و می‌شود، که دیگر خبر مهم‌ویا اخبار کشمکشی باروسها ازطهران نمی‌رسد، وبعینه همان ترتیب منحوس حلول صلحی یا pénétration pacifique دارد بعمل می‌آید، و شاید در همین روزهای خاموشی بی‌سروصدا چیزها درطهران به‌آسانی وسکون وسکوت به میل روسها بگذرد و انجام یابد، بی‌ولوله و کشمکش، که اگر مشروطیت و مجلس برقرار بود و وطن‌پرستان آزاد، در سر هرجزئی آن مبارزه و مقاومت می‌شد و صدایش به مطبوعات عالم می‌پیچید[۲] [و حالا کلیات آن ـ نه‌جزئیات ـ

۲. از اینجا قسمتی از نامه (در ترجمهٔ انگلیسی) حذف شده است چون مطالب آن تقریباً تکرار مطالبی است که بعد ازمقدمه درنامهٔ قبلی آمده است. (ا. ب). در چاپ حاضر تمام نامه آمده است و قسمت حذف شده مشخص گردیده.

بی‌هیچگونه مقاومت بلکه به‌عنوان رضای دولت ایران‌هم طوعاً نه‌کرهاً می‌گذرد و خواهدگذشت، و به‌قول «تیمس» سد و impasse رفع شده، حالا دیگر بعداز این ملت ایران در آذربایجان است‌که صمدخان شجاع‌الدوله را به‌حکومت و محمدعلی را به‌شاهی اعلان می‌کند، و حکومت ایران است که مورنارد را به‌خزانه‌داری مالیه می‌گمارد، و معاونین بلژیکی برای او اجیر و استخدام می‌کند، مستخدمین امریکائی معاونین مستر شوستر را آزار می‌دهد، متهم می‌کند، فسخ‌کنترات می‌کند. و شاید دولت ایران خواهد بودکه به‌میل و رضا و رغبت به‌دولت روس التماس و اصرار خواهدکردکه حفظ امنیت طرق ومعابر شمال ایران را بگیرد، و یا معلمین به‌مدارس دولتی بدهد. و شاید بعد از چندی تلگرافات آژانس پترزبورغ را خواهیم دیدکه دولت روس بنابر اصرار و خواهش دولت ایران قبول‌کرد که صاحب‌منصبان قزاقخانه را افزوده، و عدهٔ قزاق ایرانی را درطهران، مثلا به‌ده‌هزارنفر برساند. دولت امپراطوری برحسب اصرار اولیای دولت ایران یا اعلیحضرت پادشاه ایران، نظر به‌روابط دوستانه‌که خوشبختانه از مدتی برقرار است قبول‌کردکه پایتخت ایران رابه‌سرحد جلفا با راه‌آهنی مجاناً وصل‌کند. دولت امپراطوری باعدم میل به هیچ‌نوع مداخله در ایران نظر به‌التماس و اصرار جدی حکومت شاهنشاهی ایران، رضا دادکه به‌واسطهٔ قشون خود مفسدین وآشوب‌طلبهای خراسان را تنبیه و طردکند. حکومت روس محض دستگیری از دولت دوست خودش ایران، حاضر شدکه ده میلیون روبل به‌حکومت ایران به ضمانت محل مالیاتی ایران قرض بدهد، و هکذا و هکذا و هکذا... الخ][۳]. همانطورکه‌دولت فرانسه برحسب خواهش

۳. اینجا قسمت حذف شده پایان می‌یابد.

سلطان مراکش سوق قشون و آن‌همه اقدامات می‌کند، و شاید دولت ایران جدیدالخلقهٔ کذائی‌هم در حق دولت انگلیس همان نظر خواهد داشت که دولت حاضرهٔ مراکش نسبت به‌اسپانیولیها دارد. بلی بعداز این‌هم هرظاهربین خواهدگفت ببین چطورکار و بار ایران در زیر رژیم حالیه خوب شدکه دیگر هیچ سروصدائی نیست، و هرروز یك ولوله و اضطراب و آشوب و بستن بازارها موقوف شده، حکومت مقتدرگشته، پول‌هم به‌دستش آمده، دیگر چه لازم است مجلسی‌که به‌او تکلیف قرض و پول‌دادن بکنند ونگیرد و قبول نکند، تا مجبور شوند به‌قشون‌کشی و التیماتوم و ضرب چماق به‌او پول بدهند و فریادکشد و نپذیرد پول مفت را!

از وقایع اخیرهٔ ایران هرچه اطلاع پیداکنم حضور عالی‌می‌نویسم، یابه‌جناب میرزامحمد قزوینی می‌نویسم‌که هم به روزنامه‌های پاریس داده و هم حضور شما بفرستد. اخباری‌که‌سابقاً عرض کرده بودم بدبختانه ولکن خوشبختانه یك فقره‌اش غیرصحیح درآمده؛ یعنی اخبار جدیدهٔ وارده سهوبودن آن را اثبات‌کرده، و آن اعدام میرزا حاجی‌آقا رضازاده مدیر شفق بود، که حالا معلوم می‌شود مقتول کسی دیگر از محررین شفق بود موسوم به‌میرزا احمد سهیلی، و ابتدا درمسئله میرزا حاجی‌آقا شهرت‌کاذب شده. زیرا علاوه‌برآنکه اسم از مدیر شفق دادند، بعضی تلگرافات اسم او راهم به‌لفظ رضازاده ذکرکرده‌اند. لهذا مخلص‌نیز آن شرح را در ترجمهٔ حال او نوشتم و بعد معلوم شدکه خوشبختانه مشارالیه موفق به‌اختفاء شده، تاآخر چه شود. باقی مطالب همه صحیح بوده و خلافی ندارد، و در خصوص مبدأ اغتشاش در وقایع مأسوفه‌هم آنچه ازتحقیقات متواتره معلوم شده بداهتاً قصد روسها درکار بوده و به‌هر

طریقی بود تولید این حادثه را می‌کردند. ولو هرشرایطی پیش‌می‌آمد، چنانکه چندین روز اتصالا به‌تحریك و تهییج مردم به‌انواع وسائل کوشیده به‌مـردم در بازار و کوچـه متعرض شده، تحقیر و ایذاء نمـوده، و انواع توهینات و تعرضات کـرده، بچه‌ها را زده، به‌نسوان اسلامیه تعرض کرده، صبر مردم را بکلی تمام‌کرده‌اند. باز اهالی عموماً، و بزرگان و رؤسا خصـوصاً، ومرحوم ثقةالاسلام بالاخص، سعی زیـاد در تحمل و صبـر و ندادن بهانه‌کرده، ملتفت بوده‌اندکـه روسها قصدشان چیست، و حقیقتاً فوق‌العاده مجاهدت در صبر وتحمل فوق‌الطاقه به‌اذیتها و provocation کردند تاروز ۲۹ ذی‌الحجه‌که روسها به‌واسطهٔ قبول شدن التیماتوم در طهران و رفتن بهانه از دست، عجله در ایجاد بهانه را لازم دانسته و به‌تدبیر مؤثری‌که همیشه آن را در دست داشتند و ذخیرهٔ زمان لزوم تولید اغتشاش قطعی بود، رجوع کردند. و آن عبارت از تلفون‌کشیدن از بالای بامها و توی خانه‌های مردم است، که شبانگاه چند ساعت از شب گذشته سالداتهای روس در بامهای مـردم دیده شده و از بامها به‌باغچه‌های مردم می‌افتادند برای‌نصب تیر وکوبیدن میخ و غیره‌که زن وبچه مرتعش و هولناك شده به‌فریـاد می‌آیند، ولابد به‌ممانعت برمی‌خیزند. تاآنکه نزدیك ادارهٔ نظمیه یعنی headquarter of police می‌خواهند داخـل عمـارت نظمیه شده و از آنجا تیر سیم تلفون بگذرانند، نظمیه‌ها ممانعت کرده و سالداتها دو نظمیه را می‌کشند. پلیس باز سکوت می‌کند، ولی از این حوادث شب مردم بی اندازه متهیج می‌شوند، و از آن طرف هم روسها صبح به قشون خود حکم می‌دهند که تمام محله‌ها را اشغال کرده و قراول و patrol گذاشته اسلحهٔ مردم راگرفته و خلع کنند. در صورتی که اهالی و دولت مشغول مدافعهٔ شهر در مقابل صمدخان

بودند و نمی‌توانستند سلاح بزمین بگذارند[۴]. صبح که مردم و مجاهدین و قشون دولتی بیرون می‌آیند هر محله و کوچه و گذرگاهها را پر از سالدات می‌بینند که سلاح از دست مردم می‌گیرد، تا چند ساعت تقریباً دویست و سیصد تفنگ هم گرفته بودند که بعضیها نمی‌دهند و کار به مجادله می‌کشد و یك‌دفعه در همه‌جا جنگ درمی‌گیرد. سالداتهاکه زورشان به مسلحین نرسیده و مغلوب می‌شوند در کوچه‌ها مردم بی‌سلاح و بیگناه و زن و بچه و اشخاص بی‌دست و پارا هدف می‌کنند و خیلی می‌کشند. حتی یك‌نفر بابایف نام از اجزای قونسولخانهٔ روس از بالای بام خود با طپانچه موزر هرکه را پیش می‌آمد و در کوچه می‌گذشت می‌زد، وبسیار اشخاص کشت.

باری مقصود، منشأ اغتشاش بود که از یك تلفون ـ کشی نابهنگام شبانه حاصل شده و چنانکه جنابعالی در صحیفهٔ ۲۸۳ و۲۸۴ تاریخ‌انقلاب ایران مرقوم داشته‌اید، همین تلفون‌کشیدن خیلی اسباب آزار اهالی تبریز بود، که عوض آنکه ازکوچه‌ها سیم ببرند از خانه‌های مردم می‌بردند و همیشه بهانهٔ تحریك اغتشاش بود.

تقریباً درهمهٔ جاهائی که روسها مسلط شده‌اند، استبداد عودت کرده و به‌دست ارتجاعیون افتاده، زیرا روسها اولا قوای مدافعه و عناصر مشروطیت‌پرست رادفع کرده و راه را برای مستبدین صاف می‌کنند، و در همهٔ‌این نقاط خصوصاً آذربایجان و گیلان استبداد و terreur و ظلم tyrani با کمال وحشت و دهشت خود جاری است، و از همه بیشتر صمدخان در تبریز و سایر نقاط آذربایجان ظلم و جور بی‌اندازه می‌کند. با محبوسین زیاد که دارد خیلی وحشیانه رفتار می‌کند. در همهٔ محلات مردم را مجبور کرده

۴. متن: بگذرانند

که در خانه‌ها و مساجد برای شیخ فضل‌الله و ملاقربانعلی زنجانی و میرهاشم و سایر مستبدین که مرده‌اند مجلس ختم گذاشته و ماتم گیرند، و فاتحه‌خوانی کنند، و همه‌جا مشغول این کارند. قبر شریف‌زادهٔ مرحوم راکه از ارکان مشروطیت و شهدای آزادی بود و ملت بنای قشنگی روی آن ساخته بود، خراب و تار و مار کرده، سرهای مردم را به اجبار می‌تراشد که گناه است و عادات غیر مرغوبه را اعاده می‌دهد. همهٔ مأمورین و آدمهای صمدخان، یعنی اجزای حکومت، بر بازوی خود روی آستین نشان armeروسی زده‌اند، که سالداتها آنها را بشناسند. در تبریز امنیت برای مردم نیست. قحط و غلا هم شدت دارد. صمدخان هم قشون و پول جمع می‌کند که به کمك محمدعلی شاه برود، و قشون خودرا به میانج می‌فرستد که در آنجا اردوئی در تحت ریاست رشیدالملك معروف متحشد می‌سازد، و با وجود همهٔ آنها ماشاءالله روسها هیچ مداخله در امور داخلی ایران نکرده، عهدنامهٔ ۱۹۰۷ را رعایت وتامیت ملکیه و استقلال ایران را مصون داشته‌اند[۵]!

امروزها تصادفاً کتاب تاریخ انقلاب ایران تألیف حضرتعالی بدستم آمد، یعنی پیش یکی از دوستان یافته و گرفته و خواندم و خیلی مستفیض شدم. ولی لازم دانستم عرض کنم که در بعضی جاهای آن سهوهای فاحش یافتم و تقریباً خیلی مطالب کم وبیش محتاج تصحیح دارد. نمی‌دانم به‌چه وسیله می‌توان اصلاح کرد. خواستم ابتدا که بنویسم ولی بعد ملاحظه نمودم که خیلی مطول و مفصل می‌شود و بلکه بقدر نصف خود کتاب خواهد شد، لهذا در فکرم که چه بکنم. اگر بزودی راهی پیدا کردم عرض خواهم کرد، و به‌هر حال حیف است کتاب به این خوبی،

۵. از اینجا به‌بعد از متن انگلیسی حذف شده است.

اینطور نواقص داشته باشد. یکی از سهوهای جزئی مثلا این است که نوشته شده بعد از ورود قشون روس به تبریز ستارخان و باقرخان و تقی‌زاده به‌شهبندرخانهٔ عثمانی متحصن شدند. در صورتی که مخلص ابداً به قونسولخانهٔ عثمانی نرفتم و متحصن نشدم، و این فقره بکلی سهو شده و رفتن ستارخان و باقرخان و جمعی دیگر هم آنجا جهات و تفصیل دیگری داشت که ذکرش اینجا موجب تطویل می‌شود[۶].

بعضی از مظالم روسها در ارومی نیز در «ترجمان حقیقت» مطبوعهٔ اسلامبول نشر شده بود که در حق میرزا محمودخان اشرف‌زاده سردبیر روزنامهٔ فارسی «فروردین» روا دیده‌اند، که لفاً تقدیم خدمت داشتم[۷]. میرزا محمود خان مشارالیه بسیار جوان آراسته فاضل با حس و غیور است.

رسالهٔ مختصر جنابعالی را که در غرهٔ سال نو به عنوان «بحران ایران» نشر فرموده‌اید هم‌ترجمه کرده به جرائد عثمانی دادم که نشر شود، و مستدعیم بعد از این یك نسخه از نشریات بفرستید که همیشه به‌موقع استفادهٔ لازمه بشود.

خدمت‌جناب مسترلنچ ومیجراستوکس وسایردوستان به‌عرض سلام مزاحمم وحضور سرکار خانم‌ادعیهٔ‌خالصانه تقدیم می‌نمایم و عریضه را با ادعیهٔ قلبی برمزید توفیقات عالی وعزت و اقبال آن دوست عزیز ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی
س. ح. تقی‌زاده

---

۶. پایان قسمت حذف شده.
۷. از اینجا تا آخر نامه را براون حذف کرده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۱

نامهٔ هفتم[1] مورخ ۲۶ فوریهٔ ۱۹۱۲ از نویسندهٔ نامه‌های ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰

از ایران مخصوصاً طهران اخبار بد می‌رسد، و تقریباً ارتجاع و نفوذ روس خیلی قوت گرفته و حتی دراین اواخر شنیده می‌شود که احرار در خطرند از طرف حکومت، و شایعهٔ هست دائر بر اینکه وحیدالملك را توقیف و حبس کرده ومستوفی‌الممالك راتبعید نموده‌اند، و بعضیها می‌گویند که قریب پنجاه نفر از احرار در حبسند صحت و سقم این شایعات را نمی‌دانم، از طهران هیچ خبری نمی‌رسد و در اینکه نفوذ روس بسیار بالا گرفته شکی نیست.

اوضاع تبریز و رشت با همان خرابی باقی است جز آنکه در تبریز هر روز اعدام، کشتار ودارزدن هست یعنی از قرار مذکور اقلا هرروز یك نفر و بعضی ایام چند نفر را می‌کشند، محبسها پر است. صمدخان شجاع‌الدوله به‌نام روسها حکومت می‌کند. بر در خانه‌اش قراولان روسی هست، زندانبانش روس است، هرکس را می‌خواهد بکشد به روسها می‌دهد که بکشند و تقریباً سالداتهای روس میرغضب و فراش وایشان فراش‌باشی روسهایند، که معمای لاینحل غریبی است، و معلوم نیست که چرا روسها کسانی را که هیچ تقصیری نسبت به آنها نکرده‌اند و در موقع جنگ طرفیت نداشته‌اند می‌کشند. فقط صمدخان یا به جهت عداوت شخصی یا آنکه فلان مشروطه طلب است او را گرفته و حبس می‌کند بعد جهت خلاصی پول هنگفت

---

۱. این نامه در «حبل‌المتین» ـ چاپ کلکته شمارهٔ ۳۹، سال نوزدهم ـ نیز منتشر شده است. آنچه دراین چاپ می‌آید از این روزنامه نقل شده است وقسمت حذف شدهٔ آخر نامه نیز از رونوشت مرحوم علامهٔ قزوینی به آن افزوده گردیده است.

از آن بیچارگان می‌خواهد چون از دادن وجه عجز دارند به دست روسها می‌دهد که بکشند؟ و به‌چه‌عنوان این اوضاع را قانونی می‌گویند عقل من که عاجز است و نمی‌دانم‌چرا نمایندگان دول که حضور دارند هیچ حرفی نمی‌زنند، بلی اگر چنانچه روسها متعرض اشخاصی شوند که به‌آنها بحق یا ناحق اسناد مدافعه و استعمال سلاح در مقابل آنها می‌دهند باز وجهی دارد، اگر چه در واقع درصدی ۹۵ از همان اشخاص هم بیگناهند و اسناد مدافعه درحق آنهاکذب محض است، ولی تجار و اصناف و اشخاص بی دست و پا را که صمدخان به‌خاطر مشروطه‌طلبی یا به عنوان پول‌گرفتن می‌گیرد پس از آنکه خیال کشتن دارد قتل آن بیچارگان را به‌روسان حوالت می‌کند و آنها در صورتی که هیچ خبر ندارند که این شخص چه‌کرده است بدار می‌کشند. تمام خدمات از قبیل گرفتن و بستن و نگاهداشتن و به پای دار آوردن به عهدهٔ روسهاست ولی جهة اثبات وحشیگری ایرانیان عمداً قرار گذاشته‌اند که در مقام عمل و اجرای حکم کسی که ریسمان را می‌گذارد و یا سر می‌برد از میرغضبان شخصی صمدخان باشد.

در این چند روز جمعی از فراریان تبریز و مجاهدین که از ابتدا آمر بوده‌اند به اسلامبول رسیدند که از آن‌جمله است پسر بزرگ کربلائی علی معروف به مسیو و از تقریرات همهٔ آنها و مخصوصاً چند نفری که موثقند مثل برادران اسکندانی و میرزا علی‌خان معاون «پطروس ــ اندرئاسیان مسیحی» ــ رئیس دوائر ثلاثهٔ[2] تبریز که به حکم روسها اعدام گشت ــ و امروز عازم اروپاست، بطور یقین و بلاشك واضح می‌شود که روسها خود اسباب جنگ

۲. دوایرثلاثه نامی بود که به سه ادارهٔ «مالیات تریاك»، «مشروبات الکلی» و «توتون»داده شده بود. (م)

را فراهم آورده و به هزاران وسیله که خیلی مشروح است اهالی را تحریك نموده و بالاخره خود حمله و شلیك کرده‌اند و باکمال بیشرمی تلگرافات به عالم کردند که اهالی تبریز و رشت هجومی به قشون روس نموده و اهالی تبریز مدتی به این طرف نقشهٔ این جنگ را کشیده و به مشورت مشروطه‌طلبان طهران اسلامبول بوده است!!!

همهٔ دنیا حتی خود من وقتی که در پاریس بودم خیال می‌کردم که یك روز جمیع اهالی شهر بیخبر حمله به باغ شمال و اردوی روس کرده‌اند. بعد معلوم شد که حقیقت برعکس این خیال و انتشارات بوده و یك نفر از اهالی تصور طرف شدن با روسها را که نکرده بلکه در نقشهٔ خیال هم متصور نگشته است، همچنان در رشت که واقعهٔ آنجا اعجب از آن بوده است.

جناب حاج‌سید عبدالوهاب مجتهد رشتی که عضو انجمن ولایتی رشت و پس از چندی حبس قونسولگری‌حکم به تبعیدشان شده و در این چند روزه وارد شده‌اند چنین بیان می‌فرمایند که بسیار مخلص مایل بودم که خود ایشان به اروپا تشریف فرما می‌شدند و به زبان خود واقعه را نقل می‌کردند.

پس از التیماتوم و تعطیل عمومی دکاکین رشت و انزلی بسته و صبح آن روز را قزاقان روس در انزلی به بازار آمده امر می‌کنند که دکاکین را باز و هرکس پی‌کار خود برود، مخصوصاً حمالان را اجباراً می‌خواهند وادار نمایند که حمل بار به‌کشتی نمایند ولی کسبه و حمال به‌زیر بار نرفته گوش ندادند، در آن بین قولی‌بیگ نام صاحب منصب روس با سالداتها که مأمور افتتاح بازارها بودند به‌اتفاق یك نفر مسلمان که منشی و مترجم قونسل است چنین اظهار می‌داشتند و به ساعتهای خود نگاه می‌ـ

کردند، صاحب‌منصب. آه حالا سه ساعت به وقت باقی‌است و من نمی‌دانم شروع بکار نمایم یا خیر منتظر وقت باشم، باری یکی از حمالان را به‌باد شلاق گرفته و می‌خواهند مجبور به‌حمل بار و رفع تعطیل نمایند، و اظهار می‌دارند که حکم امپراطور است که مشغول بکار شوید، حمال اظهار می‌دارد که ما مطیع فرمان امپراطور نیستیم تبعهٔ پادشاه خود می‌باشیم، همین لفظ بهانهٔ آنها شده که آه فلان‌فلان شده نسبت به‌امپراطور اطالهٔ لسان کردی، صاحب‌منصب فوراً حمال را هدف گلوله کرده و امر شلیك به خلق می‌دهند حمال جماعت که جز ریسمان وچوب حربهٔ دیگر نداشته مشغول به مدافعه می‌شوند و عدهٔ چند از اهالی تلف شده بعد شهر آرام گرفته فوراً قونسل با عدهٔ قزاق سوار شده در بازار و کوچه‌ها آمده مردم را وادار می‌کنند که دکاکین را باز نموده خود ادارهٔ حکومت را بدست گرفته مشغول به امر حکومت می‌شود.

واقعهٔ رشت در روزی که حکومت انزلی را بدست گرفتند دو ساعت به غروب همان روز در صورتی‌که انجمن ایالتی دایر بود خبر آوردند که ژنرال قونسل روس با قزاقان سوار شده به بازار و کوچه‌ها گردش نموده و بعد به‌مطبعهٔ عروةالوثقی که بزرگ‌ترین مطبعه‌های رشت است رفته حکم به تاراج می‌دهد، آنچه از اوراق موجود بوده تمام را پاره کرده و سوزانیده‌اند و اثاثیهٔ مطبعه را تمام یغما نموده‌اند از جملهٔ اوراق مفید که پاره شده است و بسیار اسباب تأسف است کتابی است که از طرف‌قونسل دولت انگلیس بدین‌مطبعه‌جهة طبع داده بودند، (مشارالیه در جمیع معلومات مفیده و کتب عتیقهٔ ایران بسیار زحمت می‌کشد، و مدتهاست در جمع‌آوری تاریخ انقلاب ایران و بدست آوردن اسناد لازمه کوشش می‌نمود و

چندین سال است که مخصوصاً با جناب «پروفیسر براون» مکاتبه و مخابره دارد و کتب مفید را به‌جهة ایشان می‌فرستد و چیزهای بسیار خوب‌بدست می‌آورد، اخیراً شاید دیده باشید کتابی مشارالیه‌درتاریخ واحصاء جرایدفارسی نشر کرده که از آثار بسیار خوب است و قریب دویست روزنامهٔ فارسی را به اسم و رسم و تاریخ و اسم مدیر و مسلك و غیره با همهٔ لوازم استاتستیك جمع‌کرده ومخلص نسخهٔ آن را در خدمت پروفیسر در کمبریج‌دیدم).

باری این مرد محترم یعنی‌جناب مستر رابینو ژنرال قونسل دولت انگلیس مقیم رشت با زحمات زیاد کتابی در باب تاریخ انقلاب گیلان از بدو مشروطیت الی یومنا هذا جمع آورده به مطبعهٔ مزبور داده بود که طبع نموده زیور بخش عالم مطبوعات گردد، که بناگهان به دست سالداتهای وحشی روس افتاده پاره نمودند، عیب آن در این بوده که اصل نسخهٔ کتاب را هم که در مطبعه بوده پاره نموده‌اند و زحمات چندین‌سالهٔ جناب قونسل دولت انگلیس از میان رفته است، پس از آنکه جناب ژنرال قونسل دولت انگلیس شکایت فرموده‌اند جواب داده‌اند ما نمی‌دانستیم که کتاب شما هم در آنجا بود!

باری، پس از رسیدن این خبر به ادارات دولتی و انجمن قدغن نمودند که آنچه روسها نمایند کسی متعرض آنها نشود که بهانه به دست آنها ندهند، پس از آسودگی روسها از امر مطبعه شروع به‌شلیك می‌گذارند، هفده‌نفر راه گذار را هدف تیر خود می‌سازند و بنای گرفتن بعضی از اشخاص و خلع‌سلاح از نظمیه و سایر قشون دولتی می‌گذارند و به کاروانسرائی که منزل سواران طالشی بوده که مأمور طهران بودند هجوم برده از قضا سواران‌در منزل نبودند، فقط دو نفر در آنجا بودند که کشته شدند

بعد اسبهای آنها را به غارت بردند. در این بین از طرف نظمیه هم چند تیر هوائی به سمت روسها شلیك، بعد فوراً تمام موقوف می‌شود در عرض دو ساعت صبح آن روز روسها از طرفی مشغول گرفتن مردم و ریختن به خانه‌ها به اسم تفتیش اسلحه و غارت اکثر خانه‌ها شدند. و ازطرف دیگر اهالی انجمن و غیرهم به‌تلگرافخانه آمده با طهران طرف مخابره می‌شوند.

در اینجا چیزی‌که بسیار عجیب است، بلکه بالاتر از آن است که می‌توان نوشت ودل‌انسان‌را بدرد می‌آورد این مطلب است که هر ساعت از طهران اولیای امور و علمای جمهور تلگرافات اکیده با شد و مد می‌کنند که خواهش می‌کنیم جنگ را موقوف دارید، التماس داریم جنگ نکنید.

آه!! در صورتی‌که جنگی نبوده جز اقدام روز قبل روسیان و اعدام جمعی، آیا عجب نیست که حکومت به راپورت مجعول قونسل گوش داده و صدق و تلگرافات رسمی حکومت و علما و انجمن را کذب پندارد و گوش ندهند؟ باری با این حال باز روسها دست از حرکات خود برنداشته به‌کوچه و بازار ریخته وبنای سختگیری به‌اهالی را جهة رفع تعطیل گذاشتند، با وجود این حال تا سه روز موفق نگشتند با آنکه آنچه لازمهٔ سختی بوده نمودند، بعد اعلانی از طرف قونسل روس در شهر منتشر گشته‌که همهٔ اهالی گیلان در تحت حمایت و حراست اعلیحضرت امپراطوری هستند و اشراری که برخلاف دولت روس حرکت نموده‌اند مجازات خواهند شد و امور حکومتی‌راجع است به قونسلگری، پس از این انتشار نامه اهالی فوراً بیان‌نامه‌ای بر جواب آن منتشر نمودند که ما اهالی تبعهٔ سلطان احمدشاه و در تحت حمایت سلطنت مشروطه هستیم

و کسی را غیر از او نمی‌شناسیم، پس از انتشار این اعلان فوراً ازطرف قونسل حکم صادرشده مطبعهٔ خیرالکلام را که این ورقه درآن طبع شده بود ویران نمودند، چنانچه اثری ازآن باقی نماند.

چهار محرم تلگرافخانه را محاصره و جناب حاج‌سید عبدالوهاب مجتهد را که مشغول مخابره با دولت بوده گرفته زنجیر کرده، در حبسی‌که ۱۲ نفر دیگر که از آن جمله است رئیس نظمیه، جای‌دادند، روز بعد آن دوازده نفر را در انبار کشتی جای داده به‌سمت بادکوبه بردند، چه‌معامله با آنها نموده‌اند معلوم نیست ولی منتشر است که آنها را در محبس دولتی جدا جدا جای داده‌اند. به‌جناب آقا آنچه‌لازمهٔ اذیت وسختگیری‌بوده‌نموده مانع از ادای فریضه‌گشته‌اند.

بعد آن اشخاص سابق را معاودت می‌دهند درصورتی که دستهای آنهارا از عقب با زنجیر بسته‌بودند، وقتی‌که این بیچارگان را در غل وزنجیر وارد می‌کردند جلو اسبان انداخته پیاده و قزاق روسی هم‌درعقب هرساعت باته‌تفنگ به پشت آنها می‌زدند بطوری که به‌روی می‌افتادند و باز هی‌می‌زدند بدوید، بیچاره گلهٔ بی‌صاحب از ترس گرگ بی‌رحم می‌دویدند با این‌حالت‌ازپیره بازار تا رشت‌آوردند میان آن همه گل ولای، و تمام قصدشان این بود که به دور شهر بگردانند، ولی وقت گذشته بود یعنی شب واردشان نمودند و یك‌سره به‌قونسل‌خانه برده‌حبس‌کردند. صبح آن‌روز ۴ نفر از آنها راکه یکی‌رئیس‌نظمیه و دیگری شیخ الاسلام لنگرودی و غیره بود بـه‌دار آویخته اسباب عبرت سایرین کردند ولی جناب آقا سید عبدالوهاب را بنا بـر وساطت آقای نایب‌السلطنه و سپهدار اعظم که از طهران نموده بودند عفو فرمودند، مشروط براینکه تاپنج سال حق آنکه وارد به خاك ایران بشود ندارد. از قرار معلوم

از طهران نوشته بودند که سید تقصیری ندارد، این مسئله است که شخص را ناچار می‌کند که به خاطرش خطور نماید که آیا حکومت طهران قادر بر استخلاص دیگران و بیچارگان تبریز بوده است یا نه؟

باری بعد از اعلان حمایت دعوی حکومت قونسل در رشت، مفاخرالملك را که از مستبدین معروف است نایب‌الحکومه نمود، شریعتمدار معروف و مخصوصاً پسر او حاج میرزا رضا را همه کاره کرده مشغول رسیدگی به امورات شدند، مفاخرالملك، هر روز مشغول امر حکومت و هر عصر راپورت به قونسلگری برده دستورالعمل جدید جهة بعد می‌گرفت، پسر شریعتمدار تقریباً همه‌کارهٔ رشت و پیشکار قونسل و همیشه به قونسولخانه رفته و امورات را قونسل راجع به‌او کرده درواقع نایب قونسل است، پس از آنکه قونسل با راپورتهای جعلی خود طهران و خارجه را کاملا اغفال و نقیض تمام وقایع را انتشار داد. جمعی از بیچارگان مشروطه‌طلب که دست از جان شسته بودند به‌قونسل‌خانهٔ دولت انگلیس و عثمانی رفته و خواهش می‌کنند که عین واقعه را به مقامات لازمه برسانند و یك ورقه را هم که عین واقعه در آن درج شده بود برده بودند که پس از ملاحظه اگر چنانچه مطابق با اصل واقعه است امضا فرمایند، مضامین نوشته را تصدیق کامل نموده ولی امضا نکرده‌اند که مخالف رسم و ترتیب است ولی گفته بودند که تمام واقعه را به سفارت خود اطلاع داده‌ایم.

پس از آنکه قونسل خبر می‌شود که قونسل دولتین برضدخیالات‌او راپورت به‌سفارت‌خود داده‌انداوقاتش تلخ گشته در صدد جمع نمودن اسناد جعلی می‌شود، مخصوصاً مردم را وادار به‌مهر کردن آن می‌کند، گویا مضمونش برعلیه قونسلین باشد که در این موقع قونسل عثمانی و

انگلیس برعلیه دولت روس اشتراك داشته‌اند و همچنین از محبوسین هم کاغذی بدین عنوان گرفته، شریعتمدار در خانهٔ خود مشغول کشیدن انتقام ازمردم است مخصوصاً پسر شریعتمدار را پیش جناب حاج سید عبدالوهاب می‌فرستد تا همچه نوشته‌ای برعلیه قونسل انگلیس و عثمانی بگیرد، سید اول نداده است به حکم تهدید قونسل نوشته و داده است مخصوصاً پسر شریعتمدار کاغذی به‌خط خودش نوشته بود که جناب سید از روی آن بنویسند و عین آن ورقه که به‌خط میرزا رضاست نزد جناب سید موجود است.

باری بعد از این مطلب دو روز دیگر قونسل جناب سید را پیش خود خواسته و اظهار داشته است که دولت ایران پیش سفارت روس از شماضمانت و کفالت کرده است لهذا به شما اجازه داده می‌شود که مستقیماً به کربلا بروید و هرچه زودتر است حرکت نمائید و بعد هم باید یك نوشته بسپارید و تعهد نمائید که بعد از این هیچوقت برخلاف دولت روس اقدام نکنید، بعد جناب سید چیزی بدین مضمون نوشته که ملتزم می‌شوم که بعد ازاین کمافی‌السابق معاهده و قراردادها که بین دولتین می‌شود محترم دارم، پس از آنکه جهة قونسل می‌خواند قونسل برآشفته و گفته که مطلب این نیست شما باز به‌خیال سابق باقی هستید و می‌خواهید توریه نمائید، مگر نمی‌دانیدکه یوسف‌خان را و فلان و فلان را بدار زدیم و ثقة‌الاسلام و شیخ سلیم و غیره را درتبریز چه‌کردیم، حالیه جهة تفضل شما را خلاص می‌کنم باید عین آنچه را که من می‌خواهم نوشته بدهید و بعد آنچه دلت می‌خواهد در خارج بگوئید که قونسل این سند را اجباراً از من گرفت یا آنچه دلت می‌خواهد بگو، آنگاه نوشتهٔ عدم مخالفت را گرفته و بعد سید را به‌دست شریعتمدار می‌دهد که به‌خانهٔ خودش برده در

آنجا لوازم سفر ایشان را تهیه نمایند. در موقع گرفتن سند پسر شریعت حضور داشته و هرساعت به سید اصرار در دادن سند می کرده است.

دیگر از کارهای بسیار وحشیانه ایذاء و شکنجه و داغ و درفش محبوسین برای دادن استنطاق به دلخواه آنهاست و همچنین شهود مصنوعی درست می کردند، واقعاً تجاوزات روسها بطوری است که انسان از احصاء تطویلش عاجز می‌شود فقط یك کلمه می‌شود گفت تمام علائم الحاق را اظهار کرده‌اند در این‌صورت تفصیل اعمال روزانهٔ آنها لازم نیست. چنانکه از برای تفلیس شرح نمی‌دهم که روسها امروز چه کردند و که را گرفتند الخ؟

امروز روسیان تقریباً در تمام ایران خصوصاً شمال متصرفانه حرکت می کنند، و اخیراً در شهر ارومی بعد از پاره‌ای حرکات وحشیانه و جلب حکومت به طرف خود و بدار کشیدن مجاهدین به‌توسط او و اجرای یك خوف و هراس بعد به‌امر قونسل قزاقان روس محرر روزنامهٔ «فروردین» میرزا محمودخان اشرف‌زاده را گرفته تازیانهٔ زیاد می‌زنند که تو برعلیه دولت‌روس چیز نوشته وانتشار می‌دهی و این حرکت بقدری فجیع بوده است که حد ندارد شرح آن در یکی از جراید ترکی درج است، حالیه مشارالیه فراراً به‌خاك ترکی [رفته] عنقریب به‌این جا می‌رسد، بعد مدیر جریدهٔ مزبور که موسوم به‌میرزا حبیب‌آقازاده است و میر سید حسین خوئی و حاج‌وکیل‌التجار و غیره را گرفته در قونسولخانه حبس می کنند و حالیه در کوچه‌های ارومی عوض نظمیه سالدات است. از عجایب آن است به‌مجرد مداخلهٔ قونسل آدم فرستاده بیرق فوج جدید را از شهاب‌الدوله گرفته و به‌والی می‌دهند (والی جد رضاخان معروف جنرال است که با محمدعلی میرزا نفی شده و

حالیه در خدمت اوست) سابق براین فوج با والی بوده‌است به واسطهٔ همراهی با محمدعلی میرزا دولت از او گرفته به‌شهاب‌الدوله داده بود؟

درتبریز کارها به‌حال وخامت باقی و ارتجاع با تمام شدت حکمرانست، در محلات جهة شهدای استبداد ازقبیل شیخ‌نوری و خمامی و سید هاشم و سایرین مجالس ترحیم گذاشته قبر مرحوم شریف‌زاده را خراب کردند. سرهای مردم را به‌اجبار می‌تراشند و لباسها را عوض می‌کنند. در این هنگامه زن و بچه زیاد تلف شده است. از قرار گفتهٔ ساعدالملك که این چند روزه از حبس صمدخان خلاص شده و به اسلامبول رسیده است این کشتگان زیاده ازهزار نفر می‌باشند، مخصوصاً بابایوف منشی قونسل روس ازبام خانهٔ خود عابرین بیگناه را هدف تیر موزر خود می‌کرده است، ساعدالملك قبل از این واقعه رئیس اردوی دولتی و مأمور مقاومت با صمدخان بوده است، پس از این هنگامه و آمدن صمدخان به‌شهر او را حبس نموده و ۲۶ روز در زنجیر بوده و بعد از ادای چهار هزار تومان خلاص شده است و ایشان چنین نقل می‌کنند که در محبس صمدخان قریب به هشتاد نفر را به یك زنجیر بسته بودند درصورتی که پاها راهم خلیلی گذارده بودند؛ و چیزها نقل می‌کنند که در زندان کاری به‌سر بیچارگان می‌آورندکه هرسنگ‌دلی به‌گریه می‌آید.

اشخاصی که حکم بر اعدام آنها صادر می‌شود ازجلو چشم سایرین از بند باز کرده می‌برند بعد خبر می‌آوردند که این فلان را که بردیم کشتیم یا بدار آویختیم، در هر۲۴ ساعت دوبار این بیچارگان را باهمان زنجیر بیرون برده که قضای حاجت نمایند درکنار دیواری مثل حیواناتمقابل هم باید قضای حاجت خود نمایند و بعضی که مقید به‌نماز

بودند به‌واسطهٔ تیمم نماز می‌کردند.

مدارس ابتدائی تمام بسته شده و اطفال در کوچه و بازار سرگردان هستند، مدرسهٔ سعادت که بزرگترین مدارس تبریز و دارای پانصد شاگرد بوده جای سالداتهای روس گشته است، تمام دوایر دولتی را بیرق روس آورده نصب نموده مگر ادارهٔ مالیه که مؤتمن‌السلطنه که پدر وزیر خارجه است خود بیرق روس را آورده نصب کرده قبل‌از سایرین؛ توپهای دولتی را برده درباغ شمال که اردوگاه روسهاست سرنگون به‌زمین نصب نموده و زنجیر نموده‌اند مثل توپهای عثمانی که در تفلیس اگردیده باشید. ازعجایب قابل ذکر، قزاقان ایرانی که در تبریزند زیر حکم صمدخان هستند و به‌امر او رفته افواج را آورده به‌سمت طهران می‌فرستند، درصورتی که تاکنون در سر هرماه مواجب این قزاقها ازقزاقخانهٔ طهران می‌رسد ومطیع‌مرکز که طهران باشد هستند. دیگر چه بنویسم که بانوشتن تمام نمی‌شود.

از قرار نقل اشخاصی که بدین جا آمده‌اند وروایات دیگرکه دراین واقعه با مرحوم ثقةالاسلام وغیره بوده‌اند، باعث اعدام آن مرحوم را قونسل انگلیس یعنی مستر سسیلی می‌دانند توضیح‌آنکه بعداز فرارمجاهدین درچهارم محرم الی هشتم که قشون روس از جلفا هرروز می‌رسیدند به‌تبریز جمعی از علما و اشراف و اهل بلد به‌ریاست مرحوم ثقةالاسلام با قونسلگریهای‌خارجه خصوصاً قونسل انگلیس جهت رفع این غائله در مذاکره بودند، به‌توسط او با قونسل روس طرف سؤال و جواب می‌شدند، قونسل انگلیس چنان آن مرحوم را مطمئن کرده بودکه هیچ درصدد فرار که برنیامد سهل است سایرین راکه از آن جمله‌است ساعدالملك امرمی‌کردکه شماها خاطرجمع باشید، قونسلات

قول داده‌اند و ما باآنها مذاکره نموده‌ایم که اصلاح شود، چنانچه قرار شده است که آنچه ازقشون می‌رسد وارد شهر نشوند و از خارج به‌باغ شمال بروند و با مردم هم‌کاری نداشته باشند مگر در حق اشخاصی که اشتراك به‌جنگ داشته‌اند، و دربارهٔ آنهاهم تحقیق کامل خواهند نمود، چنان آن مرحوم مطمئن گشته بود که دوساعت قبل از گرفتاریش کاغذی به‌ساعدالملك که مضطرب بوده نوشته بودند و تطمین فرموده بودند که در خانه بنشینید و این شعر را هم درج کرده بودند:

توکه فلس ماهی حیرتی چه‌زنی زبحر وجود دم
بنشین چو طوطی و دم بدم بشنو خروش نهنگ لا[۳]

همین قونسل انگلیس تمام راپورتها را بطور دلخواه روسیان به‌دولت خود داده است ایشان یك محبت مخصوصی با ایرانیان دارند.

باری این همه وقایع جانگداز را که از نوشتن آن شرم می‌آید دیده و برعکس راپورت می‌دهند؛ اشخاصی که کشته شده‌اند کسانی بوده که اصلا جزو مجاهدین نبوده‌اند زیراکه هرده‌نفر مجاهد مقابل صدنفر روسی کارمی‌کردند چنانچه صدنفر در خیابان با ده‌نفر طرف شدند توپ خودرا گذارده فرارکردند بالجمله مثل کلب عقور به‌جان مردم در محلات افتاده بیچارگان را هدف تیر می‌ساختند، مخصوصاً قزاقخانهٔ کوچکی که دارای یك صد نفر قزاق جهت کشیك قونسل است و در واقع گارد شخصی اوست جلو بازارچهٔ معروف به‌مهادمهین ایستاده بودند، هرکس چه زن و چه مرد عبور می‌کرده‌زده به‌خاك‌فنامی‌انداخته‌اند؛ درصورتی

۳. این بیت راکه زیاد مشهور نیست به‌شاعرهٔ بابی‌قرةالعین که لقب دیگرش «جناب طاهره» است نسبت می‌دهند و وجه دیگر آن «بنشین چو طاهره» به عوض «چو طوطی و...» است. عده‌ای دیگر آن را به جامی و همچنین به صحبت‌لاری منسوب می‌دانند. مراد از «لا» محتملا «لااله‌الاالله» است. (ا. ب)

که اصلا در محلهٔ مزبور صدای تیری هم بلند نشده بود، جماعتی پس‌از دیدن این هنگامه دست درآورده انجمن را متفرق می‌سازند، روسها پس‌از اینکه اهالی شهر و مستخدمین دولتی را سلاح‌چین کرده در خانه‌ها افتاده گردش می‌کردند اگر چنانچه‌نعشی از آنجاها بیرون می‌آمد بدون اینکه تحقیق نمایندکه صاحب‌خانه در این‌امر دخالت‌داشته است یا نه خانه را خراب و صاحب آن را می‌کشتند، چند نعشی‌که زیاده از بیست‌روزمانده بود آورده‌عکس برداشته در جراید نشر می‌دهندکه اهالی چنان وچنین وحشیگری کرده‌اند، در سر هرنعش که پیدا می‌شد قونسل انگلیس آمده تصدیق می‌کرد.

مسئلهٔ شخص دلاك راکه‌گویا سابق نوشته باشم اگرهم فراموش شده باشد بدین‌قرار بوده است، اسم دلاك محمدجعفر، در محلهٔ او جنگ شروع شده قزاقان روس خانهٔ او را سنگر خود قرار می‌دهند، بعداز غلبهٔ مجاهدین دلاك بیچاره به‌خانهٔ خود آمده جسد یك سالدات را آنجا افتاده می‌یابد به‌قونسلخانه رفته خبر می‌دهدکه یك نعش در خانهٔ من است آمده بردارید برحسب‌الرسم خود دفن نمائید چندنفر آمده نعش را برده بعد دلاك بیچاره دردکان خود مشغول بکار بوده سالداتها آمده مشارالیه بایك‌نفر شاگرد و یك نفر مشتری راگرفته می‌برند چون تمام مردم شهر از مشروطه و مستبد می‌دانستندکه این بیچاره اصلا داخل به‌این امر نبوده است و در این مدت که انقلاب در ایران بوده دخالت در هیچ امر نکرده و جزکسب خود به‌امر دیگرکاری نداشته است بطور اجماع به‌قونسلخانه رفته گواهی بر بی‌تقصیری او می‌دهند، پس ازآنکه‌گفتهٔ آنها اثری نکرده به‌خانهٔ حاجی‌میرزا حسن معروف به‌مجتهد رفته به‌او و صمدخان التماس می‌کنند هردوی این اشخاص

وساطت کردند ولی فایده نکرد چنین معلوم می‌شود که به مجتهد جواب داده‌اند که شهادت یك نفر سالدات مقابل است با چند نفر مجتهد. باری بیچاره را بدار آویخته و شاگرد آن بدبخت راهم بدار زدند. این مسئله به‌تمام مردم بلکه به مستبدین هم اثر کرده است مخصوصاً اعدام شاگرد بیچاره، همچنین در مسئلهٔ مشهدی محمد عمواوغلی اسکوئی که می‌توان بی‌مبالغه گفت که بهترین مجاهد با مسلك و اخلاق تبریز بوده است. بیچاره هشت نفر از سالداتهای روس را که درمانده بودند از دست مردم نجات داده یك نفر صاحب‌منصب و چند نفر سالداتها راکه از دست مردم فرار کرده بودند در خانهٔ خود برده نگاه می‌دارد، تاآنکه رفع غائله شده می برد در قونسلخانه تسلیم می کند، درعوض این خدمت شحنگی بازار به‌او تفویض شده بود، پس‌از چندروز به‌حکم صمدخان آن بیچاره راگرفته بدار زدند، البته صد البته قونسل انگلیس این فجایع رابلکه هزاران بیش‌ازاینها را چشمش نمی‌دید ولی جسد بیست روز مرده راکه می‌آوردند فوراً به‌سرآن رفته روضه‌خوانی می کرد، کسی اعتراض نمی‌کند که چه جهة دارد که صمدخان بالای دارالحکومهٔ خود بیرق روس کشیده است و گماشتگان خودش را امر می کند نشان روس به‌دست خود بدوزند.

ازین مطالب بگذریم زیراکه تفصیلش پایان ندارد، هیچ‌چیز از قتل و نهب و غارت انسان را مثل این تزویرات نمی‌سوزاند که جگر راکباب می‌کندکه در تمام جراید عالم حتی جرایدی که طرفدار ایرانند در جریدهٔ خود درج می‌کنندکه «هجوم به‌روسها»، درصورتی‌که بقدرخردلی صحت ندارد و درهمه‌جا خودشان آتش فتنه را برپا کرده‌اند، خود این مسئله شاهد بزرگی است برمظلومیت ایرانیها که انقلاب در تبریز و رشت و انزلی در یك روز شده است، در

واقع مصیبتی بالاتر از این نیست که انسان هزاران ظلم را بکشد و بعدهم به خرج تمام دنیا ظالم به‌قلم رود[۴] لهذا مخصوصاً امیدوارم که حسب‌الوعد بعضی از این عرایض را که من دراین وجیزه جمع کردم و اطمینان به‌صحت آن دارم منتشر ساخته و مخصوصاً به‌جناب پرفسور براون وکمیتهٔ ایران و دفترخانهٔ بین‌المللی سوسیالیستها در بروکسل بفرستید، که دیگر علیحده به‌جناب پرفسور و به‌کاظم‌زاده نخواهم نوشت و البته البته آنچه از دست برآید بلکه فوق مایستطاع در نشریات وکمك به Persia Commitee لندن جد فرمائید.

دیگر می‌خواستم در دومطلب به‌حضرتعالی زحمت بدهم که بقدر مقدور درآن باب‌اقدام بفرمائید یکی‌آنکه به جناب‌پرفسور براون مرقوم دارید وتأکید نمائیدکه مستر لنچ را وادارندکه مکتوبی به‌سرداراسعد نوشته در انعقاد مجلس شورای ملی به‌او اصرارکنند و به‌برگشتن افکار عامهٔ اروپا او را تهدید نمایند. زیراکه از قرار اخبار اخیره امید انعقاد مجلس و انتخابات جدید ضعیف می‌شود و خوف آن است‌که به‌طفره و تعلل، مماطله شود و نیت حکومت و اولیای طهران صادق نباشد. دیگرآنکه بقدر امکان در نماندن مسیو مورنارد وبلژیکیها به‌سمت خزانه‌داری‌کل جدکامل شود، که درصورت ماندن مورنارد امید اصلاحات خیلی‌کم، و نفوذ روسها خیلی زیاد خواهد شد. در نشر اخبار مندرجه در این عریضه بعضی تصرفات بفرمائید، یعنی آنها که راجع به‌شکایت از دولت خودمان است مناسب نیست نشر شود. دیگر عرض مهمی ندارم و

۴. از اینجا تا آخر نامه در «حبل‌المتین» چاپ نشده است.

عریضه را با دعای توفیقات عالی ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

سواد مطابق اصل است بدون تصرف ولی به‌حذف مطالب شخصیه

محمد قزوینی

پاریس ۷ مارس ۱۹۱۲

نامهٔ شمارهٔ ۱۲

خلاصه‌ای از مراسلات رسمی دولت ایران ۲۶ صفر ۱۳۳۰ هجری قمری = ۱۵ فوریهٔ ۱۹۱۲

الف

عدهٔ قشون روس از قرار ذیل است:

شهر تبریز	۵۵۰۰ نفر
خوی و ارومیه و سلماس	۱۷۰۰ نفر
انزلی	۵۰۰۰ نفر
گیلان و قزوین	۶۰۰۰ نفر
مازندران	۵۰۰ نفر
استرآباد	۵۰۰ نفر
خراسان	۲۳۰۰ نفر
همدان	۲۰۰ نفر

مقداری از قشون تبریز با بیست عراده توپ، چهار روز قبل حرکت کردند. از قزوین هم اعلان کرده‌اند که همین دو روزه حرکت می‌کنند. تقریباً تمام قشون روس در ایران ۲۱ هزار نفر است.

ب

شعاع‌السلطنه به مضمون ذیل تلگرافی به تاریخ غرهٔ ربیع‌الاول به وسیلهٔ تلگرافچی روس از استرآباد به یوسف

خان هراتی سرکردهٔ اشرار و اراذل مشهد مقدس توسط جنرال قونسول روس مخابره کرده است: توسط نواب جنرال قونسل دولت بهیهٔ روس جناب محمدیوسف‌خان عرایض شما به خاکپای مبارك رسید، اسباب مسرت خاطر شد. برای زیارت آستان مقدس رضوی موکب همیون‌حرکت خواهد کرد. به‌برادرهای شاه‌پرست با غیرت خراسانی‌من سلام خالصانه‌ام را برسانید.

ملك منصور شعاع‌السلطنه

ج

در موقع ورود سفرا معمولا از بندر انزلی چند تیر توپ شلیك می‌کنند. سفیر کبیر عثمانی وارد، حکومت خواسته تشریفات بعمل آورد، سالداتهای روس مانع، و به قونسولگری رشت اظهار کردند، راضی‌نشده‌است. بعلاوه آنچه ذخیرهٔ دولتی را هم که در زمان انقلاب ضبط کرده‌اند رد نمی‌کنند.

د

سفیر کبیر عثمانی وارد انزلی و مدتی انتظار کشیده، رسومات بعمل نیامده، صاحبمنصب قشون روس که توپ قشون نزد او بوده است در انزلی خودش را مخفی نموده، بالاخره سفیرکبیر باکمال پریشانی و دلتنگی وارد انزلی و از آنجا لاعلاج به رشت، و منزل وکیل شهبندری رفته، از قبول همه قسم پذیرائی از طرف دولت امتناع نموده، پس از آنکه مطلب را از اطراف به ایشان حالی کرده‌اند که قصور از طرف مأمورین دولت علیه نبوده، به منزل‌سردار معتمد رفته ومراتب را ازآنجا به‌باب عالی‌تلگراف، تکلیف آمدن به‌طهران یا مراجعت را خواسته است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۳

از روزنامهٔ ترکی «ترجمان‌الحقیقت» (تاریخ نامعلوم: شاید ۱۰مارس۱۹۱۲) باعنوان «درخور توجه خاص‌دنیای متمدن ــ روسها در تبریز» شرح زیر مفاد نامه‌ای است که از باکو رسیده است و با تغییراتی جزئی درج می‌شود:»

پس از آن‌که بلغاریان مقیم «اشتیب» به مسجد مسلمانان آنجا بمب انداختند، ساکنان مسلمان شهر سخت به‌هیجان آمدند و چند نفر بلغاری را کشتند. از این‌حادثه در سراسر اروپا فریاد اعتراض بلند شد. واقعهٔ اشتیب در مقایسه با آنچه در تبریز روی داده ناچیز بوده است. در اشتیب مردم قربانی خیانتی شدند، به خشم آمده خطایی مرتکب گردیدند. حال آنکه در این‌جا، در تبریز به عمد و با دقت این جنایات انجام شده است. به‌عقیدهٔ من اگر بتوان اولی را بخشید، دومی را نمی‌توان اغماض کرد. قتل عامی که اینها کردند شاید بدتر از کشتاری باشد که گناهش به گردن اهالی «اشتیب» است.

تبریزیانی‌که به‌اینجا رسیده‌اند می‌گویند دویست و هشتاد نفر را روسها و صمدخان اعدام کرده و سیصدنفر را در جنگ کشته‌اند. سیصدنفر دیگر نیز در زندانند. بقیهٔ اهالی‌که هنوزگرفتارچنان‌مصائبی‌نشده‌اند، از فردای خود مطمئن نیستند و نمی‌دانند چه مدت صحیح و سالم خواهند بود. زیرا صمدخان، مستبدی که مجری اعمال روسهاست، مقام حکومت را غصب کرده آنچه می‌خواهد می‌کند.

تبریز به‌صورت زندانی بزرگ درآمده است و هیچکس نمی‌تواند شهر را ترک گوید. کنسولگریهای اروپائی و «متمدن» هیچ پناهنده‌ای را نمی‌پذیرند.

مردم بی‌سلاح و بی‌لباس هیچ پناهی نمی‌یابند که بتوانند در برابر وحشیگریهای صمدخان ایستادگی کنند. اغلب کسانی که از اعدام جان به‌سلامت برده‌اند دچار غارت و نهب شده‌اند. بعضی ـ محروم از دارائی خود ـ هرروز در انتظار مرگ برادر، و برخی دیگر در انتظار مرگ فرزند هستند. همه به‌تن‌هائی بیروح بدل گشته‌اند. بسیاری‌دیگردرمرگ عزیزان ناله‌وزاری‌می‌کنند. حتی این کار را نیز به‌آزادی نمی‌توانند بکنند. زندانها پراز اسیرانی است که در بندگرانند. این بدبختان بینوا با هزاران توهین و خواری چشم انتظار ساعتی هستند که قربانی «اروپائیان متمدن» شوند. بسیاری‌از آنان بی‌آنکه منتظر نوبت شوند، برکف زندان زیربار زنجیرهای‌گران جان می‌دهند. فراشان پیر همه‌روزه به‌صورت زندانیان تف می‌اندازند. به‌مذهب و عقایدشان نفرین می‌کنند و ناسزا می‌گویند. هردو یا سه‌روز قرص نانی و کاسهٔ آبی به‌زندانیان می‌دهند. هنگام‌دادن این‌جیرهٔ ناچیزمی‌گویند: «بخورید تا بتوانید بالای چوبهٔ دار روید.» تصورکنید با چنین‌گوشزدی زندانی بیچاره هنگام خوردن نان، دچار چه وحشت و دلهره‌ای است! هرروز این فراشان با شرح و تفصیلی مبالغه‌آمیز، وصف اعدام دوستان زندانیان را می‌کنند و می‌گویند چگونه آنها نیز به‌همین فرجام خواهند رسید. بعضی از شنیدن این اخبار وحشت‌انگیز، از ترس می‌میرند.

بگذارید برایتان داستانی نقل‌کنم تا مثالی باشد از مصائب وزندگی‌پرمخاطرهٔ‌وطن‌پرستانی که اسیرنشده‌اند. تا بتوانید اندکی حدس بزنید، چگونه تبریز جولانگاه سفاکان شده است. یکی از تبریزیانی‌که به‌باکو رسیده است چنین می‌گوید:

یك شب پس‌از واردشدن صمدخان یکی از رفقا به‌دیدن من آمد. با او بیرون رفتم. دوستم به‌دری رسید و دق‌الباب کرد. ازدرون‌خانه جواب دادند. ما به‌کوچهٔ دیگری رفتیم. او دوباره در دیگری را زد. صدایی جواب داد. دوست من مقداری نان و پنیر فراهم کرد و درسفره‌ای نهاد. ما دوباره رفتیم وبزودی به‌حمامی مخروبه وقدیمی رسیدیم که سقف آن فروریخته بود. دوستم سفره را از سقف فروریختهٔ حمام پائین انداخت و سپس خودش پائین رفت. من نیز همراه او پائین رفتم. شمعی روشن‌کردیم و با اضطراب وناراحتی بیحداز زیرزمینها وتاریکی وحشتناك آنهاگذاشتیم، تا عاقبت به‌گلخن حمام‌رسیدیم واز درکوتاه آن‌گذشتیم. دوستم اسم کسی را صدا زد جوابی نیامد. عاقبت اسم خودش را گفت‌که «منم فلانی! برایت نان وآب آورده‌ام.» آنگاه صدای‌ضعیفی شنیده شد. مابه‌طرف صدا رفتیم. شخصی را دیدیم‌که تاگردن در خاکسترها فرورفته بود. به‌کمك رفیقم آن‌مرد را از خاکسترها بیرون‌کشیدیم ونان وآبش دادیم. اول به‌قدری‌ناتوان بودکه نمی‌توانست بخورد، ولی چون کمی خورد دوباره به‌جایگاه خود میان خاکسترها پناه برد.

به‌تمام این فجایع و مظالم سختیهای نویسنده را نیز علاوه‌کنید!

مردی‌که در حمامی‌ویران‌خود راباخاکسترهای‌گلخن گرم نگاه داشته بود یکی از بزرگان تبریز بود، کسی که زندگی بسیار خوب و مرفهی داشت.

گذشته از [اشخاصی‌که در خفا بسرمی‌برند] قریب ۱۸۰۰ نفر از تبریزیان فرارکرده‌اند و خانواده‌های آنها خبری از آنان ندارند، و فکر می‌کنند مرده‌اند.

اگرشما «متمدن» هستید وبه‌نام «تمدن» می‌خواهید

چنین جنایاتی را مرتکب شوید، ما از خیر چنین «تمدنی» گذشتیم!

نامهٔ شمارهٔ ۱۴.

نامهٔ هشتم مورخ ۱۳ مارس ۱۹۱۲، از نویسندهٔ نامه‌های ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱

دوست عزیز محترما، بعداز تقدیم سلام خالصانه معروض می‌دارد سابقاً رقیمهٔ محترمهٔ عالی را مورخهٔ ۱۵ فوریه زیارت کردم، و بسیار ممنون و مشعوف از یادآوری عالی شدم، و هم مختصری که به‌خط دوست عزیزم میجر استوکس بود، دیده وجواب آن را به«سمله[۱]» نوشتم. اینکه در این مدت عرایض لازمه به‌حضور سرکار عالی عرض نکردم و قدری تأخیر شد جهتش آن بودکه اغلب مطالب و اخبار مشروحهٔ راجعه به‌ایران را مفصلا به‌جناب آقای شیخ‌محمد قزوینی می‌نوشتم که اوهم آنها را در جرائد فرانسه نشر نموده و هم صورتش را حضور حضرتعالی بفرستد، یعنی مطالب را بالواسطه و غیرمستقیم حضور آن دوست مکرم عرضه می‌داشتم. امیدوارم [به] جناب معظم‌له رسانیده است[۲].

چیزی که امروزها دراوضاع ایران مهم بنظر می‌آید، سه‌چیز است: یکی مسئلهٔ انعقاد ثانوی مجلس وانتخابات، که ظاهراً چنان بنظر می‌آید که خیال انعقاد ندارند و روسها اولیای دولت ایران را تشویق به‌عدم دعوت ثانوی مجلس می‌کنند، و هم از قرار نگارش جرائد روسیه دولت روس تبعید و نفی اغلبی از رؤسای مشروطه‌طلبان را از ایران، از دولت خواسته و خواهد خواست. در این باب به‌نظر

---

۱. نام شهری است در هندوستان.
۲. از آغاز نامه تا اینجا را مؤلف حذف کرده است.

مخلص می‌رسید که اگر جناب مستر لنچ اقدامی کند، یعنی چیزی تأکیدآمیز در تسریع انعقاد مجلس به‌سردار اسعد نوشته و او را وادار به‌اقدام کند، شاید بی‌تأثیر نباشد. مسئلهٔ دوم که اهمیت زیاد دارد و شاید یکی از بدترین ضربات به‌استقلال ایران و یا روسانیدن russofication می‌باشد، استیلای بلژیکیهاست به‌ادارات دولتی ایران از مالیه و پست و ضرابخانه وغیره، و خصوصاً تعیین مورنارد به‌خزانه‌داری کل، که بدترین مضرات است و در این باب نیز گمان می‌کنم که باید قدری در جرائد نوشته شود و افکار عامه برانگیخته شود. مسئلهٔ سیم، خیالات تازهٔ روسهاست در افزودن عدهٔ قزاق ایرانی‌در تحت تعلیم صاحب‌منصبان روسی، که مضرات آن معلوم و حتی توان گفت که ضرر این کار بافائدهٔ تخلیهٔ ایران ازقشون روسی تعادل‌و‌تکافو کند.

اوضاع تبریز و همهٔ آذربایجان باز به‌همان وخامت باقی است. هنوز تخریبات و اعدامها جاری است. وطن ــ پرستان دسته‌دسته به‌اراضی عثمانی ملتجی می‌شوند. تا حال هزاران نفوس به‌خاك عثمانی گذشته‌اند و بعضی از آنها پی‌درپی به‌اسلامبول می‌رسند؛ ازاعضای انجمن ایالتی تبریز و مدیران روزنامه‌ها و محررین و غیرهم. اوضاع تبریز وحالت‌مشروطه‌طلبانی راکه درآنجا مانده‌اندبسیار جگرسوز وصف می‌کنند. اغلب مختفی و متواریند و در نهایت سختی وفلاکت وخطر دائمی می‌گذرانند و هرکدام پیدا می‌شود، و جایش کشف می‌شود، کشته می‌گردد. در شهر از طرف صمدخان جار زده‌اندکه هریك از اشرار (یعنی مشروطه‌طلبان) از هرخانه دربیاید، که خود صاحب خانه نیامده و خبر نداده باشد، آن خانه خراب ویغما خواهد شد. یك مکتوبی در این خصوصها در «ترجمان حقیقت» نشر شده بودکه لفاً تقدیم کردم. آثاری از تخلیهٔ قشون

روس از تبریز در میان نیست، بالعکس بعضی علامات برای ماندن دائمی بنظر می‌رسد. علاوه بر آنکه سابقاً بعضی بناها و کلیسا در باغ شمال، که مقر قشون روس است بنا کردند که بعدها دست‌زدن به‌این قبیل مبانی مقدسه ممکن نیست. اخیراً از تبریز می‌نویسند که اجساد مقتولین سالداتهای روسی را در عمارت دولتی که ادارهٔ نظمیه یعنی headquarter of police بود دفن کرده‌اند.

اوضاع سیاسی مملکت عثمانی‌هم خوب‌دیده‌نمی‌شود از یك طرف ائتلاف روس با «آوستریا» واز طرفی‌سیاحت پرنس قره‌طاغ[۳] به‌پیتربورغ و ازطرف دیگر عزل مسیو چاریکوف سفیر روس‌که طرفدار صلح بود از اسلامبول، همه علائم بد است. اختلافات احزاب سیاسی‌هم به‌ترتیب ناموافقی‌است. روسها سعی زیادی‌کرده ومی کنندکه مسئلهٔ اختلاف حدود عثمانی ــ ایران، در نواحی خوی و ارومی و سلماس و همهٔ آذربایجان زودتر حل‌وفصل شود و خیلی در این‌باب مصرند، و هم جد دارند براینکه این اختلافات به منفعت ایران حل شود، یعنی عثمانیها اراضی ایران راکه اشغال عسکری‌کرده‌اند، در حوالی ارومی و غیره، تخلیه کنند. و این اراضی نقاط مهمهٔ عسکری و سوق‌الجیشی (استراتژیك) هستند و خوف آن است که بعداز تخلیهٔ عثمانیها عساکر روس اشغال کنند، و از حالا روسها در ارومی مشغولند به‌جبر و تحریکات و اعانت حکومت روس‌پرست آنجا. عریضه‌ها به‌امضای اهالی ارومی و

---

۳. Monténégro (کوهستان سیاه) سرزمینی است کوهستانی درشمال آلبانی که اکنون یکی از ایالات یوگسلاوی است. این سرزمین از قرن چهاردهم پادشاهی مستقل بود که به کمك فرمانروایان ایتالیا در مقابل عثمانی ایستادگی می‌کرد. گویا در این‌جا مراد پادشاه مشهور این سرزمین به‌نام نیکلای اول (۱۸۴۱ـ ۱۹۲۳ است که سخت در اعتلای کشورش می‌کوشید ودر ۱۹۱۲ شورش بزرگی‌در بالکان بپا کرد. (م)

خوانین واعیان آنجاوخصوصاً عیسویان کلدانی آن صفحات خطاب به امپراطور روس و پارلمانهای دول اروپا درست می‌کنند در التماس و استغاثه؛ که قشون روس از ارومی نرود وآن حدود را تخلیه نکنند. کمیسیون حدود عثمانی و ایران در اسلامبول جمع شده‌اند و یك هفته می‌باشد که نمایندگان ایران délégués به‌اینجا رسیده‌اند.

از بابت قطعات جراید Cutting که مرحمت می‌فرمائید متشکرم. دیگر عرض مهمی ندارم و در ختام همین‌قدر عرض می‌کنم‌که بقدرامکان در احیاء مجلس ملی ایران و انعقاد آن لازم است سعی شود. باقی سلامت عالی و مزید توفیقات آن جناب را طالبم[۴]. حضور سرکار خانم سلام اخلاصمندانه دارم و به جمیع دوستان و خصوصاً جناب مستر لنچ و سید امیرعلی و مستر دیلون و مورل و پنسوبنی و سایرین سلام می‌رسانم.

ارادتمند حقیقی
س. ح. تقی‌زاده

نامهٔ شمارهٔ ۱۵

تلخیص از نامهٔ یك ایرانی مقیم پاریس مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۱۲ و دو نامه از تبریز که همراه آن ارسال شده است.

[خدمت معارف‌پرور ایران دوست‌آقای پروفسور براوون.

ایران‌پرورا اگرچه این ارادتمند معارفهٔ شخصی با آن جناب ندارم ولی آثار خامه و اقدامات ایران‌خواهانهٔ آن جناب احتیاج به‌معرفی نمی‌گذارد. مدتی بودکه آرزوی عرض ارادت داشتم و جناب آقای تقی‌زاده نیز در

۴. از اینجا به‌بعد در اصل انگلیسی حذف شده است.

مرقومه‌جات‌شان توصیه نموده بودند که عریضه‌نگار خدمت بشوم. ولی چون تاکنون در بلژیك مشغول تحصیل بودم ازین فیض محروم مانده بودم. اینك که اتمام تحصیل کرده و قریب یك ماه‌ونیم است به‌پاریس آمده‌ام به‌وظیفهٔ خود قیام می‌نمایم[1]]

و ضمناً دو طغرا کاغذ تبریز را که درباب وقایع اخیره به‌یکی از دوستان مقیم اسلامبول فرستاده‌اند و آن‌هم برای بنده ارسال کرده است، لفاً تقدیم خدمت می‌دارم که درمیان اوراق و وثایقی که درباب وقایع ایران دارید جا بدهید اگرچه مندرجات این دو مکتوب تقریباً عین مطالب مرقومهٔ آقای تقی‌زاده است که جناب آقامیرزا محمدخان قزوینی ارسال خدمت کرده‌اند. ولی چون اینها محصول فکر و ترجمهٔ حسیات کسانی است که خودشان به‌چشم آن وقایع فجیعه را دیده و بلکه گرفتارهم شده‌اند، احتمال، از آن‌رو بی‌فایده نباشد.

[باقی ارادت و احترام، ارادتمند شما
حسین کاظم‌زاده[1]]

نامهٔ اول که در جوف شمارهٔ ۱۵ بود

تبریز ۲۳ صفرالمظفر ۱۳۳۰
(=۱۲ فوریهٔ ۱۹۱۲)

قربان وجود مبارك شوم رقیمهٔ مبارکهٔ تاریخ ۳ شهرحال واصل و زیارت گردیده از اوضاع ولایت و از کیفیت دعوا و از پاره‌ای احوالات جویا شده بودید، اگرچه وضع ولایت در آدم چنان حواس و حوصله نگذاشته است، شخص به‌نوشتن مطالب واجبی دماغ کار ندارد، ازآنجائی که براطاعت نمودن فرمایشات جنابعالی ذمه‌دار بوده‌ایم،

---

۱. در اصل انگلیسی حذف شده است.

لهذا آنچه در یاد دارم و اطلاع رسانیده‌ام عرض حضور مبارك می نمایم.

اولا ابتدای دعوا، در ۲۵ و ۲۶ ذیحجه دولت روس عده‌ای سالدات و قزاق از اردبیل وارد نموده کاروانسرای حسن‌آقا گنجه‌ای وکلانتر، که نزدیك پل‌قاری، و به‌عمارت ایالتی و ادارهٔ نظمیهٔ بزرگ نزدیکتر بود، خالی نموده و منزل داده‌اند. مجاهدین و وکلای انجمن چون به‌مقاصد ایشان پی برده بودند لهذا توپ و قورخانه که در عمارت ایالتی یعنی عالی‌قاپو بود حمل به‌ارگ نموده و به‌قدر پانصدنفر از مجاهدین را مقرر نمودندکه شب و روز در ارگ باشند و در واقع ارگ را خیلی محکم و مستحکم‌کرده بودند، حتی‌جهت مجاهدین در توی ارگ‌خبازخانه درست کرده بودند که در وقت ضرورت به‌خارج احتیاج نداشته باشند، و آنچه از تفنگ و قورخانه‌که در ادارهٔ نظمیهٔ بزرگ بود تماماً حمل به‌ارگ کرده بودند. ولی‌با روسیان باکمال احترام و محبت رفتار می‌نمودند، تا اینکه شب پنجشنبه ۲۹ ماه ذیحجه چندساعتی از شب‌گذشته غفلتاً به ادارهٔ نظمیه و عمارت دولتی و عدلیه ریخته همه را متصرف شده و دو نفر نظمیه‌که جهت محافظت اداره در نظمیه بودند هردو را باگلوله کشته و قبل‌از طلوع آفتاب به‌توی راسته‌ــ بازار ریخته هرکس راکه می‌دیدند لخت می‌کردند. صبح که مجاهدین از قضیه مطلع شده، امیرحشمت‌که رئیس مجاهدین و رئیس نظام بود فوراً به‌نزد نایب‌الایالهٔ و وکلای انجمن آمده داد وفریاد نمودند، که دیگر ما را طاقت طاق شده و مردن هزارمرتبه از این جوره زندگی برای ما بهتر است و اگر شماهم اجازه ندهید ما دعوا خواهیم‌کرد. از قراری‌که شنیدیم وکلای انجمن و نایب‌الایالهٔ خواه‌مخواه اجازه داده بودندکه شماهم دفاع بنمائید. آن بودکه بنای

زدوخورد و شلیك گذاشته، در عرض چند ساعت روسها را از عمارت دولتی و عدلیه و ادارهٔ نظمیه و از بازار ومحله‌ها تخلیه نموده فراراً به‌باغ شمال داخل نمودند، و از روسها دراین چندمرکز تلفات زیادی شده‌بود. ازمجاهدین هم‌چند نفر مقتول شده بودند، که از معروفین آنها رجب‌بك آدم ابراهیم‌آقا، ونایب‌محمود برادر نایب‌محمدآقای خیابانی بود. وقت ظهر در تمام شهر یك نفر از روسها پیدا نمی‌شد، الا درباغ شمال و از ارگ‌هم اتصالا به باغ شمال شلیك توپ بود، و خیلی کارهم می‌کرد. روسها هم از باغ شمال به‌طرف ارگ ومحله‌جات توپ‌اندازی می‌کردند. زیاد از پانصد توپ درعرض یك‌روز به‌طرف ارگ انداختند. لکن یك خشتی‌هم از دیوار ارگ نیفتاد. تاغروب ازطرفین گرم مجادله بودند. روسها را درآن روز خیلی به‌سختی گذاشته و بسیار تلفات داده بودند، حتی از طرف مارالان مجاهدین تا نصف باغ آمده بودند، تا شب به‌میان آمده ترك مجادله شد. فردای آن روز هنوز هوا روشن نشده، باز از طرفین بنای شلیك گذارده شد. حتی به‌قونسولخانه هم هجوم آورده درآنجاهم‌دعوا می‌نمودند. نزدیك بازارچهٔ مهادمهین که از سابق قزاق‌خانه بود، درآنجاهم دعوا کرده آنجا راهم تخلیه‌کرده بیست و دوتا اسبهای روسیان را هم آوردند. روسها ملاحظه کردندکه بااین از جان‌گذشتگان تاب مقاومت را ندارند شبانه به‌آن خانه‌ها که از طرف کوچهٔ صدر و محلهٔ مارالان و کوچهٔ آقامیرفتاح آقای مرحوم، به‌باغ شمال نزدیك بودند، آتش زده و دینامیت انداخته تمام آن خانه‌ها را زیروزبرکرده، زیاده از پانصد نفر از زن و بچه و مردمان بیطرف در همان شب کشته بودند. فقط از خانهٔ حاجی حسن ختائی ۱۸ نفر از زن و مرد مقتول شده و چقدر زخمدارهم دارند. آنکه خانهٔ حاجی حسن ختائی است، آن

عمارت خوب و قشنگ را چنان زیروزبر کرده‌اند که آثاری نمانده است. آن کوچه‌ها حالا هم وادی غیر [ذی] زرع شده، در روز از واهمه کسی نمی‌تواند ازآن محله‌ها عبور نماید. اهالی آن محله‌ها دست زن و بچه‌اش راکه بقیة‌السیف بوده‌اند، گرفته هریکی به‌یك محلهٔ دیگری رفته‌اند. باری از مطلب دورافتادیم. صبح آن روزکه اهالی اوضاع را اینطور دیدند که اگر چندروزی بدین منوال بگذرد کلیهٔ شهر را زیروزبر خواهند کرد، و چنین‌هم بود، و در صدونودهم مایل برهم‌شدن بساط مشروطه و تشریف‌آوردن آقای حاجی شجاع‌الدوله بودند، و از خوف اشرار نمی‌توانستند نفس بکشند، بهانه بدست انداخته، گفتند که علاج ما این است اجماعاً برویم و آقای حاجی شجاع‌الدوله را به‌شهر بیاوریم. فلهذا از بازار و از مساجد دسته‌بندی کرده، وا اسلاما، وا دینا، وا شریعتا گویان رو به‌طرف باسمنج گذاشته در وقت رفتن عمداً راهشان را از جلو انجمن انداختند. ازآنجائی‌که عمدهٔ مقصود برچیدن آن بساط بود، بعضی نطقها کرده عوام را به‌هیجان آورده یك دفعه هجوم‌کرده انجمن را تالان و بیدق انجمن را پاره‌پاره نمودند، که ما مشروطه نمی‌خواهیم. صدای زنده‌باد محمدعلی‌شاه به‌آسمان بلند می‌شد. مختصر آن عمارت انجمن‌که سابق مال شاهزاده ظفرالسلطنه بود و در تازگی حاجی محمدباقرآقا تاجرباشی خریده بودند و بقدر پانزده هزارتومان قیمت می‌گذاشتند، در آن واحد چنان کردندکه گویا دراین‌جا ابداً خانه‌ای نبود، حالایك بیابان وسیع گشته است. بعداز خراب‌کردن انجمن و نایل‌شدن به‌مقصود خودشان رو به‌طرف باسمنج حرکت کردند. بندگان حضرت اشرف آقای حاجی شجاع‌الدوله‌هم فرموده بودندکه امروزها ایام محرم است انشاءالله در ۱۱ ماه به‌شهر خواهم آمد و

شما راهم آسوده خواهم کرد، وچنین هم شد. روز ۱۱ ماه با دبدبهٔ امیرانه واردشهر شده و در باغ جناب حاجی نظام‌الدوله منزل فرمودند، و حالاهم درآنجا تشریف داشته و مشغول حکمرانی می‌باشند. خلاصه در همان روز بعضی از تجار و رؤسا ملاحظه نمودندکه این کار بدکاری شد. شاید از عقب نتیجهٔ خوبی ندهد، و درست هم فهمیده بودند. لهذا در بعضی مراکز علی‌الخصوص در خانهٔ ثقة‌الاسلام مرحوم اجتماع نمودند که بلکه یك‌طوری بنمایندکه دعوا را متارکه نمایند. بیچاره ثقة‌الاسلام به‌همراهی ضیاءالدوله نایب‌الحکومه درآن موقع‌که گلوله و توپ از بالای سرشان مثل تگرگ می‌بارید، درآن روز ده‌دفعه یکه وتنها، بدون نوکر به‌سفارتخانهٔ دولت انگریز رفته و آمدند. بالاخره سه‌ساعت از شب‌گذشته به‌اتفاق قونسل انگریز به‌قونسولخانهٔ دولت روس رفته مذاکرات زیادی نمودند. آخرالامر قرار براین شدکه مجاهدین خلع اسلحه کرده و ترك دعوا نمایند. و روسهاهم دست ازگریبان زن و بچهٔ بیگناه و از سوزاندن خانه‌های مسلمانان بکشند. بعداز قرارداد مذکوره تشریف آورده امیرحشمت و سایر مجاهدین را دریکجایی جمع‌کرده و ماوقع را بیان نمودند، که حالیه صلاح ما در این است‌که ترك دعواکرده و بی‌خود زن وبچهٔ بیگناه و بلکه تمامی شهر را به‌کشتن ندهیم، تا منتظر دستورالعمل طهران خراب‌شده بشویم. امیر حشمت و سایر مجاهدین ملاحظه نمودندکه دشمن دوطرفی شده، یکی روسها و یکی اهالی خود شهر. لهذا شبانه بقدر دویست‌نفر به‌ارگ آمده، ارگ را تخلیه و از قورخانه و فشنگ حتی‌الامکان برداشته از شهر رو به‌طرف خوی و سلماس فرار نمودند. هرکس‌که عاجز بود و نتوانسته برود، در شهرمانده پنهان شدند. صبح‌که شد همه دانستیم

که مجاهدین رفته‌اند. روسها مجدداً از باغ بیرون آمده و به‌مراکز معلومه تاخت‌وتاز آوردند.

مهر درخشنده چو پنهان شود
شب‌پره بازیگر میدان شود

آن روز دیگر صدای توپ و تفنگ نمی‌آمد. اهالی فی‌الجمله آسوده بودند. ازآنجائی‌که دولت روس هیچوقت به‌مواعید خودش وفا نکرده آن قراردادی که با بیچاره ثقةالاسلام و نایب‌الایالة و قونسول انگریز گذاشته بود، همه را زیر پایش گذاشت. فردای آن روز از صبح الی غروب از چهارطرف شهر را با توپهای‌کوهی و شصت‌تیر بمباردمان [اصل: بمباردان] کرد. در واقع آن روز غریبه قیامتی بود. بیچاره ثقةالاسلام مجدداً به‌قونسولخانه رفته، به‌اتفاق سفارت‌انگریز به قونسولخانهٔ روس رفته، آن بمباردمان [بمباردان] راهم موقوف نمودند. خدا شاهد است‌که بیچاره ثقةالاسلام چه حق بزرگی به‌گردن اهالی این شهرگذاشت و رفت. خداوند درجاتش را عالی فرموده با موالیان خودش محشور بفرماید بحق‌الحق و بولی‌المطلق. بعدازآن دیگر در اهالی این شهر از بزرگ وکوچك حس وحرکتی نمانده بود. درتاریخ خوانده‌ایم که‌وقتی‌که افغان اصفهان را مسخرکرد، یك نفر افغانی ده‌نفر اصفهانی را پهلوی یکدیگر می‌خوابانید و می‌گفت‌که برنخیزید تا بروم شاش‌کرده بیایم سر شما را ببرم. آن ده‌نفر مرد از ترس یك‌نفر افغان ازجایشان حرکت نمی‌کردند[1]. ماهم اینطور شده بودیم، بلکه ازآن‌هم بدتر شده‌ایم. یك نفر سالدات و یا قزاق روس راکه می‌بینیم گویا ملك‌الموت می‌آید، از ترس تعظیم می‌نمائیم، میدان راکه خالی دیدند، بنای ظلم

۱. این داستان به‌وسیله ابن اثیر در مورد حملهٔ مغول به‌ایران گفته شده است.(ا. ب)

و تعدی را گذاشتند. چه‌تعدیها که پناه‌برخدا، آدم از ذکرش خجل می‌شود. مسلمان نشنود کافر نبیند. دریك روز در توی راسته‌بازار به‌بهانهٔ جستجوی اسلحه، زیاده از یکصد دستگاه ساعت طلا و نقره از مردم‌گرفتند. شب چند نفر به‌یك خانه رفته هرچه خواستند کردند. مختصر عرض نمایم آنچه ممکن بود، یا روز و یا شب مضایقه نکردند.

روز ۸ محرم‌الحرام طرف عصر یك نفر افسر و ۲۰ نفر قزاق با یك درشکه به‌خانهٔ مرحوم ثقةالاسلام می‌روند، که شما را جنرال قونسول می‌خواهد. آن مرحوم‌هم نظر به عوالم چندروزه با قونسول چنین دانسته‌که شاید باز کاری واقع شده، بدون تأمل سوار درشکه شده به‌قونسولخانه می‌آید. به‌مجرد رسیدن دستهایش را بسته به‌باغ شمال می‌برند. شیخ‌سلیم با برادرش‌کریم در محلهٔ سرخاب در خانهٔ یکی از اقوامش پنهان شده بود، او راهم سادات و اهالی سرخاب ازخانهٔ آن بیچاره پیداکرده کتك‌زنان به قونسولخانه بردند، بیچاره را آنقدر زده بودندکه اگر به دارهم نمی‌کشیدند می‌مرد. ضیاءالعلما را با خالویش از خانه‌اش‌گرفته به‌باغ بردند[۲]. دوپسر کربلائی علی مسیو راهم‌که گرفته بودند. آقا ابراهیم‌کاظم‌زاده راهم گرفته بودند. اول‌کسی‌که به‌سر دار رفت اینها بودند. آن‌هم در روز عاشورا دوساعتی به‌غروب‌مانده آنکه ثقةالاسلام بود ابداً اعتنائی نکرده وکمال قوت قلب به‌خرج داده بود. در میدان مشق اول تیمم کرده دورکعت نماز گزارده خودش با کمال متانت به‌پای دار آمده بود و رحمةالله علیه. آنکه شیخ سلیم بوداز بس‌که این مردمان بدتر از اهل‌کوفه،

۲. مطابق آنچه مترجم از خانوادهٔ مرحوم ضیاءالعلما در تبریز شنیده است میرزا حسن دایی را روسها نگرفتند بلکه خودش برای نجات خواهرزاده‌اش به باغ شمال می‌رود و چون در آنجا یکی از محکومین فرار کرده بود، بیچاره را که به‌هیچ وجه اهل سیاست نبوده است به جای او بدار می‌زنند. (م)

شماتت می‌کردند؛ که آقا شیخ آن کبابها که می‌گفتی حالا خودت بخور[۳]، رو به‌طرف آسمان کرده گفته بود: خدایا تو از نیت ما بااطلاعی، ای احکم‌الحاکمین میانهٔ ما و این مردمان خودت حکم بکن! و آنکه پسران کربلائی مسیو بودند؛ وقتی‌که ریسمان‌را بگردنشان می‌انداختند باصدای بلند گفته بودند: یاشاسون مشروطه! بعدازآن‌که ۱۱ ماه محرم شد بندگان حضرت اشرف آقای حاجی شجاع‌الدوله تشریف‌فرمای شهر شده بازار بگیروببند گرم‌گردید. یك روز حاجی‌علی دواچی [اصل: دعواچی] و میرزا احمد دلال معروف سهیلی، محمدخان برادرزادهٔ ستارخان، و کریمخان برادرزادهٔ ستارخان را گرفتارکرده، در باغ‌شمال بدار زدند. روز دیگر میرزاعلی‌ناطق ویجویه‌ای، و حاجی صمدخیاط و مشهدی حاجی قفقازی را با پدر زنش، مشهدی شکورخرازی، گرفتارکرده در باغ‌شمال به‌دار زدند. روز دیگر میرزامحمود سلماسی راکه درعدلیه می‌شد در خیابان مجیدالملك خفه‌کرده آویختند. روز دیگر میرزا آقابالاخان خیابانی و مشهدی عباسعلی قندفروش خیابانی را در خیابان مجیدالملك خفه‌کرده آویختند. روز دیگر آقامیرکریم بزاز ناطق را با مشهدی محمد عم‌اوغلی اسکویی با ۶ نفر دیگرکه از غیرمعروفها بودند گرفتار کرده در بام ارگ بدار زدند. آقامیرکریم در وقت داررفتن چه نطقهاکرده وچه‌هاگفته، عقلی نیست، رحمة‌الله‌علیه. روز دیگر نایب‌یوسف حکم‌آبادی را دوشقه‌کرده از دروازهٔ ویجویه آویزان‌کردند. روز دیگر حاجی نقی جواهر فروش را به‌بهانهٔ اینکه تو سر یك نفر روس را بریده‌ای بایك‌نفر

۳. می‌گویند شیخ سلیم درسر منبر وقتی سخن از رفاه در دورهٔ مشروطه بمیان می‌آورده، پنجهٔ خود را باز می‌کرده ومی‌گفته است: در دورهٔ مشروطه کباب‌هائی خواهید خورد یکی انقدر؛ یعنی هرکدام به‌پهنی یك وجب.

گرجی که در سر دار مسلمان شده و شهادتین را گفته بود، در بام ارگ بدار زدند. روز دیگر مشهدی غفار برادر ستارخان را گرفتار کرده در بام ارگ بدار زدند. خلاصه الی امروز زیاده از ۴۰ نفر از مسلمان و ارمنی بدار کشیده‌اند، که بعضیها را نمی‌شناسیم. محبوسین باغ حاجی نظام‌الدوله و خانهٔ بگلربگی لاتعدولاتحصی می‌باشند. رفیع‌الدوله بگلربگی شده وکدخدایان قدیم تماماً به‌سرکار آمده‌اند. هرچیز راکه در ایام مشروطه معمول‌کرده بودند، من‌الباب الی‌المحراب تغییر داده‌اند. میرزا اسماعیل نوبری و حاجی اسماعیل قره، همراه امیرحشمت رفته‌اند. میرآقا حسین و حسین فشنگچی معلوم نیست‌که درکجا می‌باشند. حاجی محمدعلی بادامچی در خانهٔ آگنت [agent] آلمان می‌باشد، به‌خانه‌اش‌هم بیدق زده است. میرزاحسین واعظ پیدا نیست، افواهی می‌گویند در سفارت فرانسه می‌باشد. شاه بندرعثمانی‌هم بعضی از مجاهدین را تصاحب کرده است. سیدالمحققین مدتی در شهر پنهان بوده، بعد پیداکرده نزد آقای حاجی شجاع‌الدوله برده بودند، بعداز مذلت و ملالت زیاد با چهارنفر سواره به‌قم فرستاده‌اند، گویا از زنجان‌هم خبر تلگرافی داشته. صادق‌الملك وکیل انجمن‌هم ازآن‌کسانی بوده‌که در روز عاشورا به‌دار زده بودند. حاجی مهدی‌آقاکوزه‌کنانی و پسرهایش سلامتند، نظر به‌آن دوستی سابقه‌که باآقای حاجی شجاع‌الدوله داشته، به‌ایشان چیزی نشده. حالیه تجارتخانه درست‌کرده‌اند، رئیس؛ حاجی مشیردفتر. اعضاء؛ امین‌التجار، حاجی‌مهدی کوزه‌کنانی، حاجی مهدی سلماسی، حاجی محمدآقا حریری، حاجی‌اسماعیل مدیرالتجار می‌باشد. ازحاجی‌میرمحمدعلی اصفهانی قدری‌گرفته به‌توسط حاجی علی‌آقا کمپانی، رها کردند. کس نمانده که به‌ترکیب‌اش دست نزده باشند، و

بعداز این‌هم دست خواهند زد. برادر میرزامحمدعلی‌خان تربیت پیدا نشده، معلوم نیست درکجاست. میرزا حاجی‌آقا شفق‌افواهی می‌گویند در سفارت امریکا می‌باشد. پدرش کربلائی رضا را گرفته‌اند، از مردنش‌گذشته‌اند، پول می‌خواهدکه داده خلاص شود. از علمای شهر که در ایام مشروطه از شهر رفته بودند غیر از حاجی میرزاحسن‌آقا مجتهد کس دیگری نیامده‌اند. گویا به‌جناب‌آقا میرزا صادق‌آقا و حاجی میرزاکریم امام‌جمعه تکلیف آمدن شهر را کرده‌اند، قبول نکرده و نیامده‌اند. حاجی میرزاعلی‌نقی گنجه‌ای قبل‌از بلوا اینجا بود، حالا دیده نمی‌شود. جعفرآقا هم درکجاست معلوم نیست. اجلال‌الملك‌هم کمافی‌السابق حاکم ارومیه است، و از طرف آقای حاجی شجاع‌الدوله مجدداً خلعت‌گرفته است. اوهم در ارومیه مشغول بگیرو ببند است. آقامیرتقی‌قلج در روز دعوا از پایش‌گلوله خورده بود، از خانه‌اش‌گرفته نزد آقای حاجی شجاع‌الدوله برده بودند، قدری‌هم پول داده به‌کربلای معلی‌اش فرستادند. بصیرالسلطنه چند روز قبل‌از بلوا چون از ماوقع مطلع بوده عازم فرنگستان شده است. آنکه فقرهٔ تذکره است از اول اینطور بود، و حالاهم اینطور است، کسی‌که می‌خواهد از شهر برود باید از اهالی و ریش‌سفیدان محله‌اش تصدیق‌نامه‌گرفته ببرد اطاق تجارت، آنهاهم تصدیق‌نامه به‌بگلربگی بنویسند، بگلربگی هم به‌تذکره‌خانه تصدیق نوشته، بعدازآن تذکره می‌دهند. تخلف از قراردادهای فوق غیرممکن است و تذکره نمی‌توان‌گرفت. از قافلان‌کوه به این‌طرف الی خوی و سلماس و ارومیه و مراغه و دور و بر آذربایجان در تصرف آقای حاجی شجاع‌الدوله می‌باشد. امیرحشمت و مجاهدین‌که از شهر فرار نموده به‌طرف سلماس و ارومیه رفته بودند در نزدیکی ارومیه با سواران

اجلال‌الملك مقابله نموده، بعداز سه روز محاصره به‌قدر ۴۰ نفر از سواره‌های اجلال‌الملك مقتول‌کرده خود را به سلماس رسانیده، شاه بندرعثمانی باکمال مهربانی از ایشان پذیرایی‌کرده، حالاهم در خاك عثمانی می‌باشند. از طرف طهران به‌هیچوجه اطلاع نداریم‌که درخصوص تبریز چه خیال دارند، یعنی دراینجا کسی نیست‌که با طهران طرف بوده باشد. آن است‌که هیچ اطلاعی نداریم. علی‌التخمین به‌قدر چهارصدو پانصد خانه را با دینامیت خراب‌کرده‌اند. از هرخانه‌ای که مجاهدین سنگر کرده و تفنگ انداخته بودند، همه را با دینامیت خراب کرده‌اند. آن خانه‌هاکه در ایام مشروطه اداره‌کرده بودند همۀ آنها را با دینامیت خراب‌کرده‌اند. درهائی‌که به‌کوچه‌ها و دربندهاگذاشته بودند همه‌را برداشته‌اند. مختصراً از آثار مشروطه در تبریز جهة نمونه‌هم چیزی نگذاشته‌اند. حالا روسها در میدان مشق و در ادارۀ نظمیه و در عمارت ایالتی نشسته‌اند، حتی به‌میدان مشق بنا وفعله انداخته، جهة خودشان تعمیر می‌نمایند. و خود رئیس قشون در عمارت ایالتی می‌نشینند و هرروز یك اعلانی‌که مبنی بر ترسیدن اهالی باشد به‌دیوارها می‌چسبانند. چند روز قبل اعلان داده بودند که جهة اسلحه، خانه‌ها را تفتیش خواهیم‌کرد. هنوز که اقدام نکرده‌اند. کربلائی حسن هنوز اردبیل است و کربلائی عباسعلی‌هم از خوی آمده در حجرۀکربلائی علی می‌نشینند. مشارالیه از اول بلوا تا امروز پنهان است، به خارج نمی‌آید و به‌این زودیها‌هم نمی‌تواند بیاید. مخلفات خانۀ حاجی محمد بالا فرش‌فروش را از جاروب الی پاروب برده و خود خانه راهم با دینامیت خراب‌کرده‌اند، و خود حاجی‌محمد را هم محبوس نموده بودند، بقدر دوهزارتومان مایه‌گذاشته خلاص شد. گویا از شهرهم به‌خارج رفته است،

شاید به‌استانبول بیاید. آقاعلی، داماد حاجی محمد و برادر میرزا اسماعیل نوبری راهم گرفته بودند، از اوهم پول گرفته خلاص نمودند. خانهٔ سالار و سردار را وادی غیر ذی‌روح کرده‌اند. گفتند به‌قدر ده‌هزارتومان از میرجعفر خبازگرفته به‌خودش و پسرانش چیزی نگفته‌اند. بقدر ده نفر محبوساً به‌مراغه فرستاده‌اندکه از جملهٔ آنها حاجی سیف خیابانی و ملاغفار چرندابی بود. می‌گویند حاجی سیف و ملاغفار در مراغه مرده‌اند. نمی‌دانم اصل دارد یا نه. مطبعه‌ها را تماماً یغماکرده‌اند و با مدارس علی‌الظاهر رجوع ندارند، لکن بیچاره مدیرها واهمه دارند. حالیه به غیراز مدرسهٔ فیوضات‌که در مکان انجمن قدیم می‌باشد دیگر مدرسه‌ای نیست. به‌آن‌هم قونسول فرانسه امنیت داده و بیدق زده‌است. درمدرسهٔ سعادت سالدات وقزاق می‌نشینند. بازارچهٔ خیابان را ونوبر را، کم‌وبیش غارت‌کرده بودند. نه‌چنان‌که در ایام اسلامیه[۴] کرده بودند. ضیاءالدوله نایب‌الحکومه که در سفارت انگریز متحصن شده بود، در ۱۸ صفر خودش را با شش‌لول کشته و بعضی‌کاغذهاهم نوشته بود. بنابه‌امر آقای حاجی شجاع‌الدوله جنازه‌اش را از قونسولخانه بیرون آورده در مقبرهٔ سید حمزه دفن نمودند رحمة‌الله علیه. مرآت‌السلطان رئیس نظمیه فرار کرده، معلوم نیست درکجا می‌باشد. شاید در شاه‌بندرخانه است. دیروز در مسجد ششکلان به‌رحیم‌خان قره‌داغی مجلس فاتحه‌خوانی‌گرفته بودند. ضرغام و ارشد هم آمده درخدمت آقای حاجی شجاع‌الدوله می‌باشند. رشیدالملك را رئیس نظام‌کرده‌اند. آتش‌گرفتن قورخانه را در ارگ سابقاً عرض

۴. مرکز مخالفان مشروطه‌اسلامیه خوانده‌می‌شد. میرهاشم‌دوه‌چی به‌دستاویز طرفداری از دین‌یاری استبداد می‌کرد و مشروطه خواهان را بی‌دین می‌خواند. نام اسلامیه به‌همین نظر برگزیده شده بود و مرکز مشروطه‌خواهان «انجمن»نامیده می‌شد.

شده تلفات را بسیار می‌گویند، ولی گویا بقدر یکصد نفر سالدات و عده‌ای از افسرها تلف شده‌اند. ارگ را چنان پامال و خراب کرده‌اند که تا سالهای سال آباد نخواهد شد. امروزها به‌اطراف یعنی طرف خوی و سلماس و ارومیه سوق عسکر می‌نمایند. دیگر بس است، عریضه را به‌این یك کلمه ختم می‌کنم: بساط استبداد را چنان محکم نموده‌اند که ده سال قبل بر این هم این جوره استبداد دیده نشده بود. زیاده چه عرض شود.

نامهٔ دومی که در جوف شمارهٔ ۱۵ بود

تبریز ۲۳ صفر ۱۳۳۰ قمری
(۱۲ فوریهٔ ۱۹۱۲)

قربان شما بعداز این واقعهٔ سوکوار دوفقره عریضه عرض کرده بودم. اگرچه مطالبی نداشت، سرتاپا مهملات بود، ولی من باب اینکه خطأ فدوی را دیده و نگران نمانده باشید چند کلمه عرض کرده‌ام، البته به‌حضور مبارك رسیده است، ولی از قراری که معلوم شد همین کاغذ درجوف پاکت میرقاسمعلی ارسال خواهد شد. لذا مختصری از وقایع جگرگداز خود عرض کرده شما راهم مثل خود از زندگانی پنج‌روزهٔ این دنیای‌دون‌پرور سیر کرده، می‌خواهم این مصرع را همیشه ورد زبان خود سازید که: ای مرگ بیاکه زندگی ما را کشت. اگرچه شنیدن و خواندن کی بود مانند دیدن، و بنده‌هم آنقدر قابلیت و قوهٔ قلمی ندارم که شرح بدبختی خود را کماینبغی و ینبغ عرضه دارم و جنابعالی‌هم در جائی مثل اسلامبول نشسته، فقط دستی از دور برآتش دارید، بلی:

شب تاریك و بیم‌موج‌وگردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

البته جنابعالی ازکجا می‌دانیدکه در این مدت دوماه یك‌ساعتی خواب راحت نکرده‌ایم. شما چه می‌دانید که سالداتهای نظامی روس شبها به‌خانهٔ مردم ریخته چه بی‌ناموسیهاکه نمی‌کردند. چه پولها که نمی‌گرفتند. چه آدمهاکه نمی‌کشتند. شماچه‌می‌دانیدکه فراشهای شش‌سال گرسنه مانده و در زوایای نامعلوم منزوی شده حالا، که حق در جای خود برقرار شده و شرع گمگشته را تازه پیدا کرده‌اند، به‌سر یك مشت اهالی بدبخت فلکزده چه‌ها می‌آورند. مقصود از عرض این عریضه، می‌خواستم بعضی از واقعات را بنویسم، مطلب کنارافتاد و از جنابعالی استدعائی که دارم همین است‌که این عریضه را فقط خودتان بخوانید. مبادا مبادا به‌یك نفر مسلمان نشان بدهید که همان هفته خانهٔ ما تاراج و خود بنده‌گرفتار و مثل گوسفند سرم را ذبح می‌کنند. اینقدر بدانید، هرچه تاجر و تاجرزاده در اسلامبول هست، همه‌اش مسلمان‌ابن مسلمان، شیطان‌ابن شیطان، بی‌ناموس‌ابن بی‌ناموسند. مبادامبادا به‌آنها خاطرجمع باشید. مبادا به‌حرفهای ظاهری آنها اعتقاد نمائید. آنها ماری هستند پرخط وخال. خدا نکرده وقتی‌که کار دیگرگون شد، آن‌وقت معلوم می‌شودکه اینها چه‌کسانند، چه نمره هستند چه‌قدر وحشی بوده‌اند، و خون ماها را حلال می‌دانند. این‌قدر بنده راضی هستم به غیراز خودتان و اگر جناب رسول‌زاده و جناب‌آقا... هم باشد عیب ندارد. دیگر به‌کسی دیگر خاطرجمع نباشید. که فی‌الفور همان هفته مضمون‌کاغذ را به‌اینجا نوشته، آن‌وقت خر بیار معرکه بارکن. باید دست عیال راگرفته و دست سؤال پیش این وآن دراز کنیم ـ یعنی بنده نه، سایر مردهایمان ـ و جنابعالی‌هم درکاغذها ابداً از این مطالب ننویسید و بنده خیال‌کرده‌ام‌که یك رمزی درست‌کرده و

ارسال حضور مبارك نمایم که بعدازآن به‌واسطهٔ همان رمز مطالب را به‌یکدیگر حالی بکنیم. والا حالیه که ابداً صلاح نیست ولو یك کلمه باشد.

البته مسبوق بوده‌اید که این جنگ آخری مابین مجاهدین و قشون نظامی روس در ۲۹ ذیحجه شروع شد. بنده صبح در خانه نشسته و چائی زهرمار می‌کردم که خبر آوردند که مجاهدین و نظمیه با روسها طرف شده و دعوا می‌کنند. بنده همینکه این‌خبررا شنیدم دیگر تمام اعصابم سست شد خدا می‌داند که امروزها را می‌دیدم. در مثل مشهور این است که می‌گویند: یك دیوانه یك سنگی به‌چاه می‌اندازد، هزار عاقل دیگر نمی‌توانند بیرون بیاورند. بلی گویا روسها شب اداره‌جات را گرفته و آدم‌گذاشته و صبح‌هم فرمان داده‌اند که هرکجا آدم‌مسلح دیدید تفنگ‌شان را بگیرید، و حال‌آنکه حاجی شجاع‌الدوله‌هم در باسمنج نشسته و شهر در حالت محاصره بود، و شبانه سه‌نفر را روسها در ادارهٔ نظمیه کشته بودند. بلی صبح سالداتها از مجاهدین و نظمیه‌ها که از خانه‌شان با اسلحه بیخبر بیرون آمده بودند تفنگ خواسته، آنهاهم ابا و امتناع نموده تا اینکه جنگ شروع شد. خلاصه صدای توپ و شصت‌تیر و تفنگ‌پنج‌تیر فضای آذربایجان را فراگرفته، که یك قیامتی بود. در واقع قیامتی که موعود است و ما شنیده و اعتقاد داریم، در مقابل این قیامت کبرا، نمونه‌ای است. باری نمی‌خواهم شرح روز به‌روز دعوا را عرض‌کرده باشم. اینقدرکه همان روز مجاهدین دعواکرده و روسها مجبور به‌تخلیهٔ ادارات و سایر جاهاکه غیراز باغ‌شمال سکنی داشتند شده، و تمام به‌باغ‌شمال جمع شدند. دیگر در سایر نقاط شهر از روسها مرئی نبود. هرچه بود درباغ شمال جمع شده و بنای تیراندازی گذاشته و شهر را

بمباردمان [در اصل: بومباردان] می‌کردند و از این طرف هم عقلای شهر از جمله مرحوم شهزاده ضیاءالدوله و سایرین و اعضای انجمن اتصالا قدغن اکید به‌مجاهدین می‌کردندکه همه‌وقت در مقام مدافعه باشند نه مهاجم. بنابراین از طرف مجاهدین‌هم ابداً به‌طرف باغ شمال حرکتی نبود. خلاصه تا در چهارم و پنجم ماه محرم باز عقلا یعنی مرحوم ثقة‌الاسلام و شهزاده ضیاءالدوله دوسه دفعه به‌قونسولخانهٔ انگلیس رفته و جنرال قونسول روس‌هم به آنجا تشریف آورده عاقبت قرار داده بودندکه تیراندازی بکلی موقوف شده و مجاهدین و نظمیه همه سلاح خودشان را به‌خانه‌گذاشته، بدون سلاح بیرون‌آمده تا قرار صحیحی به این‌کار داده شود. خلاصه به‌هرنحو بود در روز پنجم محرم مجاهدین و نظمیه را قانع‌کرده و حمل سلاح بکلی موقوف و قدغن و مستلزم مجازات سخت شد. همان شب‌که مجاهدین و بعضی از نظمیه‌هاکه دست‌وپائی داشتند و می‌توانستند خودشان‌رابه‌جائی برسانند، شبانه‌گویا قورخانهٔ ارگ یعنی فشنگ و تفنگهای پنج‌تیر را برداشتند و هرچه‌هم اسب توپخانه بود برداشته، از قرار معلوم به‌طرف خوی فرار کرده و رفته بودند.

صبح از خانه بیرون‌آمده و در شهر وضع غریبی مشاهده نمودم همان اشخاصی که به‌قونسولخانهٔ انگلیس رفته و همهٔ‌کارها را ایشان‌کرده بودند، بکلی عوض شده و تمام این بلاها را از مشروطه می‌دانستند. و حاجی میرزا ابوالحسن انگجی و بعضی از پیشنمازهاهم اتصالا مردم را به‌بعضی کارها تحریك می‌کردند. عاقبت دستهٔ حسینیه به بازار آمده و بعضی اشخاص‌هم درمیان دستهٔ حسینیه بودند. بلی‌یك های هوی غریبی دربازار بلند شد. همگی گفتندکه با همین حالت به‌باسمنج رفته و جناب حاجی شجاع‌الدوله و

جناب مجتهد را بیاوریم. همان‌طور رفته تا به‌در انجمن رسیده، شکلهای حسین بن علی به بالای بام در رفته و بیدقی که نصب بود او را شکسته و وارونه کرده صلوات کشان رو به‌طرف باسمنج رفتند، و گویا حاجی میرزا ابوالحسن آقا انگجی هم آن روز به باسمنج تشریف بردند. این‌را نگفته نمی‌گذرم که چون مجاهدین از هجوم به‌باغ ممنوع بودند، قشون روسی هرروز با تورونبه‌ها [= تلمبه] نفت به‌خانه‌های مردم ریخته و آتش می‌زدند، و تمام اطفال و زن و بچهٔ مردم می‌سوختند، و بعضیها را هم باگلوله زده می‌کشتند. چنانچه شنیده‌اید که به‌ختائیها چه‌کردند. مختصر نصف محلهٔ مارالان و تمام کوچهٔ صدر، و چهارانداب [=چرنداب] و مقصودیه، هرمحله‌ای که نزدیکی باغ بود تمام سوخته و یوم‌یفرالمرء من‌اخیه[1] ظاهر و هویدا بود. شخص از هول جان دختر چهارده‌ساله یا زن خود را با طفل در خانه گذاشته و خودش فرار کرده بود، و آن بیچاره‌ها یا سوخته یا به‌ضرب گلوله جان داده بودند. از قراری‌که می‌گویند گویا عدهٔ مقتولین که همین نوع کشته شده‌اند بالغ بر هزارودویست نفر است. ولی از مجاهدین شاید بیست نفر کشته شده باشد. باری جماعت تقریباً پانصد [در اصل: پنج] ششصد نفر سروپا برهنه، یا جدنا، یا مصطفی‌گویان عازم باسمنج شدند و روسها هم یوم ششم و هفتم متعرض کسی نبودند. یوم هشتم حاجی علی دوافروش را دستگیر و صدنفر راهم گرفتار کردند. روز نهم ثقة‌الاسلام را آمده از خانهٔ خود با درشکه به‌باغ شمال بردند. یوم عاشورا هشت نفر در سربازخانه به‌سر دار رفت که ذیلا اسامی ایشان درج خواهد شد. همین‌که این هشت را به‌دار زدند مثل اینکه تمام اهل شهر را رگشان کشیدند.

۱. قرآن کریم، سورهٔ ۸۰ آیهٔ ۳۴ (م).

در مردم وحشت غریبی پیدا بود. روز یازدهم هنوز آن جنازه‌ها در سر بازخانه به‌سر دار بودکه جناب حاجی شجاع‌الدوله باسواران خود وارد شهر شدند، و در پیشاپیش تقریباً صد نفر ازآن کهنه‌فراشها زود برو، چشم بپوش، در جای خود بایست. بعدازآن شش نفر شاطرقرمزپوش باهمان هیئتی‌که خودتان مکرر دیده‌اید، و درجلو یك بیدقی‌که عبارت شود از یك پارچهٔ شلهٔ قرمز و یك رنگ آبی، همین دو رنگ. ولی خیلی کهنهٔ مستعمل که اسباب خجالت بود، و در روی همان بیدق نوشته بودند: «بیدق‌اسلام». همان طور وارد شهر شدند و در خانهٔ جناب حاجی نظام الدوله نزول اجلال فرمودند، و هنوز هم آنجا هست، و جناب رفیع‌الدوله راکه‌لقب‌امیرفیروز هم‌داده‌اند، بگلربگی‌تعیین فرمودند، و فراشهاهم در بازوی خودشان علامت دولت روسی سه رنگ پیچیده‌اند. و به محله‌جات هم کدخدا تعیین شد. خودتان حدس بزنید که چه‌فراش وچه کدخدا، که دراین مدت تمام قرض کرده و خورده‌اند. حالیه که حق در جای خود برقرار و شریعت گمشده را پیدا کرده‌اند، چه به‌سر مردم می‌آورند. خلاصه از ۱۲ ماه محرم مشغول حکومت شدند. از یك طرف روسها بر دار می‌زدند، از طرف دیگر هم جناب حاجی شجاع‌الدوله یا سر می‌بریدند یا شقه کرده به‌دیوار آویزان می‌کردند یا چشمهایشان را درمی‌آوردند یا زبانشان‌را قطع‌می‌کردند. زلف پریشان‌یار را، مشاطه یك‌طرف می‌کشید و شانه یك‌طرف! یعنی حالیه هم همانطور هست. به‌قول ترکها «چیزی که از دست دزد خلاص می‌شود، رمال می‌برد[۲].» یك مشت اهالی‌فلکزدهٔ بدبخت بیچاره و خانمان خراب، شش‌ماه محاصره کشیده، گرسنه میان دو سنگ آسیا مانده، دارد خرد می‌شود. امروزه

۲. اوغری دن‌قورتولانی رمال آپاری (ا.ب)

می‌توان گفت که در دنیا در تمام کرهٔ زمین به‌اعتقاد بنده، حالا باشد از هزار سال قبل، مظلومیتی مثل اهالی تبریز کسی ندیده، یعنی از مظلومیت هم گذشته. بنده یك عنوانی پیدا نکردم که بنویسم. نه دادرسی نه حامی، نه دستگیری نه فریادرسی. بیچاره‌ها نه شب خواب دارند نه روز آرام. نمی‌دانید چه محشر است، چه قیامت است. در کوچهٔ ما که بید بخود می‌لرزید وقس علی هذا باب فعلل و تفعلل ورندل برداشته بوده است ــ آخر خودتان بهتر مسبوقید که اکثر این تفنگچیها، نه می‌دانستند مشروطه چه چیز است نه استبداد، فقط محض از برای معیشت و گذران خود، که روزی یك قران بگیرد، تفنگ برداشته بود ــ بلی همان یك نفر را گرفته بعد از اشکنجه‌های زیاد، عاقبت قرار داده‌اند که بیست و پنج قران بدهد، بیچاره آمده هیچ چیز ندارد. عاقبت لحاف کرسی خود را به بیست پنج‌قران فروخته و جریمه داده است. حالا اطفال خرده و صغیر و معصوم، در این سرمای زمستان، بدون لحاف و لباس، مثل بید بخود می‌لرزند وقس علی هذا باب فعلل و تفعلل. خودتان حدس بزنید، که در تبریز چه محشری برپاست. و از ما هم تا حال پنجاه تومان گرفته‌اند، یعنی سی تومان بگلربگی گرفته است و پانزده تومان هم میر علی‌اکبر شاگرد خودم ، که آمده نمی‌دانید چه حرفها گفته! و پنج تومان هم خرده فراشها، اینقدر که روزی یك تومان خرج جریمهٔ ماست. تا امروز هم عفو عمومی داده نشده است. نمی‌دانم چه خواهد شد تا کی اهالی بیچاره همین طور در رنج و عذاب بسر خواهند برد. ولی بحمدالله یك هفته است که عجالتاً کسی را نگرفته‌اند، و ازطهران هم خبری‌نداریم ابداً کسی از طهران خبر ندارد، یعنی ممکن نیست که نوشته شود. برادر جان شبهای مهتاب در هوای آزاد که

گردش می‌کنید یادی از این بیچارگان و بدبختان هم بکنید، والله[اصل: واللهی] ماهم آدمیم، ماهم انسانیم، ماهم از جنس شمائیم، ما هم از نوع شماها هستیم. از آدمیت و انسانیت گذشتیم، آخر ما هم جان داریم، ما هم اهل و عیال داریم. ایکاش عوض حیوانهای اروپا منزلتی می‌داشتیم، و ما را در خریت باز راحت نمی‌گذارند، که اقلا گاهی خورده باری ببریم. نمی‌دانید چه قیامت و چه محشر است. هرکس که عمامه دارد تاج سر مردم واقع شده، هر کاری می‌خواهد خودبخود می‌کند ولو اینکه قتل هم باشد.

بر آن مملکت زار باید گریست
که فریادرس را ندانند کیست

یك‌مشت اهالی بدبخت فلکزده‌را آنی، دقیقه‌ای راحت نمی‌گذارند. بعضی اوقات شبها از ترس سالداتها همه به بالای بام خود رفته مثل عسسها های هوی می‌کردند، که اقلا قشون نظامی روس به پیش اهل و عیال نیاید. با وجود این باز بدون واهمه سالداتها داخل خانه شده پول گرفته وتمام‌اشیا خانه [را] یاشکسته یابه بیرون ریخته، تمام‌می‌کردند. فراشان بدتر ازآنها. یك‌شبی می‌خواهد وروشنی چراغ‌که تا بنده ازاین‌وقوعات دلخراش عرض‌کرده وشمارا حالی بکنم. والله با نوشتن ممکن نیست. بنده اگر انشاءالله توانستم در روزهای عید به‌علیه[3] (؟) خواهم‌آمد اگر زنده ماندیم‌ملاقاتی‌کرده و درد دلی می‌کنیم عجالتاً به‌قول‌خودمان یك نان خورده و یکی دیگر در راه خدا بدهید که دراسلامبول نشسته و در هوای صاف و آزاد زندگانی می‌کنید. باری اسامی اشخاصی که به سر دار رفته‌اند این است:

ثقة‌الاسلام، شیخ سلیم، صادق‌الملك، حاجی‌علی دوا فروش، میرزا احمد سهیلی دلال، میرزا علی ویجویه، میر-

۳. شاید منظور «دولت علیهٔ عثمانی» باشد.

کریم، حاجی قفقازی، مشهدی‌ابراهیم قفقایچی کاظم‌زاده، ضیاءالعلماء، محمدخان‌شل برادر زادهٔ ستار، برادرستار- خان، هاشم حراجچی، و سه نفر گرجی، پطروس رئیس باندرول ــ داشناکسیون (؟) هیجده‌نفر علاحده هستند، که شما نمی‌شناسید یعنی بنده هم درست ندانسته‌ام که هستند.

آنچه حاجی شجاع‌الدوله به‌قتل رسانیده:

میرزاآقابالا خیابانی، مشهدی محمدکه در رویش‌هم جای زخم بود، مشهدی عباسعلی قند فروش، یوسف حکم آبادی، ملارحیم سلماسی در عدلیه می‌نشست، نایب محمد آقا نجار داماد ملاحمزه. چند نفر دیگر هم که درست در خاطرم نیست. ملااسماعیل نوبری گویا رفته است. و غیر از اینها هم سایرین رفته‌اند. در شهر نیستند. همان شب با امیر حشمت رفته‌اند. و غیر از اینها ۱۲ نفر هم به‌مراغه فرستاده شده است. وقت می‌گذرد والا مطالب‌خیلی داشتم. گویا تاحال غیر از ۱۲ نفر که به‌مراغه تبعید شده یعنی تحت‌الحفظ فرستاده‌اند، ۶۰ نفر را تلف کرده‌اند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۶

سه‌نامه به‌تاریخ آوریل ۱۹۱۲ دربارهٔ تجاوزات روسها در مشهد

الف ــ مراسله‌ای‌که در سوم آوریل ۱۹۱۲ دریافت شده است.

روسها مقارن اقداماتی که در تبریز و رشت‌کردند، بی هیچ موجبی در مشهد هم قشون وارد کردند و پی بهانه می‌گشتندکه آنجا هم‌مداخلات نمایند. چون هیچ‌بهانه‌پیدا نشد، یوسف‌خان هراتی را که در بست قونسولگری روس بود، جمعی تحریك کرده به‌عنوان هواخواهی محمدعلی میرزا اول در خارج بست و بعد در داخل بست، مشغول‌فتنه

و فساد و قتل و غارت وخونریزی شدند. شرارت اشرار شدید شد. بعد قونسول و رئیس قشون روس به‌عنوان اینکه اشرار شرارت می‌کنند، پلیس دولت را خلع اسلحه کرده ونظم شهر را به دست خود گرفتند. حاکم استعفا داد.

شکی نیست که اخیراً شرارت اشرار باعث بی‌نظمی زیاد شده بود. ولی ایجاد این وضع، و تشویق اشرار مسلم است از کی بوده. قونسول و قشون روس نه فقط فعلاشهر را نظامی کرده، بلکه از اول مخصوصاً و علناً این وضع را ایجاد کردند که اسباب این مداخلات بشود.

بعد هم خبر رسیده است که حرم مطهر امام رضا را روسها شلیك کرده‌اند و متولی باشی را که نمایندهٔ شخص سلطنت است، درقنسولجنرالی روس حبس نموده‌اند. رکن‌الدوله حکمران خراسان را که باطناً با روسها بود، دولت ایران خواست معزول کند، روسها راضی نشدند.

ب ـ نامه‌ای به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۱۲

روز شنبه دهم ربیع‌الثانی ـ 30 March ـ قشون‌روس اطراف بست را محاصره کردند. دو ساعت به‌غروب مانده شروع به شلیك و از اطراف هجوم آورده غروب واردبست شدند. بالطبع داخل عمارت و حرم محترم شده، هرکه در بست و حرم بود فراری یا مقتول یا مجروح یا محبوس، متولی باشی را هم توقیف و روز بعد مرخص کردند. فعلا وضع آستان مقدس از این قرار است: تمام ایوانها و عمارات مبارکه وگنبد مطهر و رواقها ازگلولهٔ توپ خراب وتمام‌درهای‌حجره‌های‌صحنین‌ومسجد شکسته،درهای‌اطراف را هم مشغول شکستن هستند. از داخل حرم از صبح یکشنبه خبری نیست. خزانه‌دار و کتاب‌دار و دربان‌باشی را احضار کرده، اصرار دارند که تمام را ثبت نموده، و تمام صحن

و مسجد مملو از سالدات و قزاق است. اسبها را هم وسط صحن بسته، توپهارا هم همان‌جا گذاشته. خادم باشی و جمعی در توقیف هستند. سایرین هم معلوم نیست چه شده‌اند.

ج ــ مراسله‌ای که در ۶ آوریل رسیده است

از شب یکشنبه تا کنون جز سالدات و قزاق روس، احدی نتوانسته به صحن و حرم مطهر [که] در تحت‌تصرف و محاصرهٔ روسهاست [برود.] از انواع بی‌احترامی و سوء ادب نسبت به آن مقام مقدس ذره‌ای فروگذاری نشده. امروز بعد از ظهر هردو جنرال قونسول روس و انگلیس با اجزای قونسولگریها برای تماشا متفقاً به صحن مقدس رفتند. متولی‌باشی را هم همراه خود بردند. دو ساعت هم آنجا بودند. می‌گویند از اشیاء نفیسهٔ آنجا خیلی تلف شده است. احترام هزار و سیصد سال یك مقام مقدس را که محل ملاحظه برای دولت بود، بکلی بردند. عدهٔ تلفات در صحن و مسجد، آنچه تا حال معلوم شده از چهل الی پنجاه نفر است، که جسد آنها موجود بود.

نامهٔ شمارهٔ ۱۷

نهمین نامه، مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۲
از نویسندهٔ شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴

دوست عزیز محترم معظما، بعداز تقدیم سلام خالصانه و عرض مراتب احترام عرضه می‌دارد که رقیمهٔ اخیرهٔ عالی را با بعضی از قطعات جرائد زیارت کردم، و چندی بعد یك نسخه «کتاب آبی» متعلق به‌احوال ایران نمرهٔ ۳ و یك جلد کتاب باحث از سیاست سیرادوارد گری که بسیار خوب کتابی

است از طرف کثیرالالطاف عالی زیارت شد. مخصوصاً از بابت آنها تشکرات خود را تقدیم می کنم. کتاب آبی را از اول تا آخر خواندم و حالامشغول مطالعهٔ کتاب دیگرم. بعضی از مذاکرات جناب سیرادواردگری باپتربورغ شایان تدقیق است. در جرائد انگلیسی دیدم که مسترآگلاند در جواب سؤال یکی از اعضای پارلمان گفته که تتمهٔ کتاب آبی نیز در دو نسخهٔ دیگر پی‌درپی در همین‌ماه منتشر خواهد شد، و محتمل است که اوضاع مهمهٔ ایران جاریه درماه‌دسمبر گذشته، از التیماتومها و عزل شوستر و وقایع تبریز، در جزو سیم کتاب باشد که خیلی قابل تدقیق است[۱].

این اواخر حدس بدبینان در امور ایران قرین صحت و صائب می‌شود، و معلوم می‌شود روسها هیچ وقت در هیچ موقع بعد از هر نوع ملایمت از طرف ایران و هر فداکاری مهلت و فاصله‌ای به اعمال و حرکات هل من مزید خود نخواهند داد، و روزی نیست که‌یك بلای‌بدتر از گذشته و تازه‌تر از تازه به‌این مملکت بدبخت وارد نیاورند، و از همهٔ اینها بدتر و بزرگتر و شدیدتر حادثهٔ اخیره است که در مشهد مقدس رضوی به حریم و قبهٔ امام رضا وارد آورده‌اند که تقریر عظمت امر خارج از بیان و حیطهٔ تقریر من است، و در حقیقت هیچ محملی و وجهی برای این کارها من نمی‌توانم پیدا کنم، جز آنکه آخرین رشتهٔ صبر و تحمل ایرانیان را گسسته و از دائرهٔ حزم و احتیاط خارج و بی اختیار و دیوانه‌وارشان کرده، اسباب جنگ عمومی‌در ایران با خودشان فراهم آورند. و به‌آن واسطه لشکرکشی کرده برای جلوگیری از آنها به داخله و مرکز و تا جنوب ایران بروند. زیرا وقتی‌که ایرانیان قیام برعلیه روس

۱. در اصل انگلیسی از آغاز نامه تا اینجا حذف شده است.

کردند و با روسها درآویختند، معلوم است روسها جنگ‌کنان مثلا به قزوین می‌آیند، آنگاه اهالی همدان به‌آنها حمله می‌کنند و زد و خورد می‌شود. برای اسکات و قهر آنها به همدان می‌روند، آنگاه اهالی عراق و قم می‌رسندو با آنها درمی‌آویزند تا به قم می‌روند. بعد به‌همین‌ترتیب به‌کاشان و اصفهان و یزد می‌روند. یعنی بدانجاها که حالا دولت انگلیس مانع از لشکرکشی بدانجاهاست. ولی وقتی که به‌قول خودشان خون روس در سرزمینی ریخته شد، از سوق عساکر ناگزیر می‌شوند. و با وجود آنکه در جریان امور پلیتیکی نیستم، مرا چنان نمایان می‌شود که پلیتیك انگلیسی در هیچ موقع در امور ایران ــ اگر نه در هر امری ــ مقاومت با پلیتیك روسی نمی‌کنند. چنان‌که از مطالعهٔ همین کتاب آبی در مسئلهٔ میجراستوکس و هم در مسئلهٔ شاه مخلوع دیده می‌شود که مقاومت نتوانسته‌است، و بالاخره روسها حرف و مقصود خود را پیش برده و بر کرسی نشانده‌اند. چنانکه هم اکنون در مسئلهٔ سالارالدوله روسها رول بزرگی می‌بازند. بدین ترتیب که دولت‌ایران و دولت انگلیس هم هریك از نقطهٔ نظر خودش خیلی، بلکه همهٔ تکالیف روسها را قبول کرده وهمه‌گونه مماشات کردند. عزل شوستر و قبول ائتلاف ۱۹۰۷ و سایر مواد یادداشت اخیر دولتین و همهٔ آنچه شد، در مقابل، ظاهراً برای اغفال افکار عمومی انگلیس و ایران، فقط دفع بلیهٔ محمدعلی میرزا را داشت، که بعد از این همه قیل و قال معلوم می‌شود روسها فقط لفظ محمدعلی رابه سالارالدوله تبدیل کرده‌اند. یعنی وقتی‌که محمدعلی را نالایق به پیش بردن کار خود ومقصود روس و سالار را لایقتر و ظالمتر و سفاکتر یافتند، با این ساختند. و در ظاهر برای خاطر ایران و اصرار دولت انگلیس و عناد او در عدم‌قبول‌محمد-

علی، مشارالیه را عودت دادند با مواجب کافی، که منتظر دخول به ایران بار دیگر گردد. و چون مشارالیه نزدیك به سرحدات روس بودنمی‌توانستند در دفع‌او عذری بیاورند، ولی سالار را در سرحدات عثمانی گذاشته‌اند که در دفع او متعذر به‌این بهانه گردند که سوق لشکر به کرمانشاه و غیره اسباب اعتراض و وحشت عثمانیان می‌شود. و لهذا مقاصدی را که از محمد علی میرزا داشتند به‌دست سالار خبیث انجام‌دهند. وخلاصه آنکه، شدآنچه‌شد، واین همه شکستها به استقلال ایران وارد آمد، و در وضع داخلی وسکون دسایس و انتریگها هم تغییری حاصل نشد، وضع همان است که‌بود. چوب‌را ایران‌گول‌راانگلیس‌پلورا روس خورد والسلام. ازمطالبی‌که خیلی خیلی بالخصوص جالب تأسف و غصهٔ مخلص گردیده، آن است که دراین اواخر بعد از سالها زحمات و تکامل و در نتیجهٔ مجاهدهٔ جمعی کثیر، معارف تبریز و کلیتاً ایران رونقی گرفته بود و مخصوصاً در تبریز مدارس جدیده رو به ترقی‌نهاده بود، و حتی نزدیك به انتاج نتایج شده بود، و از آنجمله قریب ۲۵ باب مدرسهٔ ابتدائی‌ومتوسط به‌اصول‌جدیددائر بود، که بیشتر از سه هزار نفر اطفال در آنها تحصیل می‌کرد و مخصوصاً مدرسهٔ سعادت که قریب پانصد طلاب داشت و خیلی درعلوم ترقی کرده بود. بعد از حادثهٔ اخیرتبریز و استیلای روسها و صمدخان علاوه برآنکه همهٔ آن مکاتب و مدارس متروك و موقوف و تبدیل به مکاتب اصول قدیمه در مساجد ــ که بسیار بی‌معنی است ــ شده و نور علم‌کاملا منطفی گردیده، ومدرسهٔ سعادت به‌دست سپاهیان روس تخریب واشغال وهم الآن سالداتها در آنجا می‌نشینند، و در زمستان نیمکتهای مدرسه را به‌جای‌چوب سوزانیدند، علاوه بر اینها روسها بعد از این واقعات علاوه بر مکتب دولتی سابقشان که در

تبریز داشتند و هیچ محل رغبت نبود، یك مدرسهٔ مجانی به عنوان مدرسهٔ ایتام بنا کردند که مقصودشان استفاده از انسداد مدارس ملیه، و نشر زبان و نفوذ خودشان است. در این اواخر که خبر قصد محمد علی میرزا بر عودت از ایران و اظهارات روس و انگلیس به او، به تبریز رسیده بود، مردم باطناً خوشحال شده بودند، ولی ظاهراً قدرت نفس کشیدن نداشتند. صمدخان به تحریك روسها، اهالی شهر و محترمین و تجار و اصناف را اجبار کرده که جمع شوند و کاغذ مهر کنند که ما محمدعلی شاه را می‌خواهیم. و آنها را جبراً به تلگرافخانه فرستاده بود که با مشهد و سایر بلاد مخابرهٔ تلگرافی بکنند در این باب، و صدا به صدای هم داده محمد علی را به سلطنت بخواهند. و اینك دیده می‌شود که ولایاتی که مهمترین مراکز مشروطیت ایران بودند؛ چون تبریز و مشهد، بطور اجبار روسها، بطور غیر مستقیم مرکز استبداد نمودار شده و به اعادهٔ شاه مخلوع می‌کوشند. باری حقیقت این است که خیلی انسان دلتنگ می‌شود و ازدنیا و اهل ظالم و منافق آن نجات می‌طلبد، و بدین شعر خیام بی اختیار مترنم می‌گردد:

در دائرهٔ وجود دیر آمده‌ایم
وز پایهٔ برترین به زیر آمده‌ایم
چون عمر نه برمراد ما می‌گذرد
ایکاش سرآمدی که سیر آمده‌ایم[۲]

می‌خواهم با دعای توفیقات عالی ختم مقال کنم، ولی دو فقره عرض خصوصی مختصر باقی است که آنها را نیز به عرض رسانیده تصدیع کم و قصه کوتاه می‌کنم. یکی آنکه در شمارهٔ مورخهٔ ۲۹ مارچ از روزنامهٔ انگلیسی Near East

۲. در اصل انگلیسی از اینجا تا آخر نامه حذف شده است.

ملاحظه شد که یك مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در لندن در کار تأسیس شدن است و چون احتمال دادم که بعضی معلمین از زبان فارسی و عربی و یا ترکی بدانجا لازم افتد، لهذا لازم دانستم که یادآوری کنم که عده‌ای از ایرانیان آواره که بعضی از ادبا، و فضلا، نیز می‌باشند، در این‌جا مأوا گزیده و از جور دشمن از لانه و آشیانهٔ خود سرگردان افتاده‌اند ، حاضر ادای این نوع خدمات هستند. و بدین واسطه نیز برای امکان زندگی و رفع احتیاج آنها وسیله و خدمتی گردد. و حتی خود مخلص نیز حاضرم اگر خدمتی درآن‌جاها پیدا شود و کاری‌که اسباب معیشت تواند شد میسر گردد، ادا نمایم. وبه‌همه حال خواه برای‌خودوخواه برای سایر آوارگان ایرانی کاری بدست آید، مرهون شکرانه و منت‌دار الطاف آن دوست مکرم خواهیم بود.

مطلب دوم آنکه دوست و رفیق مخلص میرزا محمد علیخان که با هم چهار سال پیش حضور عالی بودیم مدت مدید است‌که رساله‌ای درتاریخ واحصاء مطبوعات ایران و جرائد از ابتدای ظهور تا امروز تألیف و جمع معلومات زیاد در آن خصوص کرده، و مدتها بود که خیال طبع آن‌را داشت و میسر نمی‌شد، تا آنکه رسالهٔ احصائیهٔ جناب مستر رابینو در خصوص جرائد ایران در رشت منتشرگردید. ولی بعد از مراجعت به رسالهٔ مزبوره و مقایسهٔ آن‌دو باز مکشوف گردید که مال جناب میرزا محمد علیخان به‌مراتب کاملتر و جامع‌تر است و علاوه برآنکه قریب هفتاد روزنامه بیشتر از مال مستر رابینو دارد، معلومات زیادی هم در خصوص هریك از جراید داراست، و همچنین در خصوص تاریخ مطبعه و مطبوعات و ظهور طبع و همچنین تاریخ نشریات منبهة که در حرکت و نهضت اخیر تأثیر داشته، تفصیلات می‌دهد. خلاصه آنکه رسالهٔ جامعی است و چون

اینجا امکان طبع آن نیست، لهذا خواستم عرض کنم که اگر در آنجا از اوقاف مرحوم مستر گیب و یا مخارج یکی از مؤسسات دیگر که به‌این قبیل امور اعتنا دارند، طبع و نشر این رساله میسر گردد مشارالیه حاضر است که نسخه را حضور عالی یا هرجا که ارائه شود ارسال دارد، تا ملاحظه نمایند اگر قابل است به طبع رسد والا فلا.

دیگر عرض مهمی ندارم و عریضه را بادعیهٔ خالصانه برمزید سعادت وجود مسعود عالی و تقدیم حسیات صمیمیهٔ اخلاصمندانه ختم می‌کنم و مخصوصاً مستدعیم گاهی در اوقات فراغ چند سطری بنویسید از اوضاع جاریه، و یادی از مخلص حقیقی بفرمائید. حضور سرکار خانم سلام و عرض احترام دارم.

باقی السلام والاخلاص
مخلص صمیمی قدیمی
س. ح. تقی‌زاده

نامهٔ شمارهٔ ۱۸

دهمین نامه مورخ ۱۶ جولای ۱۹۱۲ از نویسندهٔ شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴ و ۱۷

دوست عزیز محترم مکرما، بعد از تقدیم سلام خالصانه عرض می‌شود، مدتی شد که به‌تقدیم عریضه‌ای خدمت آن دوست محترم موفق نگشتم. امیدوارم انشاءالله در سلامت و عافیت هستید. می‌خواستم که رسالهٔ جناب آقا میرزا محمدعلی‌خان در خصوص مطبوعات ایران که لطفاً وعدهٔ طبع و نشر آن‌را داده‌اید، پاک‌نویسی شود تا بامکتوب خودم دریک‌جا آن‌را تقدیم دارم. افسوس دارم که به واسطهٔ بعضی پیش‌آمدها و اشتغالات پاک‌نویسی یك نسخه از آن برای طبع تمام نشد و شاید تا ده روز یا دو هفتهٔ دیگر تمام

شود. لهذا به عرض این چند سطر عجالتاً مبادرت نمودم[۱].
یکی از دوستان تبریزی به‌دست‌آوردن اسناد زیادی در خصوص انتریگها و دسایس روسیان و مرابطه‌شان با صمدخان شجاع‌الدوله ـ که حالا متصرف تبریز است ـ موفق شده و متأسفانه اغلب آن اسناد را هنگام فرار از تبریز در آنجا مخفی کرده و در دست نیست، فقط یك فقره مکتوب صمدخان که‌در آن از تحریکات قونسول ذکری‌هست در تبریز عکس برداشته شده و یك نسخه فقط از آن عکس در این‌جا پیش مشارالیه موجود بود، که گرفتم ولفاً خدمت جنابعالی ارسال می‌دارم. شاید بدرد بخورد. دوست مذکور من مدعی است که نسخهٔ مکتوب خود قونسول روس را به صمدخان، نیز دارد، که در اثنای محاصرهٔ تبریز ازطرف او همه روزه اخبار طهران و همه‌جا را باوضع کار محمدعلی میرزا و اتباعش و اوضاع حکومت طهران و اردوی مشروطه‌طلبان، و هم دستورالعملهای لازمه را به مشارالیه یعنی صمدخان در باسمنج که مقر اردو و اقامت او بود، و دهی است در دوفرسخی تبریز، می‌رسانید. و مخصوصاً مراودهٔ دائمی میان قریهٔ نعمت‌آباد که صیفیه و ییلاق قونسول است و باسمنج که نیم‌فرسخ بلکه کمتر مسافة دارند، دائماً جاری بود. و می‌گویند صمدخان اغلب اموال و غنائم خود را با منهوبات و اندوختهٔ خود، در نعمت‌آباد گذاشته و جمع کرده که تحت حمایت قشون روس باشد. باری این مکتوب که عکس آن‌را ملاحظه می‌فرمائید از طرف صمدخان مراغه‌ای شجاع‌الدوله محاصره کنندهٔ تبریز در سال‌گذشته، در همان اوقات به سید احمدخان نامی که نماینده وجاسوس سری محمدعلی میرزا در تبریز بود، نوشته شده. این سید احمدخان در زمان عودت محمدعلی از فرنگ به‌استرآباد

۱. در اصل انگلیسی از اول نامه تا اینجا حذف شده است.

از فرنگستان از طرف محمدعلی مأمور به آمدن تبریز شد، و خودش از مقربین محمدعلی بود و مأموریتش در تبریز نمایندگی سری و واسطهٔ مخابرات محمدعلی بود با مستبدین، و کار کردن برای ارتجاع و مخابرهٔ صمدخان با محمدعلی نیز به‌توسط او بود. و این شخص بعدها گرفتار شد از طرف مشروطه طلبان.

زکریا تاجرباشی که در مکتوب اسم برده شده از مأمورین قونسولخانهٔ روس در تبریز است، که خودشان آگنت agent و در ایران تاجرباشی گویند، و هر دولت خارجه یك تاجرباشی دارد که مستخدم قونسولخانه است. حاجی فرج صراف نیز از اتباع معروف روس است و بزرگترین تاجر تبعهٔ روس است که با قونسولخانه روابط دائمی و نزدیك دارد و اغلب کارهای روسها در تبریز به‌توسط او اجرا می‌شود[۲].

شنیدم آقای حسینقلی‌خان نواب در لندن تشریف دارند و کسالتی دارند، نمی‌دانم صحت دارد یا نه. از بابت توهینی که بر ایشان وارد آمد خیلی متأثرم. البته حقایق احوال ایران کاملا خدمت ایشان است. آقای وحیدالملك نیز در فرنگ است، ولی نمی‌دانم در چه نقطه تشریف دارند. سلام حضرتعالی را با عذر تأخیر جواب به مستر ولیامز مخبر مورننگ پست رسانیدم. کتابهای آبی و سایر رسائل که لطفاً ارسال فرموده‌اید همه رسیده و خیلی امتنان از مرحمت عالی دارم. امروزها شنیدم یك کتاب آبی تازه نیز نشر شده، و در آن از وقایع تبریز در اوایل این سال و راجع به شهادت ثقة‌الاسلام مرحوم شرحی مذکور است[۳].

چند روز پیش یعنی قریب دو سه هفته است که

---

۲. در اصل انگلیسی از اینجا به‌بعد حذف شده است.
۳. پایان قسمت حذف شده.

برحسب خواهش دوستان پاریس ، ترجمهٔ حال‌مرحوم ثقة‌الاسلام را بقدری که می‌دانستم برای روزنامهٔ Revue du Monde Musulman منتشر در پاریس نوشتم، که با عکس آن‌مرحوم‌در شمارهٔ اخیرش بنا بود منتشر شود. نمی‌دانم به‌نظر سرکار عالی‌رسیده‌یانه. خواهشمندم‌سلام مخلص را به‌دوستان‌وخصوصاً جناب‌مستر‌لنچ وسایرین ابلاغ فرمائید. هروقت خبر‌مهم‌وچیز تازه‌ای‌نسبت به‌ایران‌درجرائد باشد، مستدعیم مخلص رانیز مطلع فرمائید که اینجا خبر ایران خیلی کمتر به‌جرائدمی‌رسد. از میجراستوکس از «سمله» مکتوبی داشتم. باز نسبت به‌ایران دلسوزی نموده و نوشته است که کارش در آنجا نیز راجع به شعبهٔ کار ایران است.

روسها روزنامهٔ فارسیی به‌اسم «فکر» به توسط یك نفر ارمنی در تبریز نشر می‌کنند، که اعمال روس را در ایران مدح می‌کند و از مشروطه مذمت می‌نماید، و معروف است که محرمانه ماهی دویست تومان برای ادارهٔ آن می‌دهند. اگر از نسخه‌های آن را طالب باشید تقدیم می‌کنم[۴]. باقی عرضی ندارم و مکتوب را به تقدیم ادعیهٔ صمیمی و اظهار خلوص ختم می‌کنم.

استانبول
مخلص صمیمی و دعاگوی‌شما
س. ح. تقی‌زاده

۴. در متن اصلی انگلیسی نامه در این جا ختم می‌شده.

نامه‌ای که در جوف شمارهٔ ۱۸ بود

نامهٔ بدون تاریخی که شجاع‌الدوله به‌احمدخان مذکور نوشته است:

جناب فخامت نصاب آقا سید احمدخان کاغذ شما رسید، و دو فقره اعلان فرستاده بودید رسید، ولی از قراری که حاجی فرج‌آقا صراف و آقا زکریا تاجرباشی و قونسول سفارش کرده بود، سالارالدوله شکست عظیم خورده ومعاودت به‌همدان نموده، واعلیحضرت همایونی‌در استرآباد بادوازده‌نفردرقونسولخانه نشسته. دراین‌خصوص به‌شما کاغذ نوشته‌ام. نمی‌دانم رسیده یا نرسیده. امروز جمعه این کاغذ را به‌شما می‌نویسم. به هر شکل و به هر تدبیر است به‌خاك پای مبارك عرض نمایید، به‌هر قسم است و به هر شکل است البته الف البته از راه آستارا که در دست خودمان است، و مأمور آنجا ازطرف من است، خود را به اردبیل برسانند. استعداد همه چیز در آستارا، اگر تشریف بیاورند، حاضر است.

امان است، دخیل هستم، به‌هر قسم است تلگراف کنید بلکه به آستارا، یا از پل خدا آفرین به آذربایجان برسانید. کلیه شاهسون وامینان(؟)[1] حاکم اردبیل ارفع‌سلطان که در مراغه بود، البته هزارالبته به‌هر قسم است بلکه خودشان را به آذربایجان برسانند و الا دیگر کارتمام خواهد شد و دیگر خودتان می‌دانید، زیاد براین چه نویسم که حالی شوید.

۱. در متن اصلی رونوشت، علامت سؤال گذاشته شده است. گویا خود رونویس کننده هم نتوانسته است بخواند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹

نامهٔ یازدهم، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۱۲

از نویسندهٔ شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۱۸

دوست عزیز محترم مکرما، بعد از تقدیم سلام خالصانه و تجدید مراتب ارادت معروض می‌دارد، سابقاً عریضه‌ای محتوی یك فقره عکس مکتوب صمدخان مراغه‌ای معروف به شجاع‌الدوله که دارای اشارات به روابط او با قونسول روس بود، تقدیم حضور عالی کردم و تا حال از وصول آن خبر نگرفتم. یك جلد کتاب سفید وزارت خارجه و دوشماره از جرائد Egypt, Daily Chronicle زیارت‌شده از بابت ارسال آنها تشکر مخصوص می کنم[۱].

از خواندن کتاب سفید[۲] خیلی متأثر شدم بالخاصه‌از تحریف اخبار تبریز و صرف نظر از رحم و مروت انسانی، و حقیقت این‌است‌که ماراتجاوزات روس‌وتعدیات‌مأمورین و قشون او و شقاوت چنگیزانهٔ صمدخان، آنقدر نمی‌سوزاند که پرده‌پوشی و ستر حقایق از طرف قونسول انگلیس و مجهول نگاه داشتن حقایق به عالم متمدن و ظالم نشان دادن ملت بدبخت ایران را در تبریز. بلی وقتی که در کتاب سفید خواندم که قتل اطفال و نسوان را در تبریز از طرف قشون روس انکار کرده، دلم طوری آتش گرفت که از تقریرش عاجزم. در صورتی‌که اگر ملت ما فقیر و عاجز و بی علم و قاصر نبودند و اصول مدافعهٔ قلمی در افکار عامهٔ فرنگ را می‌دانستند ، ناچار اسامی زنان و اطفال مقتول را که بلاشك عده‌شان زیاد است، ثبت و جمع می‌کرد. لکن بیشتر از مظلومیت مادی، مظلومیت معنوی

---

۱. در اصل انگلیسی از اول نامه تا اینجا حذف شده است.

2. Persia No5 (1912): [Cd. 6264]

آنها قابل ترحم است. با وجود این من برای اثبات عدم صحت انکار مطلق جناب مستر شیپلی که plus royaliste que roi شده‌اند چند نفر از اهل و عیال مقتول در دست قزاقهای[۳] روس را ذکر می‌کنم و با قول شرف تأمین می‌کنم که اینها اینطور واقع شده و تمام ساکنین تبریز بلااستثنا آن‌را می‌دانند. یکی اهل بیت و عائلهٔ حاج علی ختائی پسر حاجی اسدالله ختائی مرحوم است، که مشارالیه شخصاً خیلی آدم فقیر و بیطرف و مظلوم و ساکت وقدری علیل‌المزاج بود، و با هیچ کاری از امور سیاسی و مشروطه و مستبد کار نداشت. بسیار بسیارفقیر وساکت و بیطرف بود و ازتجار محترم تبریز بود. خانهٔ بسیار عالی و خوبی که در تبریز قشنگی آن خانه ضرب‌المثل بود، وشاید دوتا نظیر نداشت، در نزدیکی باغ شمال که حالا مقر اردوی روس واقع شده، داشت. دروقعهٔ اخیر یعنی حادثهٔ اواخر دسامبر و اوائل محرم قزاقهای[۳] وحشی روس بدون هیچ جهت و سبب دیوانه‌وار به‌خانه‌ها هجوم و قتل‌عام می‌کردند. به‌خانهٔ او نیز ریخته و چون بیچاره‌ها مفری نیافته‌اند، خودش را با زنش ویك دخترش و پسرش و زن پسرش‌که نوعروس بوده و چند روز بوده تازه عروسی‌کرده بودند ونوکرش و طفل کوچك شش ساله که پسر عموی او بود، و خلاصه نه نفر از آن‌خانه را قتل عام کرده، و خانه را خراب کرده و متصرف شده‌اند، که هنوز هم همهٔ آن خانه‌ها یعنی خانهٔ آن مرحوم و خانه‌های برادرها و عموزاده‌هایش و طایفه‌اش که همه متصل بهم بودند در تصرف قزاقها[۳] است و تخلیه نکرده‌اند و خودشان آواره‌اند. از خانوادهٔ حاجی علی مشارالیه‌مرحوم، فقط یك‌دخترش باقی‌مانده‌که پایش‌مجروح شده بود و حالا پایش را بریده و پای چوبین گذاشته‌اند.

۳. در متن: قازاق‌ها

واقعهٔ خانوادهٔ مشارالیه بسیار دلسوز است و تفصیل زیاد دارد که همه را نوشتن زاید است. دیگر از مقتولین نسوان، اهل و عیال و اولاد برادر حاجی محمد علیخان قراباغی تاجر باشی است، که خودش را با زنش و اهل خانه‌اش روسها کشتند، و زنهای زیادی از خانه‌های محلهٔ مارالان و اهراب و غیره.

اما وحشیگریهای صمدخان شجاع‌الدوله که جلاد روسهاست و آنها اورا به تبریز آورده و حاکم کرده‌اند و بالای در خانه‌اش بیدق روسی زده و اجزاء و اتباع و مأمورین او بر بازوی خودشعار روس arme یعنی عقاب زده‌اند. خیلی خیلی بیشتر از آن است که عشر آن به‌اطلاع حضرتعالی رسیده باشد. علاوه بر شقاوتهای روزانهٔ او از مثلهٔ اعضا و بریدن گوش و دست و پا و غیره، و دار زدن احرار که هرچند روز یکی واقع می‌شود، وگمان می‌کنم دیگر خبرش به جرائد فرنگ نمی‌رسد مگر در موقع قتل یکی از مشاهیر که تلگراف می‌کنند. در اوایل ماه رجب گذشته به‌واسطهٔ حرکات شاهسونها بر ضد روس و نزدیك شدن آنها به تبریز باز در میان اهالی قیل و قالی شده به هیجان آمدند، که ناگاه صمدخان یك روز محض استعمال هراس terreur حکم داد که مشروطه‌طلبان واحرار را گرفتار کنند و در یك روز قریب صد نفر گرفتار کرده قریب هفتاد نفر را به انواع عقوبات و شکنجه‌ها و مثله‌ها سیاست و نسق کرد، که از آن جمله سه چهار نفر با نخ و سوزن دهانشان را دوختند، مثل یك کیسه وقماش، و بعضی را پی بریدند و دو نفر را مهار کرده ــ یعنی دماغشان را سوراخ کرده و ریسمان گذرانده ریسمان را به‌دست فراشها داده‌اند ــ در بازارها گردانده‌اند، و جمعی را دست بریده و بعضی را دوانگشت بریده و اغلب را گوش از بیخ بریده، و یك

نفر حاجی‌ابراهیم خلیل نام از تجار را برای آنکه گفته بوده مشروطه‌خواهد برگشت، قریب هزار چوب به‌پایش زده درحالت مشرف به‌موت تبعید به‌مراغه نموده و درآنجا حبس‌کرده‌است. بعدها تقی‌خان معروف یوزباشی راکه از رؤسای مجاهدین و از مدافعین بزرگ تبریز در چهار سال پیش بود و بعداز ورودصمدخان به‌تبریزدرشهبندرخانهٔ عثمانی متحصن شده و اخیراً نظر به‌اطمینان حاصله بیرون آمده بود، کشته، بعد شکم اورا پاره کرده و خودش را در کوچه از نردبان آویخته و چون روده‌های شکمش بیرون آمده و آویخته شده تا زمین پائین آمده بود، با ریسمانی احشا و امعای او را به‌شکمش بسته بودند که نریزد. همچنین محمد دائی نام از رؤسای مجاهدین را اخیراً گرفتار کرده و بدار زده‌اند. در موقع دارزدن او ریسمان پاره شده و افتاده. باز دارزده‌اند و باز افتاده، و باز آویخته‌اند، باز افتاده تادفعهٔ چهارم‌که خفه‌کرده‌اند. وهمین صمدخان است‌که در اوائل ورودش آقامیرزامحمود سلماسی از علمای ارومی را مثله کرد، بدین طریق که اول زبانش را بریده بعد چشمهایش را زنده‌زنده کنده، بعد دست و پاهایش را بریده، بعد خودش را کشته بود. علاوه براین وقایع اتفاقیه که هرچند روز یکبار تکرار می‌شود، یك نوع عقوبت عجیبی‌از اختراعات خودصمدخان است که تقریباً هرروز بلافاصله اجرا می‌شود. و آن این است که مقصرین سیاسی راآورده ولخت‌کرده و دریك حوض بزرگ پر از آب می‌اندازند و در اطراف وکنارهای آن حوض فراشها و میرغضبان هرکدام چوب درازی در دست، ایستاده و بنا می‌کنند به زدن برسر آن‌شخص بیچاره که از ضرب چوب سرش را داخل در آب می‌کند، نزدیك

می‌شود خفه بشود، و چون سرش را بیرون می‌آورد فوراً چوبها به‌سرش فرود می‌آید و می‌زنند، تا آنقدر که از شدت زدن هی سر را در آب برده و از ترس خفه‌شدن هی بیرون می‌آورد، تا خون از سرش جاری می‌شود، وبالاخره می‌میرد. این عقوبت را به‌حد مشرف به‌موت‌شدن اغلب بطور معتاد اجرا می‌کنند، و گاهی هم به‌همین ترتیب می‌کشند. چنانکه مقدس مراغه‌ای بزرگترین مجتهدین مشروطیت‌طلب مراغه‌رادرسال ۱۳۲۶ هجری‌درشدت‌سرمای زمستان آذربایجان، به‌همین ترتیب شهید کرد. و همین شخص قاتل است که قونسول انگلیس در تبریز او را تقدیس و تحسین می‌کند. اخیراً مشارالیه در تبریز مردم را به‌جبر در مساجد و تلگرافخانه جمع کرده بود که برضد آمدن سپهدار به‌تبریز اعتراض کنند، و اتباع خودش در مساجد نطق برضد مشروطه و سپهدار می‌کردند، و از روس تعریف می‌نمودند، تا بالاخره مردم را مجبور کرد عریضه به‌قونسول روس بدهند، و بعدها قونسول آدم خود را به‌مسجد جامع فرستاده خبرداد که سپهدار خواهد آمد، و صمدخان هم می‌ماند. و برهیچ‌کس زحمتی نخواهد شد، و مردم متفرق شوند، وشدند. همین صمدخان روزنامه‌ای به‌اسم «فکر» بنا کرده‌که صراحتاً از روس و قشون اومدح و ثنا می‌کنند، و مدیر روزنامه یك ارمنی مستبد است و از نوشته‌های آن خون از دل مردم تبریز که اکثریتش در مشروطه‌طلبی و وطن‌پرستی فداکارند، می‌رود، و نمی‌توانند صدا دربیاورند. از صمدخان ذره‌ای ترس ندارند. اگر روسها نباشند در یك روز، بلکه دوسه ساعت اگر چندین صدنفر هم فدا کنند او را طرد می‌کنند. ولی از روس می‌ترسند که رحم برصغیروکبیر نمی‌کند و در

قتل عام massacre محرم گذشته بدون مبالغه بیشتر از صد نفر زن و بچه، و اشخاص بیگناه کشتند. روزنامهٔ «فکر» در شمارهٔ اخیر خود می‌نویسد که: «از تفضلات الهی و توجهات حضرت حجت عجل‌الله فرجه، امپراطور دولت بهیهٔ روسیه در حق ما اهالی رئوف و مهربان است وقشون ظفرنمون او احیاء اسلام می‌فرمایند.» حالا ملاحظه فرمائید که اهالی مسلمان تبریز وقتی‌که این جمله را می‌خوانند و نمی‌توانندکاری بکنند، حسیاتش چقدر مجروح می‌شود، که می‌بینند علناً به‌دین و مذهب او تحقیر و به حسیات وطن‌پرستی‌اش استهزاء می‌کنند. در زبان خود و در شهر و مملکت خود آن‌را طبع و نشر می‌نمایند.

باری زیاده از این دردسر نمی‌دهم. شنیدم مستر شوستر کتابی منتشر کرده و در جرائد خیلی تعریف کرده‌اند. خیلی مشعوف شدم.

چند روز پیش جناب آقامیرزامحمدعلیخان تربیت رسالهٔ معهوده را در تاریخ مطبوعات ایران و فهرست جرائد ارسال خدمت‌کرده است. در صورت قراردادن بر طبع‌آن مشارالیه امیدواراست‌که نمونه‌های طبع مسوده‌ها را برای تصحیح و اصلاح پیش خود او ارسال دارند از مطبعه، که به‌دقت تصحیح کنند. خصوصاً دوسه‌فقره معلومات تازهٔ مهم بعد از ارسال آن بدست آورده‌اند، ودر یکی دوجابه‌سهو مندرجات رسالهٔ مرسوله برخورده‌اند. در صورت عدم امکان ارسال نمونه‌ها باید اطلاع داده شود تا آنها را کتباً بنویسند و حالی کنند. ــ اگرچه قدری‌مشکل است ــ به‌هرحال منتظر هستندکه در خصوص کیفیت‌طبع رساله و خصوصاً وصول آن به‌دست حضرتعالی زودتر اطلاع بدهید. و آنچه در خصوص نواقص یا تنقیدات

رسالهٔ مزبوره به‌نظر عالی بیاید لطفاً مرقوم دارید.
مستدعیم در رقیمهٔ جوابیه وصول مکتوب سابق مرا نیز که حاوی عکس مکتوب صمدخان شجاع‌الدوله بوده، اخبار فرمائید که نگران نباشم.
اخیراً جمعی از فراریان ایران نیز به‌اسلامبول آمده‌اند؛ مانند میرزامحمودخان اشرف‌زاده مدیر جریدهٔ «فروردین» در ارومی که قونسول روس او را گرفتار کرده و به‌ضرب شلاق و تازیانه شکنجه‌اش نموده بود، که سابقاً شرح آن‌را درجریدهٔ «ترجمان حقیقت[۴]» حضور عالی فرستادم. دیگر برادر آقامیرزامحمدعلیخان که نه‌ماه تمام در زیرزمین تاریکی مخفی و متواری بود، وهمواره تحت خطر بود و خیلی نگرانی از طرف او داشتیم، پریروز وارد اسلامبول شد. با تبدیل لباس فرار کرده، و اکنون بقدر صد نفر بیشتر که ده پانزده نفرش از رؤساست از احرار تبریز و خوی و سلماس و ارومی و رشت اینجا هستند[۵]. از مجاهدات حضرتعالی در جرائد و مطبوعات، همه از جان ودل متشکرند[۶]. ازسیاحت «سازانوف» به‌لندن می‌ترسیم[۵]. باقی‌السلام والاخلاص والدعا.

ارادتمند صمیمی
س. ح. تقی‌زاده[۶]

---

۴. ترجمهٔ شرح مذکور ذیل شمارهٔ ۸ صفحهٔ ۱۱۵ آمده است.
۵. در اصل انگلیسی از اینجا به‌بعد حذف شده است.
۶. پایان قسمت حذف شده.

نامهٔ شمارهٔ ۲۵

دوازدهمین نامه، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۲
از نویسندهٔ شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۱۸ و ۱۹

دوست عزیز محترم مکرما، رقیمه‌های محترمهٔ مورخهٔ ۸ ایلول و ۱۲ ایلول زیارت و اسباب مسرت شد. شرح احوال وسیر شهداء تبریز راخواسته بودید. بقدر مقدور آنچه توانستم تحریر کرده با مختصری از سایر احوالات تبریز لفاً می‌فرستم. مخلص در ماه شباط و مارت و نیسان امسال مکاتیب مفصله و مشروحهٔ چندی درخصوص اوضاع تبریز و رشت به‌پاریس به‌جناب شیخ‌محمدخان نوشتم، و خواهش‌کرده بودم‌سواد آنهارا‌حضور حضرت‌تعالی بفرستد. چون در آن مکاتیب خیلی معلومات مشروحه بود، خصوصاً از بابت شهدای تبریز و غیره، لهذا اگر چنانکه به‌جنابعالی رسیده مناسب است که علاوه بر تفصیلی که حالا می‌فرستم به‌آنها نیز رجوع فرمائید. شاید معلومات زیادتری در آنها باشد. و اگر نرسیده، خواهش دارم مخصوصاً سواد آنها را از جناب شیخ‌محمدخان بخواهید، که کاملا به‌شما بفرستد، که البته آنها در موقع خود نوشته شده و جامع‌تر است. از بابت کتاب مستر شوستر که مرحمت فرموده بودید تشکر مخصوص می‌کنم. یك نسخه هم کتاب (رسملی کتاب) یعنی جنگ ماهانه از این پست با یك نسخه از سبیل‌الرشاد که جریدهٔ دینی است در اتحاد اسلام، تقدیم کردم. در صددم که بعضی از عکسهای شهدا را نیز که به‌لندن نرسیده برای حضرت‌تعالی تحصیل کرده و بفرستم.

از بابت مقدرات ایران، امروزها خیلی نگرانی

حاصل است، که ملاقات بالمورال[1] چه نتیجه می‌دهد، وچون جراید اینجا چیزی نمی‌نویسند نگرانی رفع نمی‌شود. مخصوصاً مستدعیم در صورت امکان بعضی از قطعات جراید cuttings در این خصوص مرحمت فرمائید که از جریان امور بی‌خبر نمانیم. شنیدم یك نفر از تبریز تحت امضای «فیروزخان» به‌روزنامهٔ شرق قریب Near East مقالات مضره می‌نویسد. گمان می‌کنم این شخص ایرانی نباشد و از روسها یا بعضی ارامنهٔ روسی وغیره باشد. به‌هرحال اگر بعضی چیزهای مضر از این قبیل در جراید آنجا ظاهر شود، مخلص حاضرم که جواب شافی بدهم، و برای جراید انگلستان بنویسم، تا ترجمه و نشر فرمایند، به‌شرط آنکه اصل مقالهٔ فاسده را بتوانم ببینم. مقالهٔ فیروزخان را ندیده‌ام، فقط شنیده‌ام.

درمقالهٔ مستر تورنر[2] در منچستر گاردیان دیدم که نوشته، اگر فدائیان رئیس و سرکردهٔ قابلی داشتند، قونسولخانهٔ روس را می‌گرفتند. لازم می‌دانم که عرض کنم که مجاهدین ابداً نخواسته‌اند به‌قونسولخانه تعرض کنند، و هرگز خیال تصرف آنجا از خاطرشان نگذشته، والا در ظرف چند ساعت می‌گرفتند. زیرا که قونسولخانه از اردوی روسی منفصل بود، بلکه بالعکس خود مجاهدین قونسولخانهٔ روس را حفظ کردند.

جمعی از مشروطه‌طلبان از ابتدای امسال متعاقب حادثه به شهبندرخانهٔ عثمانی متحصن شده بودند و تاحال درآنجا بی‌تکلیف مانده‌اند. بعد ازرسیدن سپهدار به‌تبریز گویا قرارداده‌اند آنها را هم از مملکت تبعید کنند. از آقای حسینقلی‌خان نواب دیگر مدتی است خبری ندارم،

1. Balmoral
2. Turner

مکتوبی نوشتم جواب نیامد.

در خصوص رسالهٔ آقامیرزامحمدعلی‌خان تربیت دربارهٔ جرائد ایران و مطبوعات فارسی، مرقوم بود که درکمبریج است. نمی‌دانم به‌دست خود حضرتعالی رسیدیا نه. چنانکه‌سابقاً عرض‌کردم درموقع طبع، بعضی معلومات جدیدالتحصیل می‌خواهند که اضافه کنند. خوب است یا نمونه‌های طبع را از مطبعه بفرستند تا تصحیح و اصلاح شود و یا در صورت عدم امکان مرقوم شود که کتباً مواقع علاوه و اصلاحات لازمه مشروحاً نوشته شود، و به‌هرحال اگر وصول آن‌را به‌نظر عالی بنویسید ممنون خواهد شد.

باقی عجالتاً عرض مهمی ندارم، وعریضه را بادعای توفیقات عالی ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

شرحی که همراه نامه بود

تراجم احوال زیر، همراه عکسهائی بود که من در جزوهٔ خود به‌نام «حکومت وحشت‌روسها درتبریز» در اکتبر ۱۹۱۲ چاپ کرده‌ام. این جزوه که‌شامل «عکسها و شرح کوتاهی از حوادث دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویهٔ ۱۹۱۲» بود به‌وسیلهٔ شرکت آقایان تایلر، گارنت وایوانس در منچستر[1] چاپ و نشر شد. به‌منظور توصیف عکسها آنها را با حروف A.B.C مشخص کرده‌اند. همین حروف به‌وسیلهٔ نویسندهٔ شرح احوال استفاده شده است.

A

میرزا علی ناطق معروف ویجویه‌ای یا ورجلی یا ورجلو

اختلاف قرائت ناشی از این است که دریك عکس او را با حرفتش که ناطق مشهور بود معرفی کرده‌اند، و در عکس دیگر با محل اقامتش که «ویجویه» یا «ورجی» باشد، که یکی از محلات معروف تبریز است که در طرف غربی تبریز واقع است ــ رجوع کنید به‌خریطهٔ انقلاب تبریز که در کتاب خود حضرتعالی طبع شده ــ و چون اسامی محلات در تلفظ اهالی ترکی‌زبان شهر فرق دارد باآنچه درکتابت فارسی نوشته می‌شود، اغلب شاید التباس واقع می‌شود. مثل محلهٔ «خیابان» که در تلفظ اهل شهر «خیاوان» گویند، و محلهٔ «حکم‌آباد» که در تلفظ «حکم‌آوار» گویند، ومحلهٔ «دوه‌چی» که درکتابت بعضی اوقات «شتربان» می‌نویسند، و محلهٔ «مهادمهین» که اهالی تبریز «میارمیار» گویند، و فقط، درکتابت صحیح نوشته می‌شود. همچنین محلهٔ «ویجویه» که

1. Taylor, Garnett Evans and Co.

مانحن‌فیه است، در فارسی وکتابت آنطور نوشته می‌شود، ولی در تلفظ اهل شهر «ورجی» گویند که اهل آن محله و منسوبین بدان‌را در تلفظ «ورجلی» یا «ورجلو» به‌ترکی آذربایجانی گفته و درکتابت رسمی «ویجویه‌ای» نویسند. واین فقرهٔ نسبت‌دادن به‌محلات درتبریز خیلی شایع است. چنانکه بعضی از وکلای تبریز در مجلس ملی نیز به‌همان عنوانات مانند جناب نوبری و آقای خیابانی و غیره مشهور بودند.

میرزاعلی شهید مرحوم تقریباً چهل سال داشت، و یکی از درجهٔ اول ناطقین تبریز، و بلکه یگانه بود. بسیار آدم وطن‌پرست صحیح بااخلاق، فداکار و مشروطه‌طلب بود، و خیلی بانفوذ و محبوب‌القلوب درمیان مردم بود. مشارالیه پسر یکی از علما و مجتهدین بزرگ تبریز بوده و خود نیز از علمای درجهٔ دویم و واعظین بود. ابتدای ایام و عمر خود را صرف تحصیلات ملائی کرده و بعدها واعظ شده بود. از ابتدای ظهور مشروطیت داخل در این‌کار شد و بسیار مجاهده نمود و در این شش سال‌گذشته کاری غیر ازاین نداشت. شب و روز دراعلاء کلمهٔ مشروطیت، غیور و ساعی بود و در شدت و رخاء و آسایش و انقلاب، پایدار و مستقیم بود. در عهد مشروطیت ثانی به‌وکالت در انجمن بلدیه Conseille Municipal منتخب و عضو شد. در مشروطهٔ اول به‌واسطهٔ‌مجاهدات‌فداکارانه‌اش بسیار طرف عداوت شدید مستبدین، مانند میرهاشم و حاجی‌میرزاحسن و غیرهما از مؤسسین انجمن اسلامیهٔ مفسده‌گشته، وصدمات بسیار دیده بود. مشارالیه در این دوسه سال اخیر ناطق یگانهٔ تبریز و واعظ مشروطیت بود. یکی از احرار تبریز که بامشارالیه بسیار نزدیك و دوست صمیمی بود، نقل می‌کند: که در آخرین ملاقاتش با وی در اوائل محرم‌گذشته در اثنای

مقاتلهٔ روسها مرحوم مشارالیه اظهار نموده بودکه حس می‌کنم‌که قطعاً مرا خواهند کشت و هیچ فکری ندارم جز آنکه، چون از مال دنیا هیچ‌چیز ندارم از بابت اولاد صغارم نگرانم، و می‌گویند واقعاً بعداز شهادت مشارالیه، اولاد صغیرش درنهایت فلاکت و استیصال درکوچه‌ها گدائی و دریوزگی می‌کنند. سه‌چهار طفل صغیر یتیم از دختر و پسردارد. رفیق‌تازه‌وارد ماکه هشت‌ماه بیشتر درزیرزمین متواری بود، و اخیراً موفق به‌فرار و رسیدن به‌اینجا شده و با میرزاعلی مرحوم دوست بوده می‌گوید؛ که بانهایت صعوبت، احرار متواری و مختفی تبریز، قریب سی‌تومان در شش ماه توانسته‌اند به‌اهل و عیال آن مرحوم برسانند، چه‌که علناً دستگیری ازآنها ممکن نیست.

میرزاعلی شهید اهل جنگ نبوده و ابداً در جنگ با روسها دخیل نبوده، فقط گناهش وطن‌پرستی زیاد و حرارت و غیرت فوق‌العاده‌اش بوده وبس، که او را روسها گرفتار کرده در «قوم‌باغی» ـ که حصار بزرگی در شمال غربی شهر است و مال یکی از علما و سادات معروف است که روسها همهٔ آن حوالی و محلات را سرتاسر تخریب و ضبط و تصرف‌کرده‌اند ـ او را بدار زدند.

میرزاعلی مرحوم مسلك سیاسی دمکرات داشت و از مشروطه‌طلبان و وطن‌پرستان خلص جدی بیغرض بود، و هم متدین و مقدس بود. به‌روایت بعضی از محبوسین در محبس صمدخان قرآن می‌خواند. مشارالیه را شخصاً می‌شناختم و دوست بودیم.

حاجی صمد خیاط از مجاهدین محلهٔ ویجویه و راسته کوچه، سنش قریب چهل‌وپنج. در انقلاب تبریز سنهٔ ۱۳۲۶ هجری و قیام ستارخان از رؤسای مجاهدین بوده و

خوب خدمت کرده، لکن بعداز اعادهٔ مشروطیت در این سه سال اخیر مداخله به‌امور سیاسی نداشته و مجاهد و جنگی و مسلح نبوده، مشغول صنعت خود یعنی خیاطی بود، و اغلب متعهد لباس نظامی برای حکومت بود. مشارالیه را صمدخان ملعون گرفتار کرده و به‌روسها داده که در «قوم باغی» او را دار زدند.

مشهدی حاجی‌خان ویجویه‌ای، اختلاف قرائت ناشی از این است که ابتدا اهل تجارت و کسب بود و به‌عنوان مشهدی حاجی معروف بود. بعداز انقلاب که در خدمات دولتی داخل‌شد، علی‌الرسم، مشهدی‌حاجی‌خان یا حاجی‌خان خوانده شد. اما نسبت قفقازی صحیح نیست. یعنی مشارالیه اصلا ایرانی و اهل تبریز است، ولی در بادکوبه تجارت داشت‌و در اوایل مشروطیت به‌ایران‌آمده بعدداخل مجاهدین شد. لهذا گاهی به‌عنوان قفقازی نامیده می‌شد، و این یك نکتهٔ عمومی مهمی است‌که باید ملتفت شد. یعنی در ایام انقلاب تبریز در زمان محمدعلی‌میرزا عدهٔ کثیری از مجاهدین در معیت ستارخان بودند که آنها را قفقازی می‌گفتند، و جهتش این بودکه از ایرانیان قفقازیه، یعنی از اشخاصی که به‌قفقاز و تفلیس و بادکوبه برای کسب، همه‌ساله تردد دارند، بودند. و چون لباس جنگی این دسته مختصر فرقی از مجاهدین دیگر محلی تبریز داشت و شبیه به زی لباس قفقاز بود، لهذا در السنه و افواه، آنها به‌این اسم «قفقازی» مسمی شده بودند، برای تمایز از مجاهدین دیگر. و بعدها کم‌کم خیلی از اشخاصی‌که ابداً قفقاز را ندیده و از تبریز بیرون نرفته، هم داخل این دسته شده و به آن زی ولباس ملبس‌شده و باز به‌عنوان مجاهدین‌قفقازی و محمد قفقازی، احمد قفقازی، حسن قفقازی الخ...

موسوم بودند. و درحقیقت ایرانی بودند نه قفقازی، و در میان دستهٔ مجاهدین قفقازی مسلمان در همراهی ستارخان، درصدیك، اهل قفقاز نبود. حتی من شخصاً غیراز دونفر نمی‌دانم. فقط قدری‌گرجی قفقازی بودکه قریب چهل‌ودو نفر آمده بودند و نه‌نفر ازآنها درآخر انقلاب زنده مانده بود،که آنها را مجاهدین قفقازی نمی‌گفتند، بلکه مجاهدین گرجی می‌گفتند. غرض‌آنکه این فقره سهو عمومی بزرگی universel شده و در کلیهٔ مطبوعات فرنگ و تحریرات و مقالات و غیره این سهو عظیم دیده شده، حتی روزنامهٔ تیمس نیز چندین بار از مجاهدین قفقازی تبعهٔ روس سخن رانده ومخبران جرائد فرنگی‌نیزگاهی‌بدین‌خطا افتاده‌اند. زیرا از عموم مردم لفظ «مجاهدین قفقازی» و «فلان قفقازی» و هکذا می‌شنیدند، درصورتی که در تبریز این حقیقت مثل آفتاب روشن است وحتی وقتی لفظ قفقازی به جای لفظ مجاهد و معنی آن، در تبریز استعمال می‌شد. و همین است جهت اینکه‌این لقب«قفقازی» بعداز انقلاب‌نیز در روی‌اشخاص مجاهدین آن‌دسته و آن فوج ماند، و محتمل است‌اسباب یك خطای تاریخی مورخین‌گردد. باری مشهدی حاجی مرحوم‌هم اهل تبریز و تبعهٔ ایران بود و از دستهٔ مجاهدین قفقازی در زمان انقلاب سال ۱۳۲۶ بود، همچنانکه سایر مجاهدین قفقازی نیز تبعهٔ ایران بودند.

مشهدی حاجی مرحوم قریب ۳۵ سال داشت. از رؤسای مجاهدین انقلاب ۱۳۲۶ هجری بود و بعداز انقلاب کمیسر نظمیه، یعنی کدخدای محله شده بود. اوایل در بادکوبه تجارت داشت. اینجانب خود او را در سنهٔ ۱۳۲۴ هجری پیش‌از اعلان مشروطیت در عهد مظفرالدین‌شاه، هنگام سفر خودم به‌طهران، در بادکوبه دیدم که مشغول کاسبی بود و در فرقهٔ «اجتماعیون عامیون مجاهد ایران» در

بادکوبه، عضو بود. مشارالیه بسیار غیور و رشید بود. در حادثهٔ اخیر یعنی تجاوز روسها در اوائل محرم امسال با روسها مدافعه و جنگ کرد، و معروف است که بعداز متفرق‌شدن و کشته‌شدن همراهانش، تنها مانده و به‌تنهائی چهارنفر از قشون روسها را کشته بود. اخلاق مشارالیه را نمی‌توان کاملا تحسین کرد، ولی بالنسبه بهتر و تمیزتر بود، و می‌گویند بعداز وفاتش از خانهٔ او جز قدری آرد و اشیاء جزئی چیزی درنیامد، و معلوم شد فقیر بود.

مشهدی شکور خرازی عموی مشهدی حاجی سابق‌الذکر بود. اختلاف قرائت ناشی از این است که در زبان عوام «شکور» را «شکر» نیز گویند. ولی اسم «کربلائی شفیع» صحت ندارد و کسی به‌این اسم نبوده. تقریباً چهل و پنج سال داشت. آدم فقیر بیطرف کاسب بود، و خیلی آدم صحیح درستکار با اخلاق بود. مشارالیه جنگی و اهل‌جنگ نبوده و هیچ گناهی و دخالتی در هیچ کار نداشت. معروف هم نبود. طرف توجه و طرف نظر نبود و معلوم نیست هیچ، که او را به‌چه‌عنوان کشتند. فقط وطن‌پرست ومشروطه‌طلب و دمکرات و اهل کسب و ساکت وصلح‌پرور بود.

B

حسن پسر کربلائی‌علی‌موسیو برادر «قدیر» ــ نمرهٔ ۷، ــ که هردو پسران علی موسیو بودند. در اختلاف قرائت، میرزا علی ویجویه‌ای صحیح نیست و موسیو زاده هم تعبیر به معنی است، یعنی پسر علی موسیو. و الا به این اسم معروف نبودند. کربلائی علی مرحوم معروف به موسیو از قدمای آزادی‌خواهان و رؤسای مشروطه‌طلبان قدیم بود. مدتها در اسلامبول بوده، و بعدها به تبریز آمده

کارخانهٔ چینی‌سازی دایر کرد. چه که پسر بزرگش «حاجی» در مکتب چینی سازی «یلدیز» در اسلامبول که از تأسیسات سلطان حمید بود، با دو نفر طفل ایرانی دیگر تحصیل علم چینی‌سازی کرده بود. مدتها کارخانه‌اش در تبریز دایر بود. بعد از مشروطیت کربلائی علی موسیو از بهادران مشروطیت‌شد héros، ودر ایام انقلاب رئیس کل وریش‌سفید مجاهدین تبریز بود. اگرچه خود اهل سلاح و جنگی نبود، اما در واقع پیر مجاهدین بود و نفوذ عظیم درجهٔ اول در میان ایشان داشت و بعد از ستارخان و باقرخان درجهٔ سیم تسلط ظاهری داشت، و بسیار طرف عداوت روسها بود. بسیار جسور و فداکار و مدیر و مدبر بود، و از مدیران انقلاب در آذربایجان محسوب می‌شود. مشارالیه تفصیل و حکایت و ترجمهٔ حال بسیار مشروح و مفصل دارد. در سنهٔ ۱۳۲۸ هجری وفات کرد و چهار پسر کوچك داشت که بزرگترین آنها مسمی به «حاجی» که بعدها حاجی‌خان نامیده می‌شد. از رؤسای مجاهدین و معاونین ستارخان بود، و قریب ۲۵ الی ۲۸ سال دارد، که بعدها کدخدای محلهٔ نوبر شد و در این واقعه با مجاهدین دیگر از تبریز فرار کرده به اسلامبول آمد، و سه چهار ماه قبل به طهران رفت. به مجرد وصول به طهران روسها به دولت ایران اخطار کرده و دولت اورا گرفته به حبس انداخته و حالا در حبس است. بعد از فرار مشارالیه، سه برادر کوچك او در تبریز می‌مانند. یکی از آنها متواری شده حالا هم معلوم نیست در کجاست. دو نفر دیگر که یکی همین حسن به‌سن ۱۸ سال و دیگری قدیر ـ نمرهٔ ۷ ـ به‌سن ۱۳ یا ۱۴ سالگی، آواره و سرگردان می‌مانند. لابد به‌یکی از اتباع روس پناه می‌برند. او هم دو سه روز در حجره‌اش نگاهداشته بعد ترسیده‌و بیرون کرده. چون در کوچه‌ها آواره‌می‌مانند، خودشان

چون طفل بودند به‌قونسولخانهٔ روس رفته و تسلیم شده و گفته‌اند؛ ما مشروطه‌طلبیم و گناهی غیر از این نداریم، هرچه‌می‌خواهید بکنید. وگمان‌می‌کردند روسهاآنهارا ول می‌کنند. آنها نیز حکم به صلب آن دوطفل داده و با ثقة‌الاسلام مرحوم و سایر پنج نفر شهید روز عاشورا، در میدان مشق‌معروف به«سربازخانه» اعدام وصلب‌شده‌اند، پیش چشم‌مردم‌وپهلوی همدیگر. از مطالب قابل ذکر آنکه این دو طفل و خصوصاً کوچکترشان، یعنی قدیر، منتهای شجاعت و مردانگی در موقع اعدام بخرج داده و نطق نموده، به روسها بد گفته و وطن خود را یاد کرده و در نفس آخر «یشاسون مشروطه! یشاسون ایران!» یعنی‌زنده باد مشروطه و زنده‌باد وطن گفته و برادر کوچکتر، یعنی قدیر خودبا دست خود طناب را به گردن خود انداخته و بهادری بخرج داده. این دو برادر ابداً حمل سلاح نکرده و در جنگ اشتراك نکرده بودند. محض انتقام برادر بزرگشان و بلکه پدرشان که مشروطه‌طلب بودند، اعدام شدند. مادر آنها تا این اواخر آنها را محبوس می‌دانست و از قتلشان مطلع نبود و غذا می‌پخت و برای آنها می‌فرستاد، و بنابر روایت یکی از اقوام ما که او را دیده‌بود خیلی خیلی بیتابی و بی آرامی داشت، و خود را می‌زد و موی می‌کند ومی‌گفت من چطور راحت بنشینم وغذا بخورم وآنها در حبس بی غذا بمانند. بالاخره روزی بیتاب شده یك مرتبه قرارش از کف رفته، به قونسولخانهٔ روس خود را می‌اندازد و ناله می‌کشد؛ که تا کی بچه‌های مرا نگاه خواهید داشت. آن وقت به او گفته‌اند که آنها را روز عاشورا کشته‌اند. حسن برادر بزرگتر، اوایل در جنگ با صمدخان و مستبدین مدافعه کرده بود ولی در جنگ روسها ابداً دخیل نبودند.

ضیاءالعلما، اسمش میرزا ابوالقاسم، به سن سی و پنج سال تقریباً. ازخانواده‌های بزرگ نجیب آذربایجان، و ازعلمای تبریز بود. پسر شمس‌العلمای اسبق، و برادر شمس‌ـ العلمای سابق متحلی به انواع فضائل و کمالات، ومتصف به اخلاق حمیده و دارای علوم و فنون و فضل و کمال، متبحر در علوم قدیمه و شرقیه و دینیه و متتبع در فنون جدیده، نسبت به عالم ایران از فضلای درجهٔ اول بود. زبان فرانسه و روسی را کاملا و قدری انگلیسی میـ دانست. اغلب علوم جدیده از هیئت و جغرافی و غیره به طلاب علوم دینیه تدریس‌می‌کرد. تجدد پرست و مشروطه‌ـ طلب و وطن‌پرست، فاضل، متین، موقر، وزین و کامل بود کتابی موسوم به «سرگذشت فریگات[2]» یامسافرت‌شرق از زبان‌فرانسه ترجمه‌وطبع‌کرده بود. مشارالیه‌مرحوم از ابتدای مشروطیت ایران‌ازپیشروان مشروطیت بوده ودر ۲۹ رجب سنهٔ ۱۳۲۴ هجری از اشخاص پیشقدمی بود که به قونسولخانهٔ انگلیس در تبریز جمع شده و اعلان‌آزادی را در تبریز و امضای مشروطیت را از محمد علی میرزا که ولیعهد بود خواستند. بعدها در این شش سال‌مشروطیت و انقلاب، از ابتدا تا انتها دائماً در امور ملی و خدمات وطنی مجاهده کرد. حتی در انقلاب تبریز و ایام محاصرهٔ سنهٔ ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ هجری با آنکه اهل سلاح نبود، و از محترمین و اعاظم مملکت بود، شخصاً مسلح شده و مدافعه می‌کرد. و در رد هجومهای رحیم‌خان و عین‌الدوله بسیار شجاعت بخرج داد. ولی بعد از اعادهٔ مشروطیت ثانی، دیگرابداً سلاح بدست نگرفت ودرایام انقلاب رئیس عدلیهٔ تبریز بود، که پس از اعادهٔ مشروطیت نیز از طرف دولت به ریاست کل محاکم استیناف برقرار شد و تا وفاتش درآن

۲. Frigate کلمه‌ای است اصلا ایتالیائی به‌معنی نوعی کشتی بادبانی.

کار بود. در دورهٔ مشروطیت اول، روزنامه‌ای فارسی به اسم «اسلامیه» بنا کرد. در این اواخر چندین کتب قانونی و حقوقی از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود و خیال طبع آن را داشت. شخصاً بسیار موقر و معتدل بود. ابداً گمان نمی‌رفت که او را متهم به شورش کنند. در این سه سال اخیر بسیار ساکت و بیطرف بود و rôle actif نداشت. هرگز مداخله‌ای ولو جزئی در حادثهٔ اخیره حتی در انقلاب اخیر نداشت، و لهذا آسوده در خانهٔ خود نشسته بود و ابداً ادنی احتمالی بر تعرض به‌خودش نمی‌داد. عیالش چند روز پیش از این واقعه وفات کرده بود و خودش مشغول ماتم و عزای او بود، که روسها به خانه‌اش ریخته و گرفتار کردند. در موقع اعدام مشارالیه بسیار با جرئت حرکت کرده، و نطقهای خوب بنا بر مشهور در زبان ترکی و روسی کرده بود. ابتدا با سردار قشون روس که در سربازخانه حاضر بوده گفتگو کرده‌و گفته بود مارا به‌چه تقصیر می‌کشید. اگر برای مشروطه طلبی است آیا به حکم محمد علی شاه و از طرف او این کار را می‌کنید؟ و آیا محمدعلی شاه در سرکار است یا نه؟ سردار روسی گفته بود: بلی هست! ضیاءالعلما گفته؛ اگر محمد علی شاه هست ما را پیش او بفرستید. او خود می‌داند با ما آنچه به ما می‌کند بکند. چون قبول نکردند و ضیاءالعلما مأیوس و یقین به مرگ کرد، این شعر را خواند و طناب بگردنش انداختند:

منصوروار گر بکشندم به پای دار
مردانه جان دهم که‌جهان پایدار نیست

ضیاءالعلما را هم مثل سایرین پیش از اعدام خیلی زده بودند و در موقع اعدام بنابه روایت کسی که دیده بود و گفتگویش را شنیده، رویش ورم بزرگی داشت و از یك طرف برآمده بود. ضیاءالعلما اولاد یگانهٔ مادرش بود، و

لهذا بعد از شهادت او می‌گویند مادرش در حالت جنون و حال مرگ است و بسیار بسیار بیتاب است.

محمدقلی‌خان خالوی ضیاءالعلما، تقریباً به سن چهل و پنج یا قدری بیشتر. از قدمای مأمورین دولت و بسیار آدم فقیر و ساکت و بیطرف و غیر معروف بود. کاری به هیچ کار نداشت، اگر چه خیلی مشروطه طلب بود. واقعهٔ قتل او از غرائب است. زیرا چنانکه مستر تورنر نیز اشاره به آن کرده در مقاله‌ای در منچستر گاردیان، مشارالیه سهواً اعدام شده؛ یعنی بدین ترتیب که او از کثرت علاقه و محبتی که به خواهر زادهٔ خود یعنی ضیاءالعلما داشت در موقع بردن ضیاءالعلما به پای دار دنبال او افتاده و اورا در آغوش کشیده می‌گفت؛ نمی‌گذارم به تو زحمت و اذیتی بدهند و شهادت می‌دهم که تو به هیچ کاری دخالت نداشته‌ای. چون به پای دار می‌رسند محمدقلی‌خان بنای التماس و الحاح و جزع و فزع از برای خواهر زادهٔ خود می‌گذارد و استخلاص او را رجا می‌کند، که یکمرتبه خود او را نیز گرفته به دار می‌زنند. در صورتی که او را نگرفته بودند، بلکه به پای خود بدانجا رفته بود و ابداً طرف توجه و سوء ظن کسی نبود. حتی اغلب مردم او را نمی‌شناختند و بسیار از قتل او تعجب کردند. به روایت بعضی از مردم هم مشارالیه را عوضی بر دار کرده‌اند، یعنی او را به جای کریم نام، برادر شیخ سلیم مرحوم که او نیز گرفتار بود و به پای دار برده بودند اعدام کرده و کریم نجات یافته و چون عدهٔ مقتولین را سالداتهای مأمور اجرای حکم شمرده و مطابق حکم هشت نفر یافته، باقی مانده را که کریم باشد رها کرده و رخصت داده‌اند، و بعد معلوم شده که عوض او محمدقلی‌خان را که اتفاقاً درآنجا

به‌خاطر برادرزاده‌اش حاضر بود کشته‌اند، و کریم هم بعدها فرار کرده و مختفی و متواری شد. تا در این اواخر به‌طهران رسید و فوراً حکومت ایران او را گرفتار وحبس نمود. و واقعاً این مسئلهٔ محمدقلی‌خان از غرائب است، که محققاً به‌اشتباه اعدام شده.

صادق‌الملک تقریباً به‌سن سی و هفت سالگی. در مدارس نظامی اسلامبول تحصیلات خود را اکمال کرده و شهادتنامهٔ مصدق داشت. صاحب منصب قابلی بود. بعد از عودت به‌ایران در طهران مستخدم بود. مدتی درکرمان در زمان حکومت علاءالملک در آنجا کارگزار کرمان بود. چندی هم رئیس معارف خوی بود، بعدها در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی منعقده‌درارومی در تحت ریاست محتشم‌السلطنه مأمور ایران، و طاهرپاشا مأمور عثمانی، از سال ۱۳۲۵ هجری تا ۱۳۲۸ مأمور نظامی و عضو بود؛ یعنی اتاماژور. بعد به‌تبریز آمد و شوق به‌معارف وخدمت آن داشت. در «جمعیت نشر معارف آذربایجان» که مخلص تأسیس کرده بودم داخل شده و قریب دوسال خدمت می‌کرد، داوطلبانه و حسبةلله. پارسال به‌انجمن ایالتی آذربایجان از طرف ملت با اکثریت عظیمهٔ سه‌هزار رأی دهنده از مجموع چهار هزار و سیصد رأی‌دهندگان، انتخاب شد. بسیار آدم صحیح و وطن‌پرست و درستکار و با اخلاق و مشروطه‌طلب بود و هم خیلی صلح‌پرور و آرام بود و معتدل. ابداً سلاح بدست نگرفته بود در انقلابات سیاسی و جنگهای داخلی، و هرگز مداخله‌ای در حوادث اخیره نداشت. بسیار آدم ساکت و نجیب و سالم و آرام بود. فقط به‌گناه عضویت انجمن او را اعدام کردند. اسمش میرزا صادق‌خان بود. مسلك دمکرات داشت.

ثقة‌الاسلام مرحوم شهید، اسمش میرزا علی بن حاجی میرزا موسی ثقة‌الاسلام ابن حاجی میرزا شفیع ثقة‌الاسلام. شرح و تفصیل ترجمهٔ حال این فاضل بی‌نظیر و مجتهد تجددپرست و وطن‌دوست را یک کتاب بزرگ لازم است، ولی بهتر آن می‌بینم که حضرتعالی را در این باب رجوع دهم به‌آنچه مخلص در روزنامهٔ عالم اسلامی پاریس Revue du Monde Musulman در نمرهٔ صادره در اوایل تموز ــ جولای ــ در صحیفهٔ ۲۹۴ تا صحیفهٔ ۲۹۹ و هم آنچه یک شخص دیگر که واقف‌تر از من بوده در صحیفهٔ ۳۰۰ و ۳۰۱ از آن شماره نوشته که مفصلا معلومات لازمه را دارد. مخلص آن ترجمهٔ حال را در پانزده صحیفه نوشته و فرستادم، و آقا شیخ محمدخان قزوینی ترجمه کرده به‌جریده داد[3]. فقط اینجا چند کلمه از تفصیل شهادت و گرفتاریش که به‌تازگی از یک مأخذ موثوقی شنیده‌ام ذکر می‌کنم. روایت به‌یک واسطه منتهی می‌شود به‌ترجمان قونسولگری روسیه که خود ثقة‌الاسلام را در محکمهٔ نظامی!! روس استنطاق کرده بود. بعداز آنکه مشارالیه را عصر روز تاسوعا یعنی نهم محرم از خانه‌اش روسها برداشته به‌قونسولخانه می‌برند، در حضور دوسه نفر صاحب منصب و قونسول ــ که باکمال بیحیائی اسم آن را محکمه می‌گویند ــ ازاو می‌پرسند: چرا شما به‌طهران

۳. شمارهٔ ژوئیه اشتباهست و مقالهٔ مربوط به‌ثقة‌الاسلام در شمارهٔ ژوئن در مجلد ۱۹ ــ ۱۸ مجلهٔ Revue du Monde Musulman صفحه‌های ۳۰۱ـ۲۹۴ درج است. اسم نویسنده داده نشده است وفقط حروف M. M. در آخر مقاله دیده می‌شود. از صفحهٔ آخر این شماره چنین برمی‌آید که مراد از این دو حرف M.M.L. Bouvat است. پس مترجم مقالهٔ اول و شاید نویسندهٔ مقالهٔ دوم در همان شماره لوسین بووا مستشرق فرانسوی (۱۸۷۲ـ۱۹۴۲) است که‌نویسندهٔ کتبی چون «برمکیان» و غیره می‌باشد. (م)

استاد مینوی یادداشت زیر را مرقوم فرموده‌اند:

گمان می‌کنم اشتباه است. M.M. میرزا محمد [قزوینی] است که به همراهی لوسین بووا ترجمه کرده است.

تلگراف کردید که روسها در شهر مردم را می‌کشند و تجاوز می‌کنند؟ جواب می‌گوید باکمال وقار و عظمت؛ که آیا مرا می‌شناسید می‌گویند بلی. می‌گوید: من کیستم و چه صنعت دارم! می‌گویند: ملاهستی. می‌گوید: ملا یعنی رئیس مذهبی مسلمانان، پس تکلیف ملا این است که از هرجا دید به‌مسلمانان صدمه‌ای وارد می‌آید اظهار کند و درمصیبت مردم شریك و به‌تخفیف بلای آنها بکوشد. من غیر از این کاری نکرده‌ام. می‌گویند: صحیح است، ولی شما برضد روس چرا تلگراف کردید. می‌گوید: بر ضد روس نبود. اظهار امر به‌دولت خودمان، و استمداد اصلاح از آنها بود. ولی این را هم کتمان نمی‌کنم که از روسها هم چندان خوشم نمی‌آمد واستیلای آنها را مکروه می‌داشتم. میلرقونسول گوید: بس است، بس است، کافی است.

آن وقت برمی‌دارند و باقزاقها به‌باغ شمال که مقر اردوی روس‌است می‌فرستند. قزاقها او را خیلی می‌زنند، عمامه از سرش می‌افتد و پای پیاده تا باغ که نیم‌میل مسافة است می‌برند و در موقع اعدام در سرش یك ورم بزرگی بوده، که اثر ضرب بوده است. از باغ شمال تا سربازخانه، روز عاشورا هرهشت نفر را درگاری تخته‌ای بی‌زه ــ که تنظیفات و اسباب و اشیاء حمل می‌کنند ــ گذاشته و آورده بودند، محصور با قزاقها. در سربازخانه کمال متانت و نهایت وقار و تمکین فوق‌العاده به‌خرج می‌دهد. اصلا نیز خیلی خیلی موقر و محترم و بسیار سنگین بود. در قونسولخانه نیز باکمال بی‌اعتنائی حرف زده بود. باری در سربازخانه اجازهٔ یك نماز خواسته بود، و وضو ساخته نمازکرده بود. شهدای دیگر نیز به‌او اقتدا

نموده و نماز کرده بودند. بعد یك سیگار خواسته بود. پسر علی موسیو سیگار داده بود. بعد از کشیدن سیگار، طناب به‌گردنشان پیش چشم هم‌انداخته بودند. شیخ سلیم قدری جزع می‌کرده، ثقةالاسلام او را باکمال‌وقار تسلیت ودلداری‌داده‌بود.معروف‌است‌که ثقةالاسلام‌به‌اطمینان‌حرف قونسول انگلیس مسترشیپلی که گفته بود و اطمینان‌داده بود که با کسانی‌که سلاح برنداشته‌اند کاری نخواهد شد، در خانه نشسته و امنیت پیدا کرده بود. حتی به‌یکی از فراریان تبریز که در اسلامبول بود دوسه ساعت پیش از گرفتاری خود در جواب مکتوب مشارالیه راجع به‌کسب تکلیف نوشته بود اطمینان کامل داده بود که با اشخاص غیر جنگی کاری نخواهد شد، و در آخر مکتوب این شعر را نوشته بود:

توکه [فلس] ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم

بنشین چو طوطی و دمبدم بشنو خروش نهنگ‌لا

آن شخص نیز آسوده شده ودر خانه نشست تا گرفتارشد و مدتی درحبس ماند و جریمه شد و تبعیدگردید وبالاخره در اسلامبول در نهایت فلاکت مرد.

آقا مشهدی محمد ابراهیم قفقایچی (قفقایچی یعنی تاجرامتعهٔ قفقازی یعنی ولادیقفقاز vladicaucase که شهر عمدهٔ ولایت ترك از قفقاز اروپائی و داخلی ــ نه‌ماوراء قفقاز ــ و جزو داغستان است، بود. در ایران تاجرامتعهٔ هرولایت را که باآن ولایت دادوستد دارد و طرف‌است، به اضافهٔ ادات «چی» به‌آخر اسم آن ولایت، معرفی می‌کنند. مثلا می‌کنند: رشتچی، یعنی فروشندهٔ مال رشت، و یزدچی واسلامبولچی و طهرانچی و هکذا، و مقصود رشتی ویزدی

و طهرانی نیست. باید همیشه ملتفت این فرق شد. چنانکه این مرحوم که تبریزی بود، تجارت قفقای یعنی ولادیقفقاز داشت و بدین جهت او را مثل خیلی از تجار دیگر قفقایچی گویند.) تقریباً به‌سن سی‌وچهار سال. شخصاً می‌شناختم و با من دوست بود. بسیار آدم صحیح و غیور و وطن‌پرست و باحرارت و فعال و درستکار و نزیه‌الاخلاق بود و توانم گفت در میان همهٔ شهدا به‌آن بیغرضی و صمیمیت و پاکی اخلاق کسی نبوده، و عدیل نداشت. مشارالیه تاجر معتبر و متمول بود. خیلی‌در راه‌مشروطیت دوندگی و فعالیت به‌خرج داده بود. اهل جنگ نبود، ولی خانهٔ بزرگ بسیار قشنگی در جوار ارگ علیشاهی داشت، که اغلب به‌اجتماعات و شورای مشروطه‌طلبان وقف می‌کرد و آنجا جمع می‌شدند، و گناهی غیر از این نداشت. مسلکش دمکرات بود. گویند خود به‌قونسولخانه رفته بود که سلاحی را که در خانه داشت تسلیم کند نظر به‌اعلان روسها، درآنجا گرفتارش کرده بودند، و به‌روایت دیگر در خانه‌اش گرفتند. مشارالیه اهل تبریز بود و خانواده واقاربش حالا هستند. اهل بادکوبه و قفقاز نبوده. در انقلابات سابقه، در مدافعه از هجوم مستبدین و صمدخان دوسه روز سلاح برداشته بود شخصاً، ولی اهل جنگ نبود. در موقع اعدام سعی کرده بود که به‌روسها بفهماند که تقصیری ندارد، گوش نداده بودند. خانه‌اش را روسها تصرف کردند. اول می‌خواستند دینامیت گذاشته خراب کنند، بعد منصرف شده و ضبط کردند. حالا نیز در تصرف آنهاست و سالداتها می‌نشینند.

قدیر پسر علی موسیو (قادر نیست، قدیر است. وعلی

عباس نیست، پسر علی موسیو است.) شرح احوال این طفل ۱۳ ساله در «نمرهٔ۱» گذشت.

شیخ سلیم تقریباً به‌سن پنجاه سال. سابقاً شرح احوال او را مفصلا خدمت عالی نوشته‌ام. از علمای تبریز بود و از واعظین مشهور. از ابتدای مشروطیت در قونسولخانهٔ انگلیس بود، و از پیشروان نمرهٔ اول و ارکان انقلاب ایران در تبریز بود. مشارالیه ناطق خوبی بود و تأثیر و نفوذ عظیمی در مردم داشت. خیلی طرف عداوت محمدعلی‌میرزا و مستبدین بود. شرح احوال او کاملا عبارت است از تاریخ مشروطیت و انقلاب در آذربایجان، بعد از توپ‌بندی مجلس در سال ۱۳۲۶ هجری و استیلای موقتی استبداد در تبریز پیش از قیام ستارخان. مشارالیه به‌زحمت زیاد و تغییر لباس فرار کرده و خود را به‌نجف و کربلا رسانید، و در آنجا مشوق علما برمقاومت شد. از آنجا به‌اسلامبول آمد و در انجمن سعادت کار می‌کرد. بعد از اعادهٔ مشروطیت، به‌تبریز رفت و کمافی‌السابق به‌عضویت انجمن ایالتی منتخب شد و تا روز شهادتش وکیل ملت در انجمن بود. در حادثهٔ اخیر به‌هیچ‌وجه اشتراك نداشت وبعد متواری شده بود. جمعی‌از مستبدین اهالی محلهٔ دوه‌چی او را گرفتار کرده و تسلیم کردند و پیش از اعدام مشارالیه را خیلی زده بودند، به‌قدری که می‌گویند اگر هم دار نمی‌زدند، خود میمرد. این بدبخت را بیشتر از همهٔ اعدام‌شدگان در دست روس اذیت کرده بودند. در نفس آخرش پیش از اعدام همین‌قدر گفته بود: ای ملت در راه شما جان می‌دهیم. اواخر نفوذ مشارالیه کمتر بود. صحت اخلاقش را نمی‌توان ضمانت

کرد.

C

محمدخان امیرتومان برادرزادهٔ ستارخان، جوانی بود به‌سن بیست و هشت‌سالگی تقریباً. پسر اسمعیل‌قراداغی معروف. این جوان نایب مناب و جانشین و وکیل امورات ستارخان و به منزلهٔ فرزندش بوده، مواظب امورات او و اتباعش بود. درایام انقلاب تبریز، سال ۱۳۲۶ هجری، در جنگ‌ بامستبدین یك پایش تیر خورده وشکسته‌شده‌بود، که بعد پایش را بریده و پای مصنوعی گذاشته بودند. این جوان با برادر بزرگش کریم‌خان که تقریباً سی‌وپنج سال داشت با پای خود پیش صمدخان شجاع‌الدوله رفتند در باسمنج، که او را دیده و امنیت بخواهند. مشارالیه هردو را گرفته، آورده در تبریز به‌روسها تسلیم داد، که‌آنها را با حاجی‌علی دوافروش و میرزااحمد سهیلی در «قوم باغی» به‌دار زدند (باسمنج در دوفرسخی، یا هشت میلی شرق تبریز، قریه‌ای است).

D

مشهدی عباس علی قندفروش، تقریباً به سن‌چهل‌وپنج سالگی، ریش‌سفید و رئیس مشروطه‌طلبان محلهٔ خیابان بود. نفوذ زیادی در میان مجاهدین و مشروطه‌خواهان داشت. آدم صحیح و درستی بود و حسبة‌لله و محض محبت وطن کار می‌کرد. دخالتی در جنگ نداشت و اصلا اهل جنگ نبود. کاسب اصناف بود، دکان قندفروشی داشت. شخصاً او را می‌شناختم. مشارالیه را اول صمدخان گرفته به‌روسها داد، و روسها بعد از استنطاق ول کردند. پس از

چند روز صمدخان گرفته وکشت. یعنی در روی پل «قاری کورپی» از نردبان با طناب آویخت و بدار زد در وسط کوچه. چنانکه همهٔ اشخاصی را که صمدخان می‌کشت، همین‌طور مثل گوسفند در دیوار کوچه‌ها از یك نردبان کوتاهی می‌آویخت در معابر عام. و عجب آنکه خیلی ازاین قبیل وقایع بود که بعضی اشخاص مشروطه‌طلب و وطن‌پرست را که ظاهراً هیچ تقصیری بر آنها وارد آوردن ممکن نبود، روسها رسماً آزاد می‌کردند و بعد صمدخان را باطناً تحریك می‌کردند که گرفته بکشد.

E

غلام‌خان معاون نظمیه چرندابی[4] (چرنداب اسم یکی از محلات تبریز است، واقعه در طرف جنوب غربی) نایب کدخدا یا به‌اصطلاح جدید، معاون کمیسر نظمیه بود. تقریباً به‌سن چهل‌سالگی. خیلی شجاع و رشید و جنگی بوده و از نامداران مجاهدین بوده از زمان انقلاب تبریز در سلك مجاهدین داخل، و از مدافعین تبریز سال ۱۳۲۶ هجری بود.

F

میرزا آقا بالاخان خیابانی (از اهل محلهٔ خیابان) تقریباً به‌سن چهل‌وپنج. از رؤسای معروف مجاهدین و معاونین باقرخان معروف در زمان‌انقلاب تبریز ومحاصره بود، و یك‌طرف شهر را او نگاه می‌داشت. یعنی رئیس یك قسمت سنگرهای شهر در طرف شرق شمالی، موسوم به باغمیشه و قله بود که هجومهای اردوی عین‌الدوله را

۴. در اصل نامه «چرانداب».

دفع می‌کرد. شخصاً او را می‌شناختم. اوایل ملا بود و مکتب‌داری می‌کرد. بعد در ایام مشروطه مجاهد شد، و بعد از رؤسا گشت و بعد از آنکه با باقرخان به‌طهران رفت، دوسال پیش از این به‌تبریز برگشت و از طرف مخبرالسلطنه حاکم تبریز، صاحب منصب امنیه (ژاندارم) شد. رئیس بیست نفر ژاندارم بود. دوسه ماه پیش از حادثهٔ اخیره روسها او را با عده‌ای از ژاندارمها در کنار پل آجی که مدافعه از مستبدین اتباع صمدخان می‌کردند، گرفتند، و ژاندارمها را خلع سلاح کرده، او را در اردوی روس حبس کردند. ــ این فقره در جراید فرنگی در آن وقت مندرج بود ــ بعد از مدتی، چند روز پیش از حادثهٔ اخیر او را ول کرده بودند. مشارالیه در حادثهٔ اخیرهٔ جنگ با روسها دخالتی نداشت. صمدخان او را گرفته در «قاری کورپی ــ پل قاری» از نردبان آویخت. البته یکی از بهترین مجاهدین بود.

G

محمدآقاخان سرنظمیهٔ (یاکمیسر) باغمیشه (باغ ــ میشه محله‌ای است در شرق شمالی شهر) سابقاً نجار بوده بعد از اعلان مشروطیت به‌امور سیاسی و مجاهدی داخل شد. اینها سه‌برادر بودند و هرسه در راه ملت شهید شدند. یکی از آنها در انقلاب تبریز هنگام مدافعه با قشون محمدعلی شاه شهید شد. دیگری محمودنام در حادثهٔ اخیره در جنگ با روسها کشته شد. خودش که از رؤسای مجاهدین بود اوایل کمیسر محلهٔ «دوه‌چی» و بعد کمیسر (سرنظمیه ــ کدخدا) باغمیشه گردید. در حادثهٔ اخیره اشتراك داشت. صمدخان او را کشت.

H

تقی اوف تقریباً به‌سن سی و هشت. اسمش تقی و خودش تبریزی و خیابانی، یعنی از محلهٔ خیابان بود. اسم جدش نیز تقی بوده و چون خود سابقاً به‌باکو رفته و در آنجا کاسب بوده؛ یعنی دکان نانوائی داشت، به‌این مناسبت او را تقی اوف می‌گفتند. و چون از مجاهدین ایرانیان قفقاز بود، او را قفقازی می‌گفتند. کدخدا یا کمیسر محلهٔ ارمنستان یعنی محلهٔ اروپائی تبریز که فرنگیان و قونسولخانه‌ها درآنجا هستند، بود. از بدو انقلاب تبریز از رؤسای مجاهدین بود و در سلك مجاهدین قفقاز (به‌آن معنی که سابقاً ذکر شد) مشارالیه مخفی شده بود. بعد صمدخان پیدا کرده و گرفت و شب خفه کرده و روز نعشش را به‌مزبله انداخته بودند. خیلی طرف عداوت قونسول روس بود. اخلاقش به‌خوبی و نیکی معروف نبود. شخصاً می‌شناختم.

I

میرآقا خسروشاهی (خسروشاه قریه‌ای است درطرف غربی تبریز به‌فاصلهٔ ۴ فرسخ یا ۱۶ میل) مشارالیه از مشروطه‌طلبان خسروشاه بود که در زمان هجوم صمدخان به‌خسروشاه، پارسال در موقع محاصرهٔ تبریز، مدافعه کرده بود. او را با یك سید دیگر (که شاید اسمش سید محمد یا میرمحمد باشد) از اهل خسروشاه به‌تبریزآورده و بدار زدند ـ اختلاف قرائت شاید از این است که سید را «سعید» خوانده‌اند ـ اشخاص خوب و وطن‌پرست و مشروطه‌طلب بودند.

J

چاپخ محمد از مجاهدین معروف به‌سن سی سالگی بود. (لفظ چاپخ در ترکی به‌معنی دریده است؛ یعنی کسی که در بدنش اثر واضحی از جراحتی که به‌او رسیده، باقی مانده باشد. محمد مشارالیه نیز چون در رویش اثر جراحت عظیمی بود، که با قمه مجروح و شکست شده بود، لهذا به‌عنوان چاپخ معروف بود) مشارالیه از همراهان و اتباع ستارخان در عهد انقلاب تبریز بود. بعد از حادثه مدتی متواری و مخفی بود، بعد فرار کرد. در جلفا که می‌خواست عبور به‌روسیه کند، گرفتار شد. به‌تبریز آوردند و صمدخان او را کشت.

L.K

دو نصفهٔ بدن یوسف حکم‌آبادی. حکم‌آباد محلهٔ معروفی است در شمال غربی تبریز. یوسف یانایب یوسف از رؤسای مجاهدین و بزرگان مشروطه‌طلبان آن محله بود. اینها دو برادر بودند یکی از آنها در انقلاب تبریز سال ۱۳۲۶ شهید شد. بعد از ورود قشون روس — تبریز در ربیع — الثانی از سال ۱۳۲۷ هجری — اولین اقدامی که کردند این بود که به بهانهٔ اینکه غدغن کرده بودند در شهر تیر انداخته نشود — در صورتی که آن وقت همهٔ مجاهدین مسلح بودند و هنوز جنگ با محمدعلی شاه کاملا ختم نشده بود — و صدای یك تیری از حکم‌آباد شنیده بودند که گویا میان یوسف و یك شخص دیگر منازعه شده بود. شخص مذکور که از مستبدین بود مستقیماً به قونسولخانهٔ روس رفته و دادخواهی و شکایت کرده بود و به حکم قونسول، یك‌دسته قشون روس محلهٔ حکم‌آباد را که از محلات دوردست شهر است و اغلب اهلش زارع و برزگرند، محاصره کرده و

چندین نفر را با یوسف مشارالیه گرفتار کرده و اشیاء خانه و اسلحهٔ او را ضبط کرده ،خانه‌اش را با دینامیت انداخته بودند ، خودش را دست بسته به باغ شمال که‌مقر اردوی روس است بردند. بعد ازدوسه ماه اسیری و حبس او را ول کردند. چون مشارالیه از مجاهدین رشید و با نفوذ بود و در حمله‌ای که در ماه صفر از سال ۱۳۲۷ هجری صمدخان از طرف «قراملك» و حکم آباد برای تصرف شهر کرد و نزدیك به موفقیت شد و حتی محلهٔ حکم آباد را چند ساعتی متصرف شد ، یوسف دفاع شدید نموده، و در بیرون کردن او از شهر و محلهٔ حکم‌آباد به ستارخان معاونت کرد. لهذا صمدخان این‌دفعه بعداز ورود به‌شهر[5] او را گرفته و کشته و دو شقه مثل گوسفند کرد. یك‌شقهٔ او را ازدروازهٔ بازارچهٔ «کچل»واقعه در سر راه و معبر عام محلات غربی و شمالی شهر، آویخته،شقهٔ‌دیگررا از دروازهٔ حکم‌آباد آویخت و مدتی به همان حال ماند. نایب یوسف بدبخت مشارالیه از اشخاص متمول و صاحب چیز محلهٔ خود بود و زمین و زراعت داشت.

یونس اردبیلی. از مشروطه طلبان خوب و صادق اردبیل بود. مشارالیه را گرفتار کرده به حکم صمدخان به تبریز آوردند و در پل قاری دار زدند، یعنی از نردبان آویختند. مشارالیه در موقع کشته شدن با کمال رشادت نطقهای غرا کرده و با بشاشت جان داد. تا نفس آخر زنده باد مشروطه و وطن می‌گفت.

حاج‌علی‌دوافروش از نمرهٔ‌اول بزرگان ورؤسای‌مشروطه‌طلبان

---

۵. دوم ژانویهٔ ۱۹۱۲ یك روز پس‌ازآنکه روسها کشتار خودرا شروع کردند (ا. ب)

تبریز و مانند دانتون فرانسوی در انقلاب تبریز بود. شرح احوال و زحمات مشارالیه به تحریر نگنجد و حقیقتاً عبارت از تاریخ انقلاب آذربایجان با تمام جزئیات آن بود. سابقاً شرحی از احوال او را به شیخ محمدخان نوشتم، که شاید حضور عالی فرستاده باشد. بعد از ثقة‌الاسلام اولین عاقل و مدبر و با کلهٔ تبریز توانش شمرد. و خلاصه آنکه دراین شش سال تمام شب و روز بلامبالغه، یك سال استراحت نداشت و دائماً در تقلا و کار بود. نفوذ شدیدی در مخاطب داشت. بسیار مدبر بود و جسور و مستقیم و سیاسی و عاقل وفعال، و چنانکه عرض کردم آنچه بنویسم به‌این مختصر، اوصاف و مزایای او را نمی‌توانم بشمارم. انقلاب تبریز روحش در دست او و کربلائی علی موسیو سابق‌الذکر بود، که قدری هم رقیب بودند. وخیلی شبیه به دانتون وروبسپیر بودند. حاجی علی مشارالیه تقریباً چهل سال داشت، از ابتدای جوانی داخل در خط تمدن و تجدد پرستی بودو پیش از اعلان مشروطیت هم مدتها در این راهها می‌کوشید. دواخانه‌ای به اسم دواخانهٔ ناصری داشت که از فرنگ دوا جلب کرده ومی‌فروخت، و خودش اصلا از تجار بود. بعد از اعلان مشروطیت از نخستین کسانی بود که به قونسولخانهٔ انگلیس رفته و بعد از آن از پیشروان درجهٔ اول ورؤسای پارتی[۶] مشروطه‌خواهان بود. در وقعهٔ توپ بندی مجلس ملی و عودت استبداد، با سه نفر رفیق دیگر از رؤسای مشروطه ــ میرزا حسین واعظ که تا امروز بیچاره مختفی است، و سید حسن شریف‌زاده که در ایام انقلاب شهید شد، و حکاك باشی میرزا محمودخان ــ به قونسولخانهٔ فرانسه متحصن شدند و دو سه ماه در آنجا ماندند. بعد از غلبهٔ ستارخان بیرون آمده و با کمال غیرت و همت مشغول

۶. Party به‌معنی حزب و انجمن.

معاونت به انقلاب بود. یك شورای حربی به‌نام «اطاق نظام» تأسیس کرد و شب وروز با یك فعالیت خستگی ناپذیر می‌کوشید، تادریك فقره هجوم صمدخان به‌شهر، مشارالیه در سنگرهای شهر تیر خورد و مچ دستش سخت مجروح شد. قریب دو سه ماه در بستر خوابید و عاقبت چاق شد. در دورهٔ مشروطیت ثانی اغلب اوقات خود را به نشر معارف صرف کرد و با کمال فعالیت کوشید. مدرسهٔسعادت که قریب پانصد نفر شاگرد داشت و بهترین و عالیترین و کاملترین ومنظم‌ترین کل‌مدارس تبریز بود، به‌فعالیت او پایدار بود. شاگردان این مدرسه اغلب جوانان لایق و وطن‌پرست قابل، و محرر مقالات، و عالم بار آمدند. روسها در حادثهٔ اخیره بلاسبب آن مدرسه را تخریب نموده و ادوات و اسبابش را سوزانده خودش را ضبط کردند، که هنوز در تصرف آنهاست و سالدات می‌نشینند. باری، حاجی‌علی مرحوم از دوستان شخصی مخلص بود. مسلکش معتدل و طرفدار صلح و امنیت و انتظام بود. دوام انقلاب رادوست نمی‌داشت. دوربین ودوراندیش‌بود. بعداز اعادهٔ مشروطیت وقتی که در تبریز انتخابات برای انجمن‌ایالتی برپا بود، ودر صورت نامزدها اسم مشارالیه نیز بود، خاطر دارم که قونسول روس مسیو میلربه یکی از رفقای من گفته بود که در میان همهٔ این صورت اسامی دو نفر آدم لایق است؛ که یکی حاجی علی است، و از مشارالیه مرحوم بسیار تعریف و تمجید و از عقل او تحسین کرده بود، و به مناسبت صلح‌طلبی و امنیت دوستی او انتخاب او را صلاح‌اندیشی می‌کرد. حاجی علی مرحوم بعد از عودت محمدعلی میرزا به ایران پارسال[۷]، وهجوم صمدخان به تبریز، باز درخصوص مدافعهٔ شهر مساعدت زیاد داشت

۷. اوت ۱۹۱۱ (ا. ب.)

و خود رئیس ادارهٔ نظامی شهر شده بود. ولی اواخر یعنی دو سه ماه پیش از حادثهٔ اخیره، کناره‌گیری کرده و در خانه می‌نشست و مداخله به کاری نداشت. در حادثهٔ اخیر که ابداً مداخله به هیچ وجه نداشت و چند روز هم در منزلش آرام بود، بعد صمدخان فرستاد از خانه‌اش گرفتند و در حبس انداخته و زنجیر کرد. پس از چندروز روسها آمده گرفته برده اعدام کردند، یعنی در «قوم باغی» با میرزا احمد سهیلی بدار زدند و خانه‌اش را هم با دینامیت خراب کردند. دو تا بچهٔ صغیر دختر و پسر هشت ساله و ده‌ساله دارد که در مدرسهٔ آمریکائی تحصیل می‌کردند و مادرشان فوت شده بود. حالا که پدرشان نیز شهید شد، خانه‌شان نیز خراب گشت، چیزی ندارند وآواره مانده‌اند.

حاجی علی مرحوم هیچ گناهی جز وطن پرستی و مشروطه‌طلبی، و غیر از لیاقت و کفایت نداشت. کسی که دو هفتهٔ قبل به اسلامبول رسیده و در محبس صمدخان بود، می‌گوید: که‌حاجی علی در محبس به‌من گفت، درحالتی‌که زنجیر گردنش را نشان می‌داد و گفت: فلانکس! این زنجیر، فکل وطن‌پرستان و آزادی طلبان است! حاجی‌علی مرحوم یکی از ضایعات بزرگ ایران بود.

میرزا احمد سهیلی به سن سی و پنج تقریباً. جوانی بود بسیار با حرارت و صمیمی و وطن‌پرست و از مشروطه‌خواهان واقعی. مشارالیه را شخصاً می‌شناختم. اوایل عمرش اصناف و بعدها تاآخر دلال بود. طبع شعر داشت و شاعر بود و سهیلی تخلص شاعری او بود، از پانزده سال پیش درسلك شاعری قدم می‌زد. اشعار فارسی و ترکی

هردو دارد. بعضی اشعارش طبع شده[۸]. مسلکش دمکرات بود. در محاصرهٔ اخیر تبریز، حاکم تبریز اورا برای خریدن لباس نظامی، یعنی قماش برای لباس سربازان و مجاهدین که شهر را از هجوم صمدخان مدافعه می‌کردند، به تفلیس فرستاده بود. بعد از خرید اشیاء لازم، تازه‌چند روز بود که به تبریز وارد شده بود که حادثهٔ اخیر واقع شده. مشارالیه ابداً ذره‌ای دخالت درآن نداشته، و به هیچ وجه ادنی احتمالی به توقیف و حبس او هم نمی‌رفت. لهذا تمام اهل شهر تعجب کردند وقتی که شنیدند او را روسها کشته‌اند. زیرا علاوه بر آنکه هیچ گناهی نداشت، درمیان مشروطه طلبان هم خیلی معروف نبود، و از اشخاص متوسط کم معروف بود. فقط با مدیر روزنامهٔ شفق مربوط و دوست بود، و لهذا به آن اداره تردد داشت، و گویا همین فقره سبب اعدام او شد، که گویا او را از محررین شفق پنداشتند. چنانکه در تلگرافات آژانس پطرزبورغ درموقع اعدام مذکور بود؛ که مدیر روزنامهٔ شفق را با چند نفر از محررین آن بدار زدند. در صورتی که هیچ یك از مدیر و محررین آن بگیر نیامد، و ما نمی‌دانستیم مقصود از مدیر و محرر که بوده؟ بعد معلوم شد که این بیچارهٔ بدبخت را به نام محرر شفق کشته‌اند. در صورتی‌که محرر نبوده و چیزی نمی‌نوشت. مرحوم مشارالیه فقط از متعلقین و منسوبین، یك مادر دارد که اولاد یگانهٔ او بوده. روسها مشارالیه، با حاجی علی دوافروش و برادرزاده‌های ستارخان [را] در «قوم‌باغی» بدار زدند. ولی معلوم شد که عکس این دوتا را علیحده، و عکس برادرزاده‌های

---

۸. میرزا احمد سهیلی در تاریخ ۱۳۲۱ هجری قمری مجموعه‌ای مشتمل‌بر مثنوی شاه ودرویش «هلالی» و جم و گل «اهلی» و بعضی از رباعیات و غزلیات متفرقه و برخی از اشعار خود را درتبریزچاپ کرد. رجوع کنید به «دانشمندان آذربایجان» تألیف مرحوم محمدعلی تربیت. تهران، ۱۳۱۴ ص. ۱۸۵ (م)

ستارخان را جداگانه برداشته‌اند.

این بود آنچه از ترجمهٔ حال و سیرهٔ شهدای بیست و شش‌گانه‌ای که عکس آنها پیش حضرتعالی و مستر تورنر بوده، بطور متفرقه می‌دانستم و یا تحقیق کردم. ولی چون در نوشتن عجله کردم، فرصت تحقیق بیش از این نشد. و الا اغلب مشروطه‌طلبان مهاجر که در اسلامبول [هستند] احوالات را تفصیلا می‌دانند واگر به‌فراغت وطول فرصت انسان سعی‌کند درجمع‌آوری اخبار و احوال، خیلی‌کاملتر تواند بود. باوجوداین بقدر مقدور سعی‌کردم که‌آنچه به‌خاطر می‌رسید ومحقق بود، درج شود. و گویا بالنسبه کامل است. در اسلامبول اشخاصی هستند که در حبس صمدخان مدتها مانده‌اند و حکایاتی دارند که به تحریر نگنجد. باری، این شرح مختصر احوال شهدای صاحب عکس است. ولی عجب است که بعضی از شهدای معروف و مهم دیگر عکس ندارند. مانند آقا میر کریم، و میرزا محمودسلماسی و غیرهما. اینك اگر اجازه بدهید مختصری هم از احوال سایر شهدای معروف می‌نویسم، و پیش از شروع لازم می‌دانم عرض کنم که اولا کلیتاً آنچه از وحشیگریهای روس و صمدخان و اتباع صمدخان و رشیدالملك و بیگلربیگی و سایر مستبدین شهر و ملاهای مطرود و اتباع روس تاحال شنیده‌اید یا به جراید فرنگ رسیده، یا عکس برداشته‌شده، بطور یقین بدانید که بدون هیچ مبالغه، صد یك حقیقت نیست. و هیچگونه اغراق نمی‌گویم. وقتی که عرض می‌کنم حقایق صدمات وجورهاکه در عرض امسال در آذربایجان ومشروطه‌طلبان‌شد، صدها امثال‌آنچه شنیده شده می‌باشد. تصور فرمائید؛ شهری که اکثریت اهالی آن مشروطه‌طلب و سالهاست با اتباع محمد علی میرزا و خود او دشمن وبا

مستبدین شهر خونی شده، و از ابتدای مشروطیت ایران برخلاف ولایات دیگر روزی ادارهٔ استبدادی ندیده، کینه‌های مستبدین و روسها وروس پرستان بی‌نهایت در دلهایشان متراکم، و سالها منتظر انتقام بودند، بعد از افتادن شهر به دست آنها چه می‌کنند. علاوه برصدها اشخاص که کشتند و صدها که در حبس وحشیانه که بدترین نمونهٔ وحشیگریهای قرون اولی بود، انداختند و هزاران اشخاص، آوارهٔ وطن کردند، عدهٔ کثیری هم‌هنوز در تاریکیهای شهر تبریز متواری و مخفی هستند، در نهایت فلاکت بدتر از مرگ. آوارگان وطن در خارجه از فلاکت نزدیك به تلف شدن می‌باشند. دیگر صدمات مالی و خانه خرابیها که به باقی ماندهٔ اهل شهر وارد آمده و می‌آید، تقریری و تحریری نیست، و حقیقتاً بی مبالغه خارج از احصاست، که به شرح و بیان نیاید. روزی نیست که از دست فراش صمدخان تجار و اصناف مشروطه‌طلب و یا بیطرف شهر آسوده باشد. خدا را شاهد می‌گیرم که در آنچه عرض‌می‌کنم ذره‌ای مبالغه و یا غرض ودلسوختگی نیست. عین حقیقت است. هرکس را از غیر مستبدین شهر بلااستثنا جریمه و اذیت کردند. چندین‌بار و بدون‌مبالغه توانم گفت که صمدخان و اتباع او و روسها بیشتر ازیك میلیون تومان از آذربایجان مداخل، و مردم را لخت کرده‌اند، که برای شهری مثل تبریز که بقدر یك کوچهٔ منچستر ثروت ندارد، کم نیست. از ده هزاران مثال یك مثال ذکر می‌کنم: یکی از دوستان مشروطه‌طلب تبریزی‌که ساکن رشت بود چندی پیش به تبریز برگشته و پس ازیك ماه مکتوبی به اینجا نوشته بود. می‌نویسد بعد از ورود به شهر چندان بیرون از خانه نمی‌روم و احتیاط می‌کنم. روزهای اول یك فراش به در خانهٔ ما آمده در زد و گفت:

پنج قران بدهید که از هرخانه گرفته می‌شود. گفتیم چرا؟ گفت پول گوسفندانی است که در عودت حاجی میرزاحسن آقا (مجتهد مستبد مطرود تبریز که مؤسس انجمن اسلامیهٔ محلهٔ دوه‌چی در ۱۳۲۶ هجری و یکی از بدترین مستبدین مثل میر هاشم وشیخ فضل‌الله، و خیلی بدتر از آنهاست... الخ) به شهر در سر راه او قربانی شده. پول را دادیم. دو روز پیش باز فراش به در خانه آمده بود، باز یك تومان می‌خواست و باز به همان عنوان قربانی گوسفند. هرچه گفتیم یك دفعه گرفته شده به خرج نرفت و هکذا. از همهٔ مردم شهر به این عنوان گرفته می‌شد. این فقره را نه‌تنها دوست مشارالیه نوشته، بلکه در همهٔ مکاتیب تبریز موجود است، وهمه‌آنهاکه‌ازتبریزمی‌آیندنقل‌می‌کنند،یعنی‌متواتر و مسلم و قطعی است. این یك مثال از هزاران وقایع، یك نمونهٔ غیر معتدبه‌ای است. شهدای این هفت و هشت‌ماه خیلی زیادتر از آن است که شنیده‌اید و یا عکس دارند. خیلی اشخاص بی نام و نشان، که گم شدند و اثری ظاهر نشد. شبها کشتند. خیلی جنازه‌ها صبح در کوچه دیده می‌شد که معلوم نبود کیست، چون اشخاص غیر معروف بودند. و شهر در حالت استبداد و تضییق بود. تردد و صحبت هم ممنوع. هیچکس از دیگری خبر ندارد. گاهی جسد بی سر دیده می‌شد و شناخته نمی‌گشت. با وجوداینها قریب صد نفر از مقتولین؛ یعنی اعدام شدگان و بر دار زده شدگان معروف و اسامی آنها هست، که در صورت لزوم شاید بشود از مطلعین جمع‌آوری کرد. و اینك ذیلا صورت اسامی اعدام شدگان در دست روس و صمدخان را – غیراز آنهاکه در جنگ کشته‌شدند – تا آنجاکه می‌دانم می‌نویسم، و آنها علاوه بر بیست و شش نفر سابق‌الذکر، به‌قرار ذیل است:

میرزا محمود سلماسی، میرزا احمدخان بنابی، امامقلی‌خان، آقا میرکریم ناطق، مشهدی محمد اسکوئی معروف به عمو اوغلی، فریدون میرزا، حاجی نقی جواهر فروش، ملا غفار روضه‌خوان، میر علی اکبر قره، مشهدی هاشم‌حراجی، مشهدی غفار برادر ستارخان، مشهدی‌محمد جعفر دلاك، شاگرد مشارالیه، تقی‌خان یوزباشی معروف به بالاتقی خیابانی، محمد دائی معروف به آجودان، ممو، پطروس‌خان آندرئاسیان، مشهدی‌احمد قهوه‌چی، مشهدی محمد چرندابی[۹]، یوزباشی احمد برادر مشهدی حاجی‌خان (نمرهٔ ۳ از عکس A) که هردو برادر شهید شدند، نایب احد مارالانی با دو نفر مجاهد، میرزا مهدی‌خان ناظم تلگرافخانه، پسر او ـ که‌این دونفر آدم بیطرف فقیررا در خانه‌شان که نزدیك باغ‌شمال بود، قشون روس داخل‌شده و کشتند ـ حاجی‌علی ختائی[۱۰] ـ با پنج‌نفر متعلقین خود چون پسرش وزنش‌ودخترش‌وطفل‌شش‌سالهٔ عموزاده‌اش و عروسش و غیره؛ قشون روس درخانه‌اش کشتند ـ مشهدی محمد آقا قنادی، نقوگرجی، و غیرهم.

خانه‌هائی که روسها غارت کرده و خانه‌هائی که اشیا و مخلفاتش را به صمدخان داده و خانه را دینامیت گذاشته خراب کردند، خیلی زیاد است از خانه‌ها که‌تخریب کردند: خانه‌های ستارخان و باقرخان و حاجی علی دوا ـ فروش و مشهدی محمد جعفر دلاك و مشهدی غفار برادر ستارخان و مشهدی عباسعلی قندفروش و حاجی نقی جواهرفروش و حسن‌آقا صراف و امیرحشمت و آقامیرزا علی ویجویه‌ای و آقامیرکریم ناطق و صادق‌الملك و شیخ سلیم و مشهدی محمدصادق و مشهدی حاجی‌خان ومشهدی

۹. در اصل نامه: «چراندابی».
۱۰. در اصل نامه: «خطائی».

شکور و حاجی محمد بالا، و عمارت عالی انجمن ایالتی (یعنی مرکز مشروطیت و انقلاب در تبریز) و دیوارهای حصار ارگ علیشاهی و تمامی دکاکین و کاروانسراها و قهوه‌خانه‌های واقعهٔ در اطراف پل «آجی‌چای» و خانه‌های اطراف باغ شمال؛ بالغ بر چهل باب خانه و کاروانسرا و قهوه‌خانه‌های متعدد دم دروازهٔ دوه‌چی، و عمارات و خانه‌های متعدد در محلهٔ اهراب (واقعه در طرف مغرب شهر) و غیره را می‌توان شمرد. و خیلی هم غیراز آنچه به‌اطلاع من رسیده، موجود است. در تخریب این عمارت به‌قدری وحشیگری بخرج داده و در استعمال‌دینامیت، تمام‌خانه‌های اطراف و کوچه را متضرر می‌کردند که پیش از تعرض‌به بعضی خانه‌ها همسایه‌های آن تاپنج‌وشش خانه ازهرطرف، از خوف احتمال تخریب خانهٔ فلان مشروطه‌خواه، همسایه از آن محله کوچیده و با اهل‌وعیال به محلهٔ دیگر که قوم و خویش یا آشنا داشتند، می‌رفتند. تا بعداز چند روز که احتمال خوف زایل می‌شد، برمی‌گشتند به‌خانه‌های خالی و بی‌صاحب‌ماندهٔ خودشان. چنانکه در خصوص‌خانهٔ مخلص‌که همسایه‌ها از تخریب آن بیم داشتند، همین‌طور واقع شد. و بدترین همهٔ کارها آن بود که نه اعمال روسها و نه صمدخان از روی قیاس و قاعده‌ای ــ ولو وحشیانه و بیرحمانه ــ نبود، بلکه مثل بدترین شکل اصول استبدادی هیچکس از جان و مال خود ایمن نبود، و ترتیبی در کار نبود که پیش از وقت بشود کشف کرد فلان خانه را خراب می‌کنند یا نه. فلان محبوس را می‌کشند یا نه. در موقع تخریب قلعه و حصارهای ارگ‌علیشاهی که‌قدیمترین آثار عظیمهٔ عهد مغول است، طوری دینامیت همسایه‌ها و اهل محله و سکنهٔ خانه‌های مجاور را صدمه زد، که جمعاً به قونسولخانهٔ روس رفته و خواهش کردندکه اگر مقصود

تخریب آنجاست، بادینامیت خراب نکرده و بر عهدهٔ خود آنها محول کنند که بامخارج خود عمله وفعله گرفته آنجا راخراب کنند. قونسولخانه این خواهش را پذیرفته و بیچاره اهل محله که فقیر هم بودند، از خودشان مشترکاً پول جمع کرده و فعله گذاشته، دیوارها را خراب کرده و برداشتند.

اما محبوسین صمدخان که محبوسین روس هم‌دست او بود: یعنی قراول محبس خود صمدخان، فراشهای صمدخان، وسالداتهای روس بودند. (همهٔ اجزاء ومأمورین صمدخان و کل مأمورین شهر تا پلیس محلات شعار arme روس را در بازو داشتند، وگرنه روسها متعرض می‌شده و نمی‌گذاشتند به‌خدمات خود عمل کنند. روی در خانهٔ حکومت صمدخان هم بیدق روس نصب بود. همچنین روی ارگ و دارالحکومه و ادارهٔ مالیه و کل ادارات دولتی. ادارات جدیدهٔ عهد مشروطیت هم مثل نظمیه و بلدیه و عدلیه و همچنین شمس‌العماره و توپخانه و قورخانه و سربازخانه، تا امروز در تصرف قشون روس است.) حال محبوسین بدترین شکل متصور عالم را داشت و شاید بدتر از محبوسین فراعنهٔ مصر و «نرون» و قرون وسطی بود و می‌ترسم هرچه بنویسم نتوانم حقیقت حال را مجسم نمایم، چه که تصور آن اوضاع برای اروپائیان مشکل است. تصور کنید یك شیب‌زمین کوچك تنگ و تاریك بسیار کثیف رطوبت‌داری، که همهٔ فضای سطح آن بیشتر از بیست متر مربع نباشد، یا قدری بزرگتر، و در آنجا روی خاك رطوبی به‌اختلاف اوقات از چهل الی نود نفر درزنجیر بسته به‌همدیگر، روی خاك نشانده باشند، بطوری‌که مجال حرکت نباشد وامکان خوابیدن نداشته باشند، یکی از محبوسین که به‌اینجارسیده و خود صاحب‌منصب فارغ‌التحصیل مدارس حربیهٔ عثمانی، و صاحب‌منصب توپچی بود، نقل می‌کند: که شب وقتی که

یکی از محبوسین را خواب غالب می‌شد و عنان اختیار از دستش رفته خواب ربوده می‌شد، همانطورکه نشسته بود به‌روی رفیق خودکه در پهلوی او نشسته بود می‌افتاد و بیدار می‌شد، و رفیقش شکایت می‌کرد. این محبوسین را خوراك نمی‌دادند و قوم وخویش یا آشنای هرکدام ازآنها باید از خارج خوراك برای او بیاورد. او راهم به‌آسانی نمی‌گذاشتند برسد، بلکه رشوه و پول زیاد می‌گرفتند تا بگذارند خوراك به‌او برسد و اغلب محبوسین به‌همدیگر معاونت می‌کردند. همهٔ این محبوسین را روزی دوبار برای دفع حاجت بیرون می‌بردند. آن راهم کنار دیوار باغ با صف نگاه می‌داشتند، که با زنجیر بسته به‌همدیگر بودند، و بایستی پهلوی همدیگر قضای حاجت کنند. در محبس کنده و خلیلی‌هم در پای داشتند، و بعضی دوشاخه ــ که بدترین آلات شکنجه است ــ درگردن داشتند، که دستش‌هم به‌سرش نمی‌رسد. درغیرموقع عمومی برای دفع حاجت اگر یکی را حاجتی برای تخلی روی دهد، مجبور بودکه در جائی که نشسته مثل حیوانات کثافت کند. سیدی از مشروطه‌خواهان حاجی‌آقا (که قریه‌ای در هشت فرسخی سرراه طهران است) در میان محبوسین بودکه مبتلا به‌مرض اسهال بود، و از نهایت فلاکت گریه می‌کرد و نمی‌گذاشتند برای بیرون‌رفتن. شپش و حشرات دیگر، طوری بدن حضرات را گرفته بود که قابل تقریر نیست. مشارالیه می‌گوید چون دستهای ما بسته بود شپش همهٔ روی و سر و حتی چشم ما را می‌خورد. رطوبت محل به‌همهٔ محبوسین نفخ بدن آورده بود. به‌طوری در زحمت بودند که بعضی مکرر به‌زندانبانهای خود التماس والحاح می‌کردندکه ما را بکشید. یك شخص دیگر ازمشروطه‌خواهان‌که به‌جرم اینکه برادر یك روزنامه‌نویس است، گرفتار و حبس شده بود و

اینك چندروزی است به‌اینجا رسیده می‌گوید؛ که عدهٔ محبوسین مختلف بود ومن خودم یك‌روزشمردم هشتادوشش نفر بودند، این محبوسین همه به‌تدریج بخرج کردن پول و رشوت‌دادن به‌این وآن وخود صمدخان خلاص می‌شد[ند.] از هریك از محبوسین تا مقدارکلی پول به‌دفعات، خود صمدخان و اجزاء، به‌ترتیب نمی‌گرفتند، خلاصی ممکن نبود و اغلب محتاج به‌مدتها چانه‌زدن و مذاکره بود میان منسوب شخص محبوس، و ادارهٔ صمدخان؛ و محبوسین بایستی دارائی خود را تمام ظاهر نکنند، والا همه‌گرفته می‌شد. قونسول روس و اجزاء اوهم متصل در رشوه‌گرفتن برای نجات اشخاص و حمایت مردم معرکه می‌کردند. چنانکه ازصدها مثال متواتر دوفقره را شخصاً می‌دانم؛ که یکی ازآنها دویست تومان به‌منشی‌باشی قونسولخانه و دیگری قریب پانصد تومان به‌همهٔ اجزاء قونسولخانه از بزرگ وکوچك مایه‌گذاشته، و خلاص شدند. یك تاجری مشهدی‌رضا نام که پسرش مدیر روزنامهٔ شفق بود، به‌جرم پسر از طرف روسها گرفتار شده و در باغ شمال یعنی در اردوی روس محبوس شد. بعداو را به‌صمدخان دادند و در محبس او مدتی ماند که جای پسر مختفیش را از او می‌پرسیدند، که بگیرند و بکشند. چون حقیقتاً جای پسر را نمی‌دانست، آخرش بعداز مخارج هنگفت خلاص شد، ولی بطوری‌که دیگر بکلی ازپا افتاده و تجارتش بهم‌خورده، آن وقت تجارت‌را ترك‌کرده وخانه‌اش را فروخته به‌جلفا رفت، که درآنجا دلالی‌کند. یکی از دوستان نقل می‌کندکه بقدری به‌خانهٔ مشارالیه و برادران صغیر مدیر شفق اذیت‌کرده و فراش و قزاق رفته‌وآمده بودکه مادر طفل بانهایت محبت فوق‌العاده‌که داشت می‌گفته وقسم می‌خورده پیش‌دوستانش: که اگر جای پسر را بدانم می‌روم نشان می‌دهم تا اولاد

دیگر و شوهرش از این‌جور غیرقابل تحمل خلاص شوند و خوشبختانه مادر نیز جای پسر را نمی‌دانست، وگرنه عقلش را از کثرت ظلم گم‌کرده و بستوه آمده بود. یك پیرمرد محترم فقیر پنجاه‌وهشت‌ساله که سابقاً حاکم ولایت قراجه‌داغ و رئیس اردوی نظامی تبریز بود، موسوم به میرزاهاشم‌خان و ملقب به‌ساعدالملك نیز که جزو مشروطه‌خواهان بود، بعداز ورود صمدخان به‌شهر در ۱۱ محرم (۲ ژانویه) خود به‌اختیار باپسرش به‌پای خود از ترس به‌دیدن صمدخان می‌رود، فوراًگرفته‌لختش کرده هردو را به‌حبس‌می‌اندازند، وآن پیرضعیف مظلوم راکه شخص محترم و از اعیان مملکت بود، در سرمای زمستان زنجیر و شکنجه می‌کنند. بعداز بیست‌وشش روز ماندن در حبس و پس‌از جریمه‌دادن به‌مبلغ چهارهزارتومان نقد و جنس، از شهر تبعید می‌شود. درصورتی‌که درمحبس ازکثرت صدمات مریض شده بود با حالت‌کسالت به‌اسلامبول آمد و هفت ماه دراینجا درفلاکت غربت بستری شد، و هفتهٔ پیش درنهایت تحسر وفات‌کرد و ما را متأثر نمود. درصورتی که هیچ گناهی نداشت. از صدها محبوسین‌که به‌تاریخهای مختلف از ابتدای تصرف روسها در تبریز در ابتدای امسال تا امروز به‌محبس داخل و خارج شده‌اند، هنوز مقداری در حبس هستند و بنابر اخبار اخیره ورود سپهدار به‌شهر فرق زیادی در امور نکرده و هنوز کارها راجع به‌صمدخان شجاع‌الدوله است، زیرا روسها اصرارکرده‌اند که باید او در پیشکاری و معاونت سپهدار بماند و آسایش شهر [را] منوط به‌بقای اودانسته‌اند، وحقیقتاً حکومت با او است. حتی‌حشمة‌الدوله‌که ازطهران به‌معاونت‌رسمی‌سپهدار آمده بود، به‌سبب اعتراض روسها مجبور به‌عودت به‌طهران شده و عجالتاً باطناً سپهدار تابع صمدخان است. چنانکه

یکی از مجاهدین بسیار صحیح ورشید و خوب ووطن‌پرست و صحیح‌الاخلاق که روسها و صمدخان در این نه‌ماه‌موفق به‌گرفتن اونشده بود، و دوسه‌دفعه روسهاسراغ‌اوراگرفته و قشون برسرش کشیده، نتوانسته‌اند گرفتار کنند و در میان رؤسای مجاهدین تبریز آدمی پاك‌تر و صحیح‌تر از او نبوده، بعد از ورود سپهدار، خود به‌چادر سپهدار رفته و بنابه‌عادت قدیم زیر عرادهٔ توپ پناه برده. سپهدار او را گرفته و حبس کرده و گویا به‌روسها تسلیم نماید[11].

اما سایر وحشیگریهای صمدخان و حکومت روس آورده: اگرچه بعضی از آنها را در مکتوب گذشته مختصراً نوشتم، حاجت به‌تکرار نیست، ولی هرروز خبر تازه‌ای از بیداداو، سیاستهای وحشیانه‌اش‌که به‌اصطلاح استبدادی قدیم خودشان «نسق» گویند، می‌رسد. علاوه برمهارکردن و دهن‌دوختن و پی‌بریدن و انگشت‌بریدن و دست‌بریدن دربریدن‌گوش‌اصرار غریبی‌داشته، به‌قدری گوش‌بریده‌که بنابرتواتراز صدبیشتراست وکمترروزی بوده‌که‌کسی‌را گوش نبریده، یا به‌دیوار بازار میخ نکرده باشند؛ یعنی گوش او را با میخ‌آهنی به‌دیوار بازار می‌کوفتند، و یك روز تمام آن‌طور می‌ماند که عابرین ببینند. یکی از اهل تبریز به‌شوخی می‌گفت که اگر از تبریز بخواهند فوجی سرباز بی‌گوش بگیرند، ممکن است!!

از وحشیگری روسها هم علاوه برلخت‌کردن وغارت

---

۱۱. این شخص باید حاجی حسین خان مارالانی باشد که در پارسائی وپاك کرداری بی‌نظیر بود، و در زمان صمدخان به قریهٔ «کند رود» که ملك حاجی میرزا حسن مجتهد بود، پناهنده شد و مدتی کسان مجتهد از او نگاهداری کردند. بعداً هنگامی که سپهدار در قریهٔ «بارنج» بود پیش او رفت، ولی سپهدار نامردی کرده هم او و هم کریم‌خان رشیدالدوله پسرعموی رحیم‌خان را به‌دست روسها سپرد. روسها هر دو را به خوی بردند و کریم‌خان را آزاد ساختند. ولی حسین خان را بدار زدند. (م)

مردم و دکانها و خانه‌ها و عابرین در بازارها، روزهای اول حادثه، که شنیده‌اید. یك فقره که تازه شنیده‌ام غریب است: و آن این است که جسد مرحوم ثقةالاسلام بعد از آنکه مدتی در دار ماند و کسی جرئت نمی‌کرد رفته و برداشته و دفن کند، یکی از مریدان آن‌مرحوم، تاجری حاجی‌علی نام از محلهٔ لیلی‌آباد رفته وآن‌نعش رابرداشته ودفن‌وکفن‌نموده و به‌خاك‌سپرده ودرواقع مشارالیه‌ازشدت اخلاص جرئت بخرج داده و فداکاری کرده. بعد از دوسه ماه شبی قزاقهای روس به‌خانهٔ این مرد تاجر از بام‌افتاده و اشیاء خانه را به‌دزدی می‌برند، و چون خانهٔ این شخص در ته کوچه واقع شده و باید چندین خانه را گذشته به‌آنجا برسند و در محل عبور و مرور نبوده، مردم حدس زدندکه جزای دفن ثقةالاسلام را به‌این ترتیب داده[۱۲]. از وحشیگریهای شنیع صمدخان یکی هم این‌است‌که فراشهای خود را به‌خانهٔ یکی از مجاهدین میرحسین چاوش فرستاده بودکه او را پیداکنند. چون پیدا نشده بود، پسر صغیرش راکه ده سال داشت گرفته بودند که جای پدرش را بگوید، گفته بود، نمی‌دانم. چون خیلی آزار و شکنجه کردند که بگوید و ندانست، از بازوی او گرفتند که پیش صمدخان ببرند. پسر بسیار ترسید و فزع‌کرد و فریاد نمود.اورا کشان‌کشان تا سر کوچه بردند و بعد رها کردند، ولی پسر چنان ترسید که بعد از برگشتن به‌خانه خون از مثانه‌اش دفع شده و مرد.

اینك به‌شرح‌حال بعضی ازشهدای دیگر حسب‌الوعد می‌گذرم و سعی می‌کنم که عکس آنها را نیز پیدا کرده

۱۲. در متن «داده شده».

برای شما بفرستم؛ شش نفر که روسها در ارگ علیشاهی بدار زدند:

آقا میرکریم ناطق، مشهدی محمد عمواوغلی اسکوئی، مشهدی احمد قهوه‌چی، مشهدی محمد چرندابی، یوزباشی احمد برادر مشهدی حاجی معروف قفقازی، (۳ عکس A) و یکی دیگر که اسمش را نمی‌دانم.

آقا میرکریم ناطق، تقریباً به‌سن چهل سالگی. شخص بسیار صمیمی، محبوب، متواضع، ساده naïf و sincère، درستکار و فداکار، مشروطه‌طلب بیغرض و وطن‌پرست، مقدس و مؤمن و متدین، صاحب ایمان، که او را به آقاسید جمال‌الدین واعظ اصفهانی شهید[۱۳]، می‌شود تشبیه کرد، ولی از او صمیمی‌تر و معصوم‌تر و صاف‌تر. این مرحوم ناطق عوام بود، و در میان کسبه و عمله و اصناف پست و بازاریها نفوذ زیاد داشت، و در تشویق آنها خیلی کوشید. در موقع بردنش به‌اعدام اغلب مردم گریه کردند، مشارالیه از اول تا آخر اصناف و بزاز بود. از ابتدای مشروطیت تا آخر، درمجاهدت و تقلا برای پیشرفت مشروطیت داشت و هیچ آرام نداشت. در مساجد به‌منبر می‌رفت و به‌زبان عوام نطق می‌کرد. در دورهٔ مشروطیت اول به‌طهران آمد و در آنجا نیز می‌کوشید در گرفتارساختن رحیم‌خان قراجه‌داغی. در ماه ربیع‌الثانی از سال **۱۳۲۵** در میان مردم برحمایت مجلس سعی کرد. درانقلاب تبریز از اول تا آخر بود. عموم مردم یك محبت و ارادت غریبی به‌او داشتند، و او را می‌پرستیدند. در عهد مشروطیت ثانی وکیل و عضو انجمن بلدی شد. و باز در نطق خود ساعی بود. در حادثهٔ اخیره درجائی متواری بود. بعد از چند روز شبانه،

۱۳. اندکی پس از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۵۸ کشته شد. (ا. ب)

یك شبی آمده بود به‌منزل سری بزند و برگردد. کدخدای محله از جانب صمدخان، خبردار می‌شود و او را گرفته به‌محبس صمدخان می‌برند. چون قراولان محبس صمدخان از سالدات روس که صورتی در دست داشتند و هرکس اسمش در صورت و سیاههٔ آنها بود، او را به‌اردوی روس می‌بردند. آقامیرکریم را نیز گرفته و به‌باغ شمال بردند. فردا او را در یك گاری یعنی ارابهٔ حمل‌ونقل گذاشته به‌قتلگاه بردند. مشارالیه از همهٔ شهدا، بیشتر وجدو شور و عشق enthusiasm و متانت اعتقاد و ایمان بخرج داد. در معابر وکوچه‌های عرض راه متصل بلند می‌شد و به‌مردم فریاد کرده و نطق مشوق می‌کرد و اشعار می‌خواند و با کمال شعف؛زنده‌باد مشروطیت، وزنده‌باد ایران می‌گفت. هردفعه که بلند می‌شد قزاقهای روس با ته‌تفنگ برسرش زده به‌وسط گاری می‌انداختند. باز بلند می‌شد و می‌گفت من میرکریم هستم! اینك مرا به‌قتل می‌برند، و خیلی ممنونم، و خود می‌دانستم آخرم اینطور است! ماهاخودمان این عاقبت را در نظر گرفته و می‌دانستیم! ای مردم قتل من و امثال من هزارها، در راه وطن و آزادی وطن و مشروطیت هیچ اهمیتی ندارد. من یك انگشت کوچك و ناخن میرزاجهانگیر، مدیر صوراسرافیل[۱۴] نمی‌شوم. مشروطیت ایران از میان نمی‌رود... الخ. و متصل فریاد می‌کرد: یشاسون‌مشروطه! مشارالیه را در ارگ علیشاهی اعدام کردند و در موقع اعدام فریاد کرد: زنده‌باد حاجی شیخ‌عبدالله مازندرانی[۱۵]. و به‌روایتی گفته است: سلطان

۱۴. یکی از کسانی بودکه‌به‌وسیلهٔ محمدعلی میرزا پس از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ کشته شد. رجوع کنید به «انقلاب ایران» تألیف نگارنده. (ا.ب)

۱۵. یکی از سه مجتهدی بود که از مشروطه طرفداری می‌کردند. عکس آنها در مقابل ص ۲۶۲ «انقلاب ایران» داده شده است. (ا.ب)

عثمانی آمده و خون ما را از روسها خواهد گرفت. آن مرحوم را شخصاً می‌شناختم و دوست بودیم.

مشهدی‌محمد اسکوئی عمواوغلی، تقریباً به‌سن چهل سالگی. یکی از بهترین مجاهدین و بلکه در میان همهٔ آنها بی‌نظیر بود. در صحت اخلاق و فداکاری حقیقی، و عشق وطن، و مشروطیت و درستی و صداقت و غیرت و حمیت، از نمرهٔ اول بود. از پیش از عهد مشروطیت در بادکوبه او را دیدم و شخصاً می‌شناختم. از آن‌زمان در کمیتهٔ «اجتماعیون عامیون ایران» معروف به‌مجاهد، عضو بوده و می‌کوشید. و یکی از اعضای فعال فرقهٔ مجاهد بود که به سوسیال دمکرات ایران Social Democrats of Persia معروف بودند، که ترجمه‌اش اجتماعیون عامیون ایران می‌شد. و اسم و عنوان مجاهد در ایران هم ابتدا از آن فرقه منتشر شد. چون اعضای آن فرقه را که «فرقهٔ مجاهد» نام داشت، نیز مجاهد می‌گفتند، و حصهٔ عظیمی، در انقلاب ایران ومشروطیت‌آن، داشتند. باری بعد ازمشروطیت مشارالیه به‌تبریز آمد و به‌طهران نیز چندی آمده بود. در انقلاب عهد ستارخان از رؤسای مجاهدین بود. بعد از اعادهٔ مشروطیت، کمیسر یعنی کدخدای محلهٔ دوه‌چی و سرخاب شد. مرحوم مشارالیه علاوه برآنکه درحادثهٔاخیره مداخله نداشت، چند نفر از سربازهای روس را که فرار کردند، به‌خانه‌اش برده و پناه داده، جان آنها را حفظ کرد. و گویا یکی از صاحب‌منصبان را نیز از مرگ نجات داده بود. و به‌روایتی دوسه‌تا از زنهای روسی را نیز حفظ کرده بود. بعد از ختام جنگ به‌قونسولخانه برده و تسلیم کرده و چند روزی راحت می‌گشت. قونسول نیز امنیت

داده و حتی صمدخان او را شحنهٔ شهر کرد؛ یعنی داروغهٔ بازار نمود، و این منصب را به‌او داد. چند روزی هم مباشر این‌کار بود. همینکه خوب‌تأمینش کردند، یك‌مرتبه روزی او را گرفتند و به‌محبس صمدخان بردند. بعد به‌روسها تسلیم کردند و او را نیز با آقامیرکریم ناطق و چهار نفر دیگر، چنانکه عرض شد، در ارگ‌ بدار زدند. در موقع دارزدن مشارالیه نطقی کرده و چند کلمه هم به‌زبان روسی گفته بود، و به‌میرغضب که نزدیك رفته بود که بالای کرسی طناب به‌گردن او انداخته و کرسی‌را بکشد از زیرپایش، یك‌لگد به‌سینه‌اش زده‌و دور انداخته بود، و باکمال جرئت طناب را خود به‌گردن خود انداخته و یك لگد هم به‌کرسی زده بود. (اعدامهای روس در تبریز به‌عینه مثل اعدامهای دیوان نظامی روسیه است؛ که مقصرین سیاسی را روی کرسی در آورده، طنابی راکه از بالای سرش از چوب دار آویخته است به‌گردنش انداخته، و کرسی را از زیر پایش می‌کشند. در ارگ‌ علیشاهی ده‌تا از این دارهای روسی برپا کرده و کرسیها را گذاشته و حاضر کرده‌اند که تا امروز نیز به‌همان حال هست و باقی است.) پیش از اعدام، مشارالیه می‌گوید: که ما در وقت تسلط رحم کردیم و بر مستبدین مروت‌کردیم و ندانستیم که‌اینها برما رحم‌نمی‌کنند، وگفته‌بود: زنده‌بادمشروطه! مشارالیه پیش از مشروطیت در تبریز و بادکوبه، اصناف بوده و از اهل اسکو (قریه‌ای است درچهارفرسخی تبریز، قصبه‌مانند) می‌باشد. اخلاقش‌معروف‌به‌صحت ودرستکاری بود، مشارالیه را شخصاً می‌شناختم.

میرزا محمود سلماسی، تقریباً به‌سن چهل‌و‌پنج. از علما و مجتهدین بود. اصلا از اهل سلماس، از توابع تبریز.

در جوانی از طلاب بود و در مدرسهٔ حاجی‌صفرعلی در تبریز تحصیل می‌کرد. با من همدرس بود، و شخصاً دوست بودیم. بعد از فراغ از تحصیل در تبریز، برای اکمال آن به‌کربلا و نجف رفت، و چندین سال در نجف ماند. در عهد مشروطیت برگشته و در ارومی ساکن شده و مجتهد آن شهر گشت. در انتخابات مجلس ملی ثانی از ارومی منتخب درجهٔ اول برای مجلس شد، که در تبریز آمد که با منتخبین دیگر ولایات، وکلای مجلس را از بین خود انتخاب کنند. خودش منتخب نشد ولی مخبرالسلطنه حاکم تبریز او را نگذاشت به‌ارومی برگردد و خواهش کرد که در تبریز ریاست یکی از محاکم عدلیه را قبول کند. مشارالیه قبول کرد. آدم فقیر و سالمی بود. در حادثهٔ اخیره هیچ‌نوع مداخله نداشت. صمدخان او را تفتیش کرده و گویا از راه آب پیدا کرده، در حبس انداخت. مشارالیه خیلی مؤمن و متدین بود. در محبس در زیر زنجیر نماز می‌خواند. صمدخان برای خلاصی او هزار تومان می‌خواست و بعضی از همشهریان او سعی کرده و به‌چهارصد تومان قطع کرده بودند، ولی چون قدری دیر رسانیده بودند، نوشداروی‌سهراب واقع‌شده‌بود. مشارالیه مرحوم [را] با انواع اشکنجه‌ها و اذیتهای وحشیانه شهید کردند. چشمهای اورا زنده‌کنده وزبانش‌را بریده، بعد کشته بودند.

میرعلی‌اکبر قره، مشهدی هاشم حراج چی (یعنی دلال حراج کن و مزایده فروش) و امامقلی خان. هرسه از رؤسای مجاهدین بودند، ودو نفر اولی در عهد محاصرهٔ اول تبریز و جنگ با قشون محمدعلی‌میرزا هرکدام رئیس مجاهدین یك محله

بودند.

مشهدی غفار برادر ستارخان معروف، کفشدوز بود. اورا نیز به‌انتقام برادرش کشتند. از حمام گرفتند و عریان دستگیر نمودند، برده و حبس و اعدام کردند.

تقی‌خان یوزباشی خیابانی معروف به بالاتقی، تقریباً به سن چهل‌وچهار. ازرؤسای درجهٔ اول مجاهدین عهدانقلاب اول، و مدافع‌محلهٔ خیابان، و از معاونین بزرگ باقرخان بود. بسیار رشید و شجاع بوده، در این واقعهٔ اخیره و منازعهٔ با روسها دخالت نداشت. بعد از ورود صمدخان، اوایل به‌او تسلیم شد، بعد که دید همه را یك‌یك گرفته و می‌کشد، ترسیده به‌شهبندرخانهٔ عثمانی پناهنده شد. بعد از مدتی از آنجا بیرون آمده، در دهات اطراف مشغول اجاره‌داری باغات و غیره بود. او را صمدخان جمعی فرستاده در «زرنه» که قریه‌ای است در دوسه فرسخی شرقی تبریز، با گلوله‌زده و گرفتار کردند، و آورده در پهلوی پل قاری بعد از پاره‌کردن شکمش واژگون از نردبان آویختند، وچون‌احشا وامعای اومی‌ریخت وآویزان تا زمین پائین آمده بود، باریسمان به‌شکمش بسته بودند که نریزد. او را شخصاً می‌شناختم. در مشروطیت ثانی، کمیسر یا کدخدای محلهٔ خیابان بود.

محمد دائی معروف به‌آجودان، پسر حلاج که حلاج اوغلی می‌گفتند. ازرؤسای‌مجاهدین‌خیابان‌بود، پنج‌شش‌ماه مخفی بود. اخیراً درماه‌شعبان پیدا شد. در حبس انداختند برای گرفتن مال او،که قدری ازمال دنیا داشت. علاوه برضبط

خانه‌اش، خیلی شکنجه‌های وحشیانه که ذکرش انسان را مشمئز می‌کند؛ مانند داغ‌کردن و آتش‌سوزاندن در سینه‌اش، و غیره و غیره به‌سرش آوردند، و به‌امیددادن به‌خلاصش از مرگ، همهٔ دارائی او را کاملا گرفتند و عاقبت او را در پیش چشم و حضور خواهر و عیال و اولادش بدار زدند. سه‌دفعه مشارالیه ازدار افتاد به‌زمین، یعنی ریسمان پاره شد، و از افتادن مجروح گشت. باز دوباره و سه‌باره دار زدند. او را شخصاً می‌شناختم.

حاجی علی ختائی و اولادش که تفصیلش را مشروحاً در مکتوب سابق نوشته‌ام، حاجت به‌تکرار نیست.

پطروس آندرئاسیان، از محترمین ارامنه و آزادی‌طلبان در طهران، در ادارهٔ نظمیه داخل بود و مأمور دوایر ثلثهٔ تبریز و کل آذربایجان گشته بود. (دوایر ثلثه ادارات تحدید تریاك و مالیات آلکل و مسکرات و مالیات قپانداری را گویند، که محل مخارج نظمیه بود.) مدتی باکمال جدیت و انتظام خدمت کرد، تا در حادثهٔ اخیره از طرف روسها اعدام شد. سبب اعدامش تا امروز مجهول است. زیرا هیچگونه دخالتی در جنگ و حادثه نداشت و اصلا اهل جنگ نبود، بلکه یك نوکر دولت و مستخدم اداره بود، مگر آنکه علت قتل، تنها مشروطه‌طلبی و یا تهدید و تخویف ارامنه باشد. مشارالیه مرحوم در موقع اعدام و دارزدن او در ارگ، درحالی‌که زن و بچه‌اش حضور داشتند، نطق غرائی کرده و باکمال جرئت و جلادت به‌پای دار رفت، و از زن خود خداحافظ و وداع کرد و گفت: «هیچ نترس و غصه نکن، من در راه آزادی کشته می‌شوم!» همهٔ اهل

تبریز را عموماً، حتی مستبدین را، و عموم ساکنین تبریز، از فرنگی و ارمنی و مسلمان را، متأثر کرده و برقت آورد، و شهادت او تأثیر عظیمی در دلها نمود. در صورتی که هیچ تقصیری نداشت.

کربلائی محمد جعفر دلاك وشاگردش. کربلائی محمد جعفر شخصی بود مؤمن و مقدس، صنعت دلاکی داشت. بیچاره خیلی فقیر و ساکت بود و بیطرف، حتی از مشروطه طلبان هم نبود. در کوچهٔ او جنگی مابین مجاهدین و روسها شده بود و گویا جسد یکی از روسها را به‌خانهٔ او انداخته بودند. بعد خودش رفته به‌قونسولخانه خبر داده بود که بیایند و نعش را ببرند. آن‌وقت رفته او را با یك نفر شاگردش از دکانش گرفته و برده بودند. علمای شهر و تجار و سایر اهالی هرچه رفته بر برائت او شهادت کردند، نشد. و هم خود و هم شاگردش را بدار زدند، و این واقعه بدتر از همهٔ واقعات، اهالی را، حتی مستبدین شهر را، رنجیده کرد، و حتی ملاهای مستبد از قبیل حاجی‌میرزاحسن و غیره، هرچه سعی در استخلاصش کردند، مفید نشد.

اینها که تا اینجا از اسامی شهدا عرض شد، فقط معروفین و معلومین آنهاست و از قراری‌که رفقا تقریر می‌کنند، مقتولین مخفی، و همچنین غیر معروف خیلی است‌واسامی مذکوره تااینجا، فقط‌یك‌قسمتی است. و هم اینها، تنها شهدای تبریز است، وگرنه در ولایات دیگر آذربایجان و دهات و قصبات هم، کشتار و اعدام زیاد کردند؛ و در قصبات کوچك که صدا به‌جائی نمی‌رسد،

بیداد نمودنـد. رشیدالملك ملعون در سراب (قصبـه‌ای است نزدیك اردبیل) هفت نفر از مشروطه‌طلبان را در یك روز خفه کرده و سه نفر را واژگون آویخت تامردند، و این شمه‌ای از شقاوتهای او است که در این اواخر به‌ما رسیده. در ارومی قونسول روس مستقیماً و هم به‌توسط اجلال‌الملك حاکم، که تماماً احکام قونسول را اجرا می‌کرد و هرچه قونسول می‌نوشت عمل می‌کـرد، چند نفـر از مجاهدین راکشت؛ مانند مشهدی‌اسمعیل، رئیس‌مجاهدین ارومی. و سایر رؤسای مشروطه‌طلبان آنجا نیز فراری و آواره شده؛ بعضی به‌اینجا رسیده‌اند، و جمعی دیگر نیز از کسبه و تجار قریب پنجاه نفر، به‌شهبندرخانهٔ عثمانی پناهنده شدند، که بالاخره آنها را نیز روسها و حکومت مجبور به‌تبعیدکردند، و به«وان» رفتند. میرزامحمودخان اشرف‌زاده سردبیر روزنامهٔ فروردین را قونسول روس از خانه‌اش، از پهلوی عیالش، به‌توسط قزاقهای خـود گرفته ودر میدان عمومی به‌تازیانه بست‌که سابقاً شرحش را نوشته‌ام. خـود اشرف‌زاده حـالا در اینجا در نهایت فلاکت امرار حیات می‌کند. در خوی و سلماس و اردبیل هم ظلمهای زیاد کردند. در شبستر (قصبهٔ کوچکی است در هشت‌فرسخی‌تبریز) که مخلص هم قوم وخویش دارم، صمدخان به‌پستخانه آدم گذاشت و مکتوبها کـه به‌مردم می‌رسید، بازکرده خواندند، و چون درمکتوب یك‌تاجری، کسی از تبریز به‌او نوشته بود که کار مشروطه خـوب خواهد شد، آن تاجر را در شبستر در سرمای زمستان از اول شب تا طلـوع آفتاب در طویله واژگـون؛ یعنی سر به‌پائین آویخته، و صبح پس از جریمهٔ پانصدتومان رها کردند، و عجب است‌که نمرد! در صورتی‌که مکتوب را او

ننوشته بود، دیگری نوشته بود به‌او. وقس‌علی‌هذا.

چیزی‌که در میان همهٔ این مظالم اسباب تسلی و امیدواری است این است که اغلب و اکثریت این شهدا باکمال مردانگی و جلادت به‌قتلگاه رفته و با نهایت وجد نطقهای غرا در استقبال مرگ نموده و با ایمان کامل به‌حیات ایران و نجات آتیهٔ آن، جان داده‌اند. نطقهای خیلی از آنها ضبط نشده ولی به‌تواتر روایات، مسلماً خیلی مردانگی قابل حیرت و تقدیر به‌خرج داده‌اند.

تا امروز هنوز وحشیگریهای روسها و تعدیات و قتل و غارت صمدخان جاری است. فقط بعد از ورود سپهدار، دیگر کسی اعدام نشده[16]. انداختن مردم به‌حوض آب و ازچهار طرف زدن باچوبها برسرش، که‌از اختراعات صمدخان ملعون است، تا اول رمضان تقریباً هرروز جاری بود. دیروز مکتوبی از تبریز از طرف یکی از مشروطه‌طلبان که در اسلامبول بود و به‌تبریز برگشته به‌رفیق خودش در اینجا بود، می‌نویسد که اخیراً سالداتهای روس باز به‌ترتیب اواخر سال گذشته (یعنی زمان التیماتومها) رفتار می‌کنند و نمی‌دانم به‌چه جهت برجور و تعدی خود افزوده‌اند. در معابر و بازارها به‌مردم متعرض می‌شوند وباتازیانه می‌زنند. دیروز[17] دربازاریك سرباز روسی که با جمعی از همراهانش می‌رفت دست دراز کرده انگور را از دکان بقال برداشت، بقال از بازوی او گرفته و دنبال کرد که مال خود را بگیرد، سالدات غداره کشیده و چنان زدکه‌مچ‌دست بقال‌رابریده ودستش از پوست آویزان ماند.

---

۱۶. آقای ج. د. ترنر G. D. Turner درنامهٔ مورخ سوم سپتامبر خود به منچستر گاردین می‌نویسد: مشروطه‌خواهی فراری را دو روز قبل از رسیدن او به تبریز (یعنی در پنجم اوت ۱۹۱۲) اعدام کرده بودند. (ا.ب)

۱۷. در متن « دو روز».

دیشب نیز چند[۱۸] نفر سالدات به «چول‌باغی» آمده و در آنجا چهار نفر را مجروح کرده‌اند که یکی مشهدی ابراهیم نخودپز است که مشرف به موت است. (چول‌باغی، باغ بزرگی در جنوب شرقی شهر در محلهٔ مارالان است).

این بود آنچه متفرقه از وقایع تبریز و تراجم احوال شهدا بخاطرم رسید. بعد از این نیز هرچه پیدا کردم عرض می‌کنم. یك جزو هم روزنامهٔ «رسملی کتاب» در اینجا پیدا کردم که عکس شهدای قوم باغی، یعنی حاجی علی دوافروش و میرزا احمد سهیلی و کریم‌خان و محمد خان برادرزاده‌های ستارخان را دارد، از این پست تقدیم خدمت می‌کنم. والسلام.

۱۸. در متن: «چنان چند».

نامهٔ شمارهٔ ۲۱
شرح حال ثقةالاسلام که در حبل‌المتین (کلکته) [شمارهٔ دوازده ـ سال بیستم، دوشنبه ۲۶رمضان ۱۳۳۰هجری] مصادف با ۹ سپتامبر ۱۹۱۲میلادی منتشر شده. عکسی از ثقةالاسلام درآغاز این‌شرح حال آمده که زیر آن چنین نوشته شده است:

ولا تحسبن‌الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً بل‌احیاء عند ربهم یرزقون[1]

شهید راه حریت اسلام، خادم‌حقیقی وطن اسلامیه، اختیارکنندهٔ دین به‌دنیا، علامهٔ شهیر، فیلسوف نحریر، ادیب کامل عیار و فاضل ممتاز، رئیس‌ـ الملة والدین، حافظ‌الاسلام والمسلمین که بعداز ظهر عاشورای ۱۳۳۰ در شهر تبریز به‌پاداش اسلام‌پرستی و وطن‌خواهی به‌دار روسیان بالا رفته و به‌درجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید.

خلاصهٔ سوانح ثقةالاسلام شهید، مجتهد تبریزی

آقامیرزا علی ثقةالاسلام بن آقامیرزا موسی ثقةالاسلام بن آقا میرزا شفیع مجتهد تبریزی از فضلا و مشاهیر علمای عصر خود و از خانوادهٔ جلیل آذربایجان بشمار و از منتسبین حاجی میرزا رفیع کلانتر معروف بود ـ تولد آن مرحوم شهررجب ۱۲۷۸ هجری و شهادتش دهم محرم ۱۳۳۰ واقع گردید.

ثقةالاسلام از فیلسوفان عصر خود و حریت‌پروران وادبای نامی بوده، و در زبان فارسی و عربی و ترکی و فرانسوی دستگاهی بسزا داشت، مقالات فیلسوفانهٔ آن

۱. سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۶۹.

مرحوم در جراید حبل‌المتین، الهلال مصری و غیره بسیار است. دارای برخی مؤلفات ومصنفات هم هستند. رئیس فرقهٔ‌شیخیهٔ‌آذربایجان واز پیروان مرحوم شیخ احمداحسائی بود ومردهٔ ایشان علاوه درتبریز و آذربایجان در کلیهٔ قفقاز، ایروان، نخجوان، قره‌باغ و گنجه، بسیار است. مناقشه‌ای که در زمان سابق بین فرقهٔ شیخیه و اصولیه در آذربایجان پیش می‌آمد به‌واسطهٔ این وجود مقدس کلیه رفع گردیده، تباینات اصولی و شیخی را مرتفع داشته، اتحاد صمیمی بین آنها تولید نموده، سالهاست که مانند شیرو شکر درهم آمیخته‌اند.

نظر براینکه مرحوم ثقة‌الاسلام واقف به‌مواقف عصر و در علوم جدیده و قدیمه دستگاهی بسزاداشت، برخلاف غالب علمای آذربایجان از آغاز انقلاب مشروطهٔ ایران بیرق حریت‌خواهی رابه‌کف گرفت، مرحوم مظفرالدین شاه را ارادتی مخصوص به‌آن مرحوم بود. محمد علی‌شاه مخلوع هم‌بنا به‌ظاهر، ارادت به‌ایشان می‌ورزید. شاهزاده عین‌الدوله، کمال خلوص را به‌آن مرحوم اظهار می‌داشت، این بود که در تبریز حین‌مقابلهٔ ملتیان بادولتیان، مرحوم ثقة‌الاسلام ازطرفین مصلح شناخته می‌شد، وکلیهٔ مخابرات صلحیه‌که بین عین‌الدوله و طهران و رؤسای ملت تبریز می‌شد به‌واسطهٔ ایشان بود، و مکرر به‌وکالت ملت در باسمنج نزدشاهزاده عین‌الدوله رفته به‌گفتگوی‌صلح‌می‌پرداخت.

مرحوم ثقة‌الاسلام با اینکه حریت‌پرور بود، ولی مسلك اعتدال را می‌پسندید و هماره ملت را از تندروی وانتهاپسندی، برحسب مقتضیات وقت، نصیحت‌می‌فرمود. تخمیناً دو سال قبل روسیان به‌بهانهٔ اینکه یکی از افراد

قشونی آنها در خانهٔایشان بست نشسته، یك افسر باجمعی سالدات به‌تلاش خانهٔ ایشان پرداخت و هیچگونه اثری از گم‌شدهٔ خود نیافته و در همان حینی‌که به‌تلاش گم‌شدهٔخود بودند، سرباز مذکور در بازار تبریز مشغول به‌گردش بود. این بودکه از فشار طهران به‌سفارت روس، جنرال قونسل تبریز از این مرحوم رسماً معذرت خواست. ولی این عقده را در قلب خود نگاهداشت تا اینکه موقع یافته تلافی کرد. در انقلاب اخیرهٔ تبریز، مرحوم ثقة‌الاسلام منتهای سعی وکوشش را در اصلاح ذات‌البین می‌فرمود. اعلاناتی‌که از طرف ایشان‌کتباً و شفاهاً به‌فدائیان رسیده و نیز مراسلاتی‌که به‌قونسل انگلیس و روس در این خصوص نگاشته، دال است بر اینکه آن مرحوم را مسلکی جز صلح خواهی و سلم جوئی نبوده. و اینکه با منتهای استقلال و استقامت درخانهٔ خودشان نشسته، وبدون هیچ خوف و بیم به‌تلاش صلح برخاسته، دال است براینکه آن مرحوم را ازکردار و رفتار خودکمال اطمینان حاصل بود، و احدی هم تصور نمی‌کرد که بدون جهت وسبب هیچکس قصد سوئی نسبت به‌ایشان بنماید. مراسلاتی‌که قونسل روس و قونسل انگلیس به‌ایشان چندیوم قبل از شهادت، نگاشته بودند و تاکنون محفوظ است بخوبی بر سلم‌جوئی و صلح خواهی و عدم آلایش ایشان در مسلك پولتیك مخالف روس هویداست، و به‌قول برخی از فدائیان؛ اگر کوشش بلیغ مرحوم ثقة‌الاسلام در سکون و آرامی ملت تبریز نبود، روسیان به‌این سهولت به‌تبریز و کلیهٔ آذربایجان استیلا نمی‌جستند. همینکه روسیان از استیلای خودشان برشهر تبریز اطمینان حاصل نمودند، و در هر سر محل و گذرگاه توپ نصب کرده و قراول گذارده و عمارات رفیعه رابست ساخته، اهالی از هرجا بیخبر برخی

مشغول به‌عزاداری‌حسین (ع) و بعضی گرفتار ندبه‌وگریه برکشتگان بی‌تقصیر خود، وجمعی مبتلای گرسنگی و پریشانی وشرذمه‌ای‌مرعوب پیش‌آیند اوضاع آتیهٔ‌خویش بودند.

عصر تاسوعا قونسل روس چند نفر را با مراسله‌ای مخصوص به‌حضور مرحوم ثقةالاسلام فرستاد. در مراسله نگاشته‌که در قونسلخانهٔ انگلیس مجلس مشورة و مصالحه با قونسلات خارجه منعقد و وجود حضرتعالی در آنجا اشد ضرورت را دارد. مرحوم ثقةالاسلام بدون هیچگونه خوف و بیمی برخاسته به‌معیت آنان رهسپار، و همینکه بیرون آمدند مأمورین ایشان را به‌قونسلخانهٔ روس برده، وقتی قونسل روس را ملاقات فرموده اظهار داشتند؛که مراسلهٔ شما دعوت به‌قونسلخانهٔ انگلیس بود و مرا در اینجا آوردند. قونسل روس باکمال خشونت برخی ناسزا به ایشان‌گفت. مرحوم ثقةالاسلام بامنتهای‌قوت قلب، که‌کمال ایمان ایشان رانشان می‌داد فرمودند؛که ازنمایندهٔ محترم یك دولت سخنان بی‌تهذیبانه سزاوار نیست. ومن نمی‌خواهم زبان خودراماننددشما به‌شتم وسخنان ناروابیالایم. از آن بعد قونسل روس ورقه‌ای را به‌حضور ثقةالاسلام پیش نمودکه در آن نوشته بود که فدائیان در تبریز بدواً برقشون روس شلیك نموده و روسیان با منتهای تمدن رفتار کرده و احدی را به‌ناحق نکشته‌اند. و در آخر آن ورقه نگاشته بود؛که ما اهالی تبریز راضی نیستیم که قشون روس از تبریز خارج شده، اسباب اغتشاش شهر دوباره‌فراهم آید، و ما منتهای رضایت را از حسن سلوك و قیام قشون روسیه در تبریز داریم.

مرحوم ثقةالاسلام باکمال ملایمت فرمودند: این نوشته برخلاف حقیقت است، و قلم من به‌تصدیق آن آلوده

نتواندگردید. از این سخن قونسل روس برآشفته، خودش با دو نفر اعضای حاضره آنچه توانستند به‌زجر و توبیخ و دشنام آن مرحوم پرداخته، تاجائی‌که از صدمات، آن مرحوم بیهوش‌گردید، در آن هوای سرد آن شهید راه حریت اسلام را در اطاقی خالی از فرش برده و آنچه توانستند به‌صدماتش پرداختند.

ساعت دوازده شب عاشورا، میرزا علی‌اکبرخان منشی، از طرف جنرال قونسل روس مجددنزد ایشان رفته خواهش تصدیق ورقهٔ مذکور را نمود. ثقةالاسلام فرمودند: هیهات! هیهات! به‌قونسل بگو که من اقتدا به مولای خود نموده، دست به‌ناحق دراز نخواهم‌کرد ولو اینکه به‌مقتدای خود ابی‌عبدالله‌الحسین ملحق گردم. در آن وقت رو به‌میرزا علی‌اکبرخان منشی فرموده گفتند؛ که چون مولود در اسلامی از تو خواهش آبی می‌نمایم برای وضو، تا به‌عبادت ایزدی پردازم. میرزا علی‌اکبرخان با اینکه وعدهٔ فرستادن آب نمود، تخلف ورزید. این بودکه آن مرحوم مانند مولای خود، تیمم کرده به‌عبادت خداوندی مشغول گردید و تا بعدازظهر عاشورا مکرر از طرف قونسل به‌وعد و وعید و نوید و تهدید ایشان پرداخته، شاید آن ورقه را تصدیق نمایند. ولی‌آنچه اصرارکردند، مرحوم ثقةالاسلام انکار فرمود، و عاقبت گفت من به‌قلم خود کفر را براسلام استیلا نداده و حق به‌کفار نخواهم داد. چندنوبت به‌اندازه‌ای آن‌مرحوم رادرقونسلخانهٔ‌روس زجر نمودند که از خود رفته بیهوش گردید. عاقبت آن مرحوم را به‌پای دار برده اطراف را نگرانی کرده، قراول در سرکوچه و گذرها گذارده، منع تردد خلق را از هر طرف نموده، باز همان وقتی‌که می‌خواستند به‌دارش بالا برند تصدیق ورقهٔ مذکوره را خواسته، امتناع ورزید.

همینکه آن مرحوم را به‌دار آویخته رو به‌جانب قبله‌کرده به‌صدای نحیف فرمود: «اشهد ان لااله‌الاالله، و اشهد ان محمد رسول الله». یا رسول‌الله! شاهد باش‌که در راه حفظ دین تو کوتاهی نکرده و فریب دنیا را نخورده و به‌قلم خویش استیلای‌کفر را براسلام تصدیق ننمودم. در همان حینی‌که این کلمات را می‌فرمود روح مبارکش به‌شاخسار جنان پرواز نمود، وسیعلم‌الذین ظلموا ای‌منقلب‌ینقلبون.

حبل‌المتین

اگر به‌تعمق در واقعهٔ شهادت حضرت ثقة‌الاسلام نگریم، مطالب غامضهٔ بسیار برماحل تواند گردید. آنچه موثقین اداره نگاشته، در این چند سالهٔ اخیره مرحوم ثقة‌الاسلام مسلکی جز اصلاح ذات‌البین نداشته، و ابداً بهانهٔ مشروعی در شهادت این مرحوم به‌دست روسیان نبود. فقط قتل آن مرحوم را چند علت نمایان است؛ که یکی از آنها عدم تصدیق او بروروقهٔ باطلهٔ جنرال قونسل بوده. ولی بیشتر غرض روسیان این بودکه بی‌حسی پولتیکی و مذهبی اهالی تبریز را، که از چند سال به‌این طرف‌عالمی را به‌غیرت و شهامت و بیداری حس‌پولتیکی و دیانت شعاری پرکرده بودند، بنماید.

دیگر اینکه روسیان چون از سکون اهالی‌تبریز، غلبهٔ خود را مسلم یافته، دانستند مزید بهانه از هیجان ملی و مذهبی با وجود ثقة‌الاسلام به‌دست‌شان نخواهد آمد،که بیش از پیش خنگ مقصود برانند، به‌همین جهة مرحوم ثقة‌الاسلام را بعدازظهر عاشورا،که مقدس‌ترین اوقات اسلامی بشمار است، علی رؤس‌الاشهاد بدار زدند، تا مزید تهییج مسلمین گردد.

از همه واضحتر علت شهادت مرحوم ثقة‌الاسلام

آن است که در کتاب سفید (وایت بوك) بیان شده که ما ترجمهٔ آن را ذیلا می نگاریم:

ترجمه از کتاب سفید راجعه به ایران - نمبر ۵- صفحهٔ ۱۷

سرجارج بارکلی سفیر مقیم طهران به سرادوردگری وزیر خارجه دوم جنوری ۱۹۱۲ خبر می‌دهد که روسیان در سربازخانهٔ خودشان در تبریز هشت نفر راکه من‌جمله شیخ سلیم و ثقة‌الاسلام باشد بدار زدند. سفیر روس در این خصوص بیان می‌نماید که این قتلها برحسب حکم عدالت عرفی پیش آمده، واین محکمهٔ عرفیه از مقام عالی «پطرسبرگ» حکم داشته است.

سر جارج بوکانن سفیر دولت انگلیس مقیم پطرسبرگ، سوم جنوری به‌سرادوردگری وزیر خارجه انگلستان چنین نگاشته:

امروز موقع ملاقات با وزیر خارجه یافته در ضمن صحبت، قتل ثقة‌الاسلام را که سرجارج بارکلی به‌من اطلاع داده بود با وی مذاکره نموده گفتم: قتل این مجتهد عالی مقام راخیلی بدبختانه پنداشته، واز خطایای بزرگ می‌شمارم. من این وقعه را ایقان دارم که سبب برافروختگی و هیجان کلیهٔ ایران خواهد گردید، اولین نتیجه این خواهد شد؛ حکومت موجودهٔ ایران که خیلی همراهی بامقاصد روس نموده، مقاومت به‌این هیجان عمومی نکرده استعفا خواهد نمود. و این خیال مجسم خواهد گردیدکه روسیان در این موقع مرتکب این عمل عمداً از این‌روشده که مزید انقلابات پیش آمده بهانه برای قبضهٔ طهران بدست آرند.

وزیر خارجهٔ روس مسیو سازانوف جواب داد؛ که افسران قشونی را جز اقدام انتهائی نسبت به‌ثقة‌الاسلام

چاره نبود، چه مشارالیه در تکالیف موجوده و تهییج برخلاف روس، یکی از رؤسا شناخته آمده، وفقط عالم بودن او رفع الزامات عملی را از وی نتواند نمود، و علاوه بر این افسران را لازم آمدکه برافروختگی قشونی را هم مراعات نمایند، چه سلوکی که به‌مجروحین روسیان در تبریز شده خیلی اسباب برافروختگی آنها گردیده بود؛ چنانچه اگر زیاد نباشد البته یك نفر روسی را زنده دفن نموده و به‌طریق خوفناك اجساد روسیان را قطعه قطعه‌کرده‌اند. وزیر خارجه این نکته را هم به‌من یادآوری نمودکه سال گذشته در مقدونیه یکی از قسیسان بزرگ یونان را به‌قسمی صدمه زدند تا منتهی به‌مرگ آن‌گردید و صدائی از اروپا برنخاست.

جواب داده تصدیق می‌کنم اینگونه افعال که ذکر فرمودید البته مستلزم سزا بود، ولی بازهم عقیدهٔ من این است‌که اگر ثقة‌الاسلام راسزای‌موت داده نمی‌شد به‌اصول پلتیك خیلی بهتر بود. چرا که روس مانند دولت انگلیس سلطنت بر عدهٔ زیادی از مسلمانان دارد و از آن خوف دارم‌که از قتل ثقة‌الاسلام، جذبات قلبیهٔ‌مسلمانان رعایای ما را صدمهٔ زیاد برسد، چیزی‌که خیلی تعلق ما برآن می‌باشد این است‌که نوعی نشود مجدداً انقلابات در کلیهٔ ایران بالاگیرد و کار منجر به‌قبضهٔ طهران شود.

سرادوردگری وزیر خارجهٔ انگلستان هشتم جنوری ۱۹۱۲ به‌وزیر مختار طهران، سرجارج بارکلی‌می‌نویسد (کتاب سفید صفحهٔ ۲۳).

وزیر مختار ایران مقیم‌لندن دوم شهرحال به‌وزارت خارجه آمده خوف خود را من‌باب اثری‌که از قتل سرسری ثقة‌الاسلام در کلیهٔ ایران پیش خواهد آمد اظهار داشت، علاوه برین گفت بدبختانه این قتل را که روز عاشورا

مرتکب شده‌اند ازین‌رو بودکه مزید اشتعالات مذهبی عامه گردد.

مستر مالت پرسش نمود از میرزا مهدی‌خان؛ که آیا ثقةالاسلام در معاملات پولتیکی حصه می‌گرفت؟ جواب داد، بلی یکی از ملتیان مضبوط بود.

میرزامهدی‌خان استفسارکردکه آیامی‌توانم در این خصوص اقدامی نمایم؟ مسترمالت جواب دادکه سر بوکانن سفیر پطرسبرگ ازدولت روس تمنا نموده‌که سزاهائی‌که در تبریز داده می‌شود از روی اعتدال و سیاست باشد، و اول شهر حال من هم با سفیر روس مقیم اینجا همین صحبت را داشته‌ام و مسترمالت هم به‌سفیر روس اثرات نامبارکی [را] که ازین قتل در قلوب عامه پیش تواند آمد، اظهار داشته است.

از مخابرات رسمی‌فوق، بخوبی‌معلوم می‌شودکه قتل مرحوم ثقةالاسلام‌را سبب عمده چند امر بوده، یکی‌تشفی خاطر سالدات روس. دوم تهییج ملت برخلاف روسیان، و قبضهٔ طهران. سوم قصاص «قسیس» یونانی در مقدونیا که وزیر خارجه به‌زبان خود بـه‌سفیر دولت انگلیس در پطرسبرگ بیان‌کرده است. آفرین براین تمدن باد! روسیان در وقعهٔ قتل ثقةالاسلام خـودشان بیش از انـگلیسیان مشوش بودند. چنانچه در همان اوقات تلگراف «روتر[۲]» ظاهر داشت که دولت روس در قفقاز بر عدهٔ قشون خود افزوده، و گویا علتش این بودکه مبادا مسلمانان از وقعهٔ تبریز و قتل ثقةالاسلام به‌هیجان آیند، وبرحسب مخابرهٔ سرجارج بارکلی وزیر مختار دولت انگلیس مقیم‌طهران، که به‌سرادواردگری نموده، و در صفحهٔ ۷۴ کتاب سفید

۲. منظور «رویتر».

نمبر ۳۵ موجود است کابینهٔ ایران تمام تلگرافاتی [را] که خوف تهییج ملت ازآن می‌رفت، سانسور نموده ازاشاعه‌اش مانع آمدند، و سبب عمدهٔ عدم هیجان ایرانیان در قتل ثقة‌الاسلام همین نکته بود، و چنانچه مجلهٔ عالم اسلامی پاریس می‌نویسد؛ در وقعهٔ قتل ثقة‌الاسلام روسیان در گنجه، قره‌داغ، ایران، بادکوبه و غیره‌که مریدان ثقة‌ـ الاسلام بسیارند، برعدهٔ قشون افزوده، تا مبادا برخلاف دولت روس حرکت نمایند.

در ثبوت وحشت کاریهای روس در قتل ثقة‌الاسلام و شیخ‌سلیم و ضیاءالعلما و صادق‌خان و چهار نفر دیگر از اعضای انجمن ایالتی تبریز، که بعدازظهر عاشورا بدار زده‌اند، بالاتر از عکسهائی نیست‌که [پروفیسر برون[۴]] برای‌جراید انگلستان فرستاده و مافقط دراینجا به‌خلاصهٔ نگارش منچسترگاردین مورخهٔ ۱۳ اگست اکتفا نموده، تا در موقع خود به‌شرح و نشر آن پردازیم.

قتل ثقة‌الاسلام از قتلهای تاریخی، و می‌توان گفت از ابتدای اسلام الی‌الحین برای اسلامیان چنین وقعه‌پیش نیامده بود، یعنی هیچ عالم بزرگ و مجتهد سترگی از اسلامیان، روز روشن به‌طریق علنی به‌دارکفار بالا نرفته بود. مسلمانان عالم راست‌که هیچگاه این وقعهٔ تاریخی را فراموش ننموده و در هر جا و در هر محل یادگاری به‌نام نامی‌حضرت ثقة‌الاسلام شهید، که بعداز شهدای‌کربلا و بدر وحنین، بزرگترین شهدای راه وطن و اسلامیت و مشروطیت اسلام است، بر پا دارند.

---

۳. نمبر یعنی: نمره.
۴. در ترجمهٔ انگلیسی حذف شده است.

گزارشهای اروپائیان

گذشته از گزارشها و مراسلات رسمی که در کتاب سفید[1] چاپ شده است، تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون فقط دو شرح به‌انگلیسی توسط آقایان ج. دوگلاس ترنر، مورگان فیلیپ پرایس[2] دربارهٔ وقایع تبریز در زمستان ۱۲ ـ ۱۹۱۱ منتشر شده است. این‌دوشرح حاوی مطالبی است که در محل جمع آوری شده است. از این دوتن، اولی در اوت ۱۹۱۲ به تبریز رفته واطلاعات زیادی از ساکنان شهرگرد آورده است که قسمتی از آنها در سپتامبر همان سال در منچستر گاردین منتشر شده است.

ترنر، نوزده عکس نیز از اعمال فجیعی که شرح آنها گذشت بهمراه آورد که دوازده عکس از آنها قبلا از طریق دیگری به‌انگلستان رسیده بود. بعضی از این تصاویر در روزنامه‌های Graphic, Sphere, Anglo-Russian, Egypt و غیره منتشرشد، ولی همهٔ آنها همراه شرحی کامل در جزوه‌ای با عنوان «حکومت ترور در تبریز: مسئولیت انگلستان» (همراه تصاویر و شرح مختصری دربارهٔ حوادث دسامبر ۱۹۱۱ وژانویهٔ ۱۹۱۲) منتشر شد[3]. مجلهٔ پال مال[4] که تمایلات روسی دارد سخت

---

۱. براون شمارهٔ رمز و تاریخ کتاب سفید را خالی گذاشته است تا بعد بنویسد. (م)

2. Morgan Phillip Price و G. Duglas Turner

۳. این جزوه‌به‌وسیلهٔ خود براون منتشر شده است. (م)

4. Pall Mall Gazette

آقای ترنر را مورد حمله قرار داد. آقای ترنر با حرارت زیاد به‌او جواب گفت. آقای مورگان فیلیپ پرایس در اکتبر ۱۹۱۲ در مسافرتی که از ترکیه به‌تهران می‌کرد از تبریز دیدن کرد و ملاحظات خود را اول در روزنامهٔ گلاستر[۵] وبعد به‌صورت سخنرانی، تحت‌عنوان «مسافرتی در آذربایجان و کردستان ایران»که در انجمن ایران ایراد شده[۶] انتشار داد. هردو سیاح از آنچه از روسها دیده‌اند، یا دربارهٔ رفتارشان شنیده‌اند سخت ناراحت شده‌اند.

اروپائیان مقیم تبریز دو دسته‌اند: یکی کارمندان کنسولگریها؛ اگر گزارشهای این‌عده به‌دولتهای خودچاپ شده باشد در کتابهائی نظیر، کتابهای آبی، کتابهای سفید، کتابهای زرد وغیره خواهدبود، آن‌هم بعداز اینکه آنها را کاملا سانسور کردند: دستهٔ دوم‌تجار وسوداگران، ارباب صنایع و مبلغان مذهبی و غیره هستند که موقعیت آنها ایجاب می‌کند که از مأموران روسی حذر کنند، چون حکمرانان واقعی آذربایجان هستند، و می‌توانند آنها را اخراج کنند یا زندگی را بر آنها ناگوار سازند. با وجود این شهادت اروپائیان مقیم شهر، که‌تاکنون بدست آمده، همهٔ گزارشهای ایرانیان را که در این کتاب چاپ کرده‌ایم تأیید می‌کند. از مجموعهٔ اینگونه نامه‌ها، من در اینجا فقط به‌نقل چند نامه می‌پردازم؛ ولی در بسیاری از موارد، به عللی که ذکر شد، نویسندگان نامه‌ها تصریح کرده‌اند که مایل به‌انتشار نامه‌های خود نیستند. بدین جهت من‌ناچار بوده‌ام بسیاری از قسمتهای مؤثر راحذف کنم. در تمام موارد از ذکر نام نویسنده یا اشاره‌ای که منجر به‌شناسائی اوگردد اجتناب می‌کنم. اولین خلاصه‌ای

---

5. Gloucester.

۶. روز هفتم مارس ۱۹۱۳.

که می‌آورم از نامه‌ای است بدون تاریخ، که در ژانویه یا فوریهٔ ۱۹۱۲ نوشته شده است و شرح فقر وحشتناکی است که بر این شهر سایه افکنده بود.

نویسنده می‌گوید: «من هرگز چنین چیزی ندیده‌ام. شجاع‌الدوله که برای بازگرداندن سلطنت به‌محمد علی میرزا می‌جنگد، تمام‌راهها را، بجز راه جلفا، ازماه اوت بسته ومانع رسیدن آذوقه وسوخت به‌شهر شده است. تمام وسایل نقلیه را متوقف ساخته است، وبدین ترتیب قحطیی مصنوعی ایجاد کرده و قیمت تمام مایحتاج زندگی سه یا چهار برابر شده است. قبلا نرخ ارزاق چنان گران شده بود که زندگی برای عدهٔ زیادی مشکل بود، و اکنون با متوقف شدن‌کسب وکار وبسته‌شدن مکرر بازار، مشکلات چندین برابر شده است. شجاع‌الدوله اجازه داده است‌که مقداری گندم با قیمتی گران وارد شهر کنند، پول این گندمها به جیب شجاع‌الدوله می‌رود. مسلم است‌که بااین قیمت گران مردم نمی‌توانند مقدار زیادی آذوقه خریده برای زمستان ذخیره کنند. بسیاری از ثروتمندان به سبب اغتشاشهای سه سال گذشته به‌فقر و مسکنت سختی افتاده‌اند. آنها هرچه داشته‌اند فروخته، واکنون گرسنه مانده‌اند. همه می‌ترسند. بسیاری از مردم هنوز دراختفا بسر می‌برند. کار نیست. سردی هوا وضع رامشکل‌تر ساخته است. . . اشخاصی‌را می‌بینیم‌که درهوای یخ‌بندان نه آتشی دارند و نه‌پوششی. باید برکف خالی اطاق بخوابند. بعضی نه‌لباس کافی دارند و نه غذای کافی. . . قیمتها هرروز بالاتر می‌رود و هیچ‌امید رهائی از این وضع نیست».

یکی از ساکنان تبریز در اواخر ژانویه یا اوایل فوریهٔ ۱۹۱۲ می‌نویسد:

«خانه‌ها را تاراج کرده یا منفجر ساخته‌اند. دزدی زیاد اتفاق می‌افتد و مرتب اتهامهای ناروا و بی اساس به‌مردم می‌زنند. به‌جای نظم وقانون وامنیتی که داشتیم، بی‌قانونی و اخاذی به جائی رسیده است که درحکومت قدیم هم، سابقه نداشته است. تعداد اعدام‌شدگان بین شصت تا هفتاد نفر است، و بازهم زیادتر می‌شود. در هر موردی با بی‌شرمی تمام اخاذی می‌کنند. تبریز را به‌دست شجاع‌الدوله سپرده‌اند وگوئی یگانه هدف او ویران ساختن این شهر است... می‌دانم که شما با نگرانی زیاد مراقب حوادثی بودید که در اینجا اتفاق افتاده است، ازین‌رو خودتان می‌دانید چرا نمی‌خواهم به‌شرح جزئیات بپردازم... اطلاعات زیادی به‌شما رسیده است. در ضمن اطلاعات درست زیادی به‌صورت تلگرام به‌انگلستان و خصوصاً به تایمز فرستاده شده است».

یکی از اروپائیان ساکن تبریز در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۱۲ می‌نویسد:

«روسها می‌خواهند تمام مردانی‌راکه بنحوی‌ازانحابا جریانهای اخیر مربوط بوده‌اند بدار آویزند، و از هر خانه‌ای که تیری شلیك شده است آن خانه را با خاك یکسان کنند، واین کار رامی‌کنند. مابه‌خاطر دوستانمان ناراحتیم... دیروز از ارامنه شروع‌کردند و پطروس‌خان [آندرئاسیان] بدار آویخته‌شد. بعضی می‌گویند بیست‌وپنج نفرارمنی، وبعضی می‌گویند صدنفر ارمنی بدارآویخته خواهند شد... صدای انفجار دینامیت از هرگوشه‌ای بگوش می‌رسد. همهٔ این وقایع تأثرانگیز و دلخراش است. دیگر احتیاجی نیست که به‌جزئیات دردناك حوادث بپردازم، شما که از شیوهٔ ارعاب روسها اطلاع دارید،

شاید بتوانید وضعیت اینجا را مجسم کنید».

اروپائی دیگری در همان اوان نامه‌ای نوشته است. دراین نامه سخن از بستن مدرسه‌ای و تیرخوردن زنی مسلمان است که نگران پسرش بوده و به‌خاطر او از خانه بیرون آمده است، و حوادثی از این قبیل. نویسندهٔ این نامه اضافه می‌کند: «انگلستان تاحدی مسئول تمام این حوادث‌است.» و می‌گوید:

«باید متوجه باشید که فرستادن نامه، حتی ازطریق روسیه‌هم خالی از مخاطره نیست، زیرا دسته‌ای‌که «کابینهٔ سیاه» نام دارد، موظف است تمام نامه‌ها را باز کرده از محتویات آنها اطلاع حاصل کند. خبرنگاری روس ازمن پرسید: موضوع دود تنباکو در نامهٔ شما چی‌بود؟ و بااین حرف خود می‌خواست بفهماند که‌نامه‌های مرا باز کرده می‌خوانند... مسلماً خودداری از فرستادن اطلاعات مهم به‌خاطر احتیاط‌کاری، مانع بزرگی است از تهییج افکار عمومی. بعضی اوقات باید همه چیز را به‌خاطر این کار به‌مخاطره انداخت، وبعضی اوقات اتخاذ چنین روشی ضروری به‌نظر نمی‌رسد. گفتن اینکه کدامیك از دو راه را باید برگزید، مشکل است».

این خلاصهٔ دیگری است از نامه‌ای که در تبریز به‌تاریخ ۸ مارس ۱۹۱۲ نوشته شده است:

«شهر آرام است، ولی قیمتها بیش از پیش بالا رفته است، اطراف ما را مردمی گرفته‌اند که گرسنه و قحطی زده‌اند... شما خودتان می‌دانید وضع‌معمولی‌اینجا چگونه است، درسال گذشته محصول خوب نبوده و سه بار شهر به‌محاصره افتاده است. درنواحی اطراف شهر نیز

ویرانی و خرابکاری زیاده بوده است. نان آوران بعضی ازخانواده‌ها را برده‌اند و سرپرستان عده‌ای دیگر پنهان شده‌اند و مجبورند برای مکتوم داشتن پناهگاه خود، پول زیادی خرج کنند. کسی که می‌ترسد در انظار ظاهرشود، باید درحدود ۱۲۵ تومان (۲۵ پوند) خرج کند تا بتواند یك ماه در جای‌امنی بسربرد. شخصی را می‌شناسم‌که مرد متعینی بود و پس از گرفتن مبلغی گزاف باز او را در زنجیر به‌مراغه فرستادند و در آنجا دایم از او پول‌می‌خواهند. خانواده‌اش از هست و نیست ساقط شده‌اند، و می‌ترسند اگر نتوانند به‌دادن پول ادامه دهند این کار به قیمت جان‌او تمام شود. بعضی ازکسانی‌که بردارشده‌اند، فقیر بوده‌اند، معذلك از خانواده‌های آنان، پس‌از آنکه تا حدامکان اخاذی شده بود، پول گرفتند، تا مرده‌هایشان را به‌آنها بدهند. می‌گویند ازیکی از اعضای انجمن ایالتی قبل از اعدامش ده‌هزار تومان گرفته بودند. گویا فکر می‌کرد به‌این طریق زندگی خود را بازمی‌خرد، ولی پس ازآنکه توانست مبلغ مزبور را جمع آوری کند، دستگیر و اعدامش کردند، و پس از بردن اثاث خانه‌اش، حتی‌در و پنجره و تیرهای خانه، ودیوارهای آن را با دینامیت منفجر ساختند. نمی‌دانم برای خانوادهٔ او چه‌مانده است، ولی چنان خانواده‌ای بی‌شك دارای‌دوستانی است و احتمال ندارد چون خانواده‌های فقیر، گرفتار تنگی معیشت شوند. بطور کلی مردم در فقر بی‌اندازه بسر می‌برند. ازین گذشته عدهٔزیادی درجنگ جان خود را از دست داده‌اند. داد و ستد راکد مانده است. مردانی که می‌خواهند کار کنند و خرج خانوادهٔ خود را درآورند نمی‌توانند کاری پیداکنند. قشون‌روسها واردوی‌صمدخان‌که همه‌سواره‌اند خود و اسبهاشان مقدار معتنابهی آذوقه مصرف می‌کنند.

درحال عادی چنین مصرف اضافی در میان نبوده است. این یکی از عللی است که قیمتها بالا رفته و ارزاق کم شده است. من هرگز فکر نمی‌کردم شاهد دورهٔ وحشتی باشم، مانند آنچه در زمستان گذشته دیدم!»

قسمت زیر از نامهٔ دیگری است از همان نویسنده به‌تاریخ ۹ مارس ۱۹۱۲:

«می‌خواهم مطلبی‌را دربارهٔ وضع اینجا اضافه‌کنم. در روزنامه‌ها می‌خوانیم‌که اوضاع‌ایران رو به‌بهبودگذاشته است و روسیه سپاهیان خود را بیرون می‌برد. سپاهیان روس در مرز عثمانی تمرکزیافته‌اند وعده‌ای هم‌ازتبریز بدانجا فرستاده شده‌اند. ولی اگر آنها بروند شهر بکلی به‌دست صمدخان خواهد افتاد. شهر پراز سواران اوست. نه‌تنها مردان جنگی بلکه مردم معمولی نیز مجبور شده‌اند تمام سلاحهای خود را به‌آنها بدهند. سنگرها و مواضع دفاعی را ویران کرده‌اند و سران مردم را یا کشته یا مجبور به‌فرار ساخته‌اند. حکومت طهران نماینده‌ای در اینجا ندارد، زیرا صمدخان را دولت برسمیت نمی‌شناسد. گرچه فکر نمی‌کنم اگر روسها سپاه خود را بیرون ببرند وضع از این بدتر شود، ولی تا کنون خطر چپاول و کشتار همگانی مردم راتهدید نکرده است. اکنون مشغول ویران کردن ارگ هستند. قسمت عمدهٔ دیوارهای آن را برداشته‌اند. این هفته بالاخانهٔ آن را با دینامیت منفجر کردند».

قسمت زیرازنامهٔ دیگری‌است‌که یکی‌از خبرنگاران که‌قبلا ازویادشده است، به تاریخ ۲۳مارس نوشته است:

«اوضاع اینجا از لحاظی بهتر شده است. توقیفها

و اعدامها که بطور روزانه انجام می‌شد اکنون تقریباً متوقف گشته است. فقط یك نفر اخیراً در ملاءعام کشته شده است، ولی اخاذی و تعدی به‌صورت سابق ادامه دارد. داد و ستد بکلی متوقف گشته است. صمدخان که خودش خود را والی خوانده است و هرگز کسی او را منصوب نکرده، وبجز روسها کسی اورا به‌رسمیت نشناخته است، با قدرتی آهنین حکمرانی می‌کند. اگر حکومت قدیم مردم را با شلاق تنبیه می‌کرد، اکنون صمدخان با تازیانه‌ای مجازات می‌کند که نوکهائی آهنین دارد. مردم از گرسنگی می‌میرند. او تاجر عمدهٔ گندم است. جالب اینکه‌اخیراً شنیدم نانوائی رابه‌خاطر گرانفروشی، بیست تومان جریمه کرده است! نمی‌دانم چه‌خواهد شد. روسها به‌جای بیرون بردن سپاه خود، عدهٔ آنها را زیادتر کرده‌اند و سپاهیان خودرابه نواحی مختلف آذربایجان گسیل می‌دارند. شایع است که دردسرهای تازه‌ای درپیش است. عدهٔزیادی فکرمی‌کنند قیامی‌دروغین ترتیب‌خواهند داد تا الحاق این ایالت به‌روسیه موجه جلوه کند. فقر و درماندگی به‌حداعلا رسیده است».

نامهٔ زیر از یکی از دوستان است که با اوضاع تبریز آشناست و بایکی از اروپائیان مقیم آنجامکاتبه‌دارد:

«نامه‌ای به‌تاریخ ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۲ از تبریز حاکی است‌که‌نوشته‌های روزنامهٔ«شرق نزدیك»، دربارهٔ اوضاع ایران بیشتر از گفته‌های روزنامهٔ «تایمز» قابل اعتماد است. می‌گوید خاموشی اخیر تبریز وآذربایجان معنی‌اش این نیست که اتفاقی روی نمی‌دهد: چندماه است در نواحی اردبیل و سراب جنگ ادامه دارد. روسها سعی می‌کنند شاهسونها راکه‌از محمد علی‌میرزا دست برداشته

و پسرش را پذیرفته‌اند، خلع سلاح کنند؛ کوشش می‌شود تا استقلال آذربایجان حفظ گردد، که به‌عقیدهٔ نویسندهٔ نامه بطور واضحی این استقلال از دست‌رفته است. عده‌ای سعی می‌کنند با صمدخان مبارزه کنند، که نه شهر را تصرف کرده است و نه به‌والیگری منصوب شده و تنها آلت دست روسهاست و هر وقت که بخواهند و بدو احتیاج نداشته باشند، می‌توانند از او حمایت نکنند. نویسنده می‌گوید اگر انگلستان باور کند که روسیه سپاه خود را بیرون می‌برد، به‌راستی فریب خورده است. تایمز نوشته است که عده‌ای به‌روسیه بازگشته‌اند، ولی سربازان دیگری دائم وارد می‌شوند. تایمز نه‌تنها اخبار را تحریف می‌کند، بلکه اخبارش دروغ و گمراه کننده است. امروز (۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۲) افراد و توپهای زیادی به تبریز رسیده‌اند و عده‌ای هفتهٔ گذشته برای مقابله با شاهسونها رفته‌اند».

فهرست اعلام

ب

ث

ج

ش

گ



عکس A – چهارتن آزادیخواه که روسها آنان را بدار زده‌اند

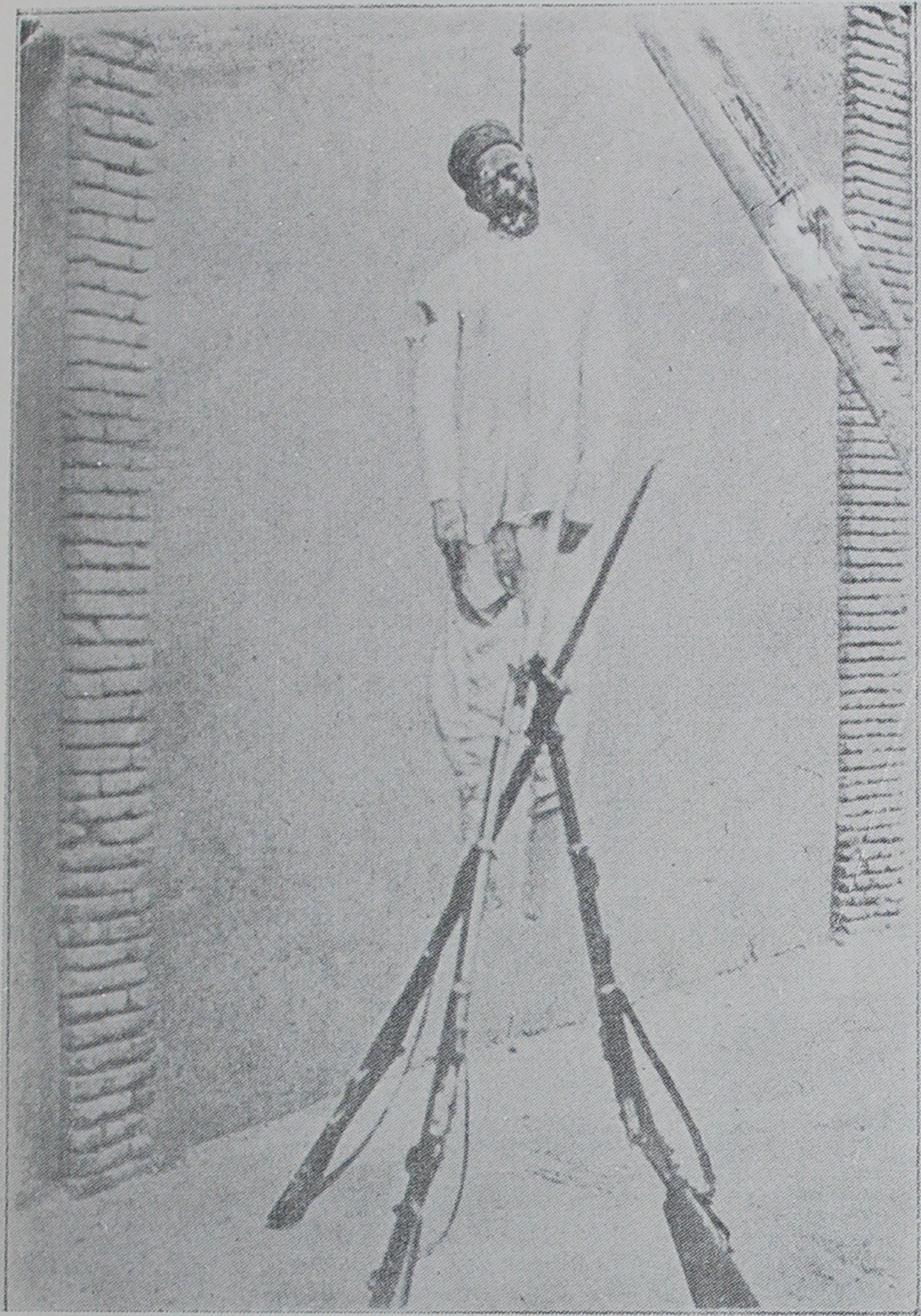
از راست به چپ: ۱. میرزاعلی ناطق ۲. حاجی صمد خیاط ۳. مشهدی حاجی خان ورچه‌ای ۴. مشهدی شکر



عکس B – اولین کشتار روسها در تبریز (جمعه دهم محرم ۱۳۳۰ ه.ق)
۱. حسن (پسرعلی مسیو) ۲. ضیاء العلماء ۳. محمدقلی خان، دائی ضیاء العلماء ۴. صادق الملک ۵. ثقة الاسلام ۶. آقامشهدی محمد ابراهیم قفقاپچی
۷. قدیر (پسرعلی مسیو) ۸. شیخ سلیم.



عکس C– محمدخان امیرتومان (در طرف راست) و کریم‌خان برادرزادگان ستارخان



عکس D ـ مشهدی عباسعلی قند فروش



عکس E ـ غلام‌خان چرندابی، معاون نظمیهٔ چرنداب که شجاع‌الدوله بدارش آویخت



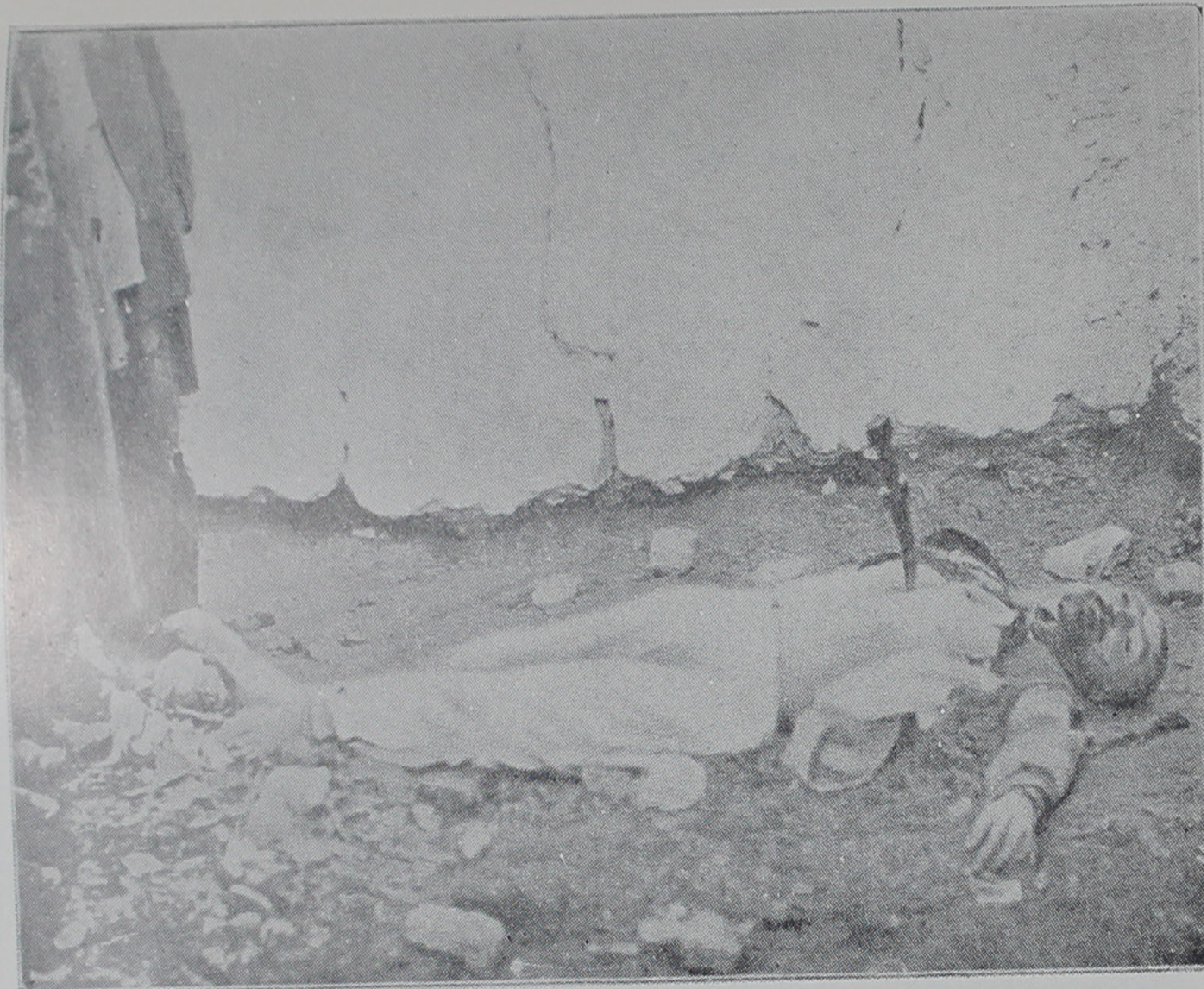
عکس F ـ میرزا آقابالاخان خیابانی که به‌دستور شجاع‌الدوله کشته شد.



عکس H– جسد تقی‌اف قفقازی، در اطراف، جلادان و سربازان شجاع‌الدوله ایستاده‌اند.



عکس I – اجساد سید محمد ومیر آقا خسروشاهی، در اطراف جلادان شجاع‌الدوله ایستاده‌اند.



عکس J – چاپخ محمد، با خنجری که در سینه‌اش فرو رفته است.



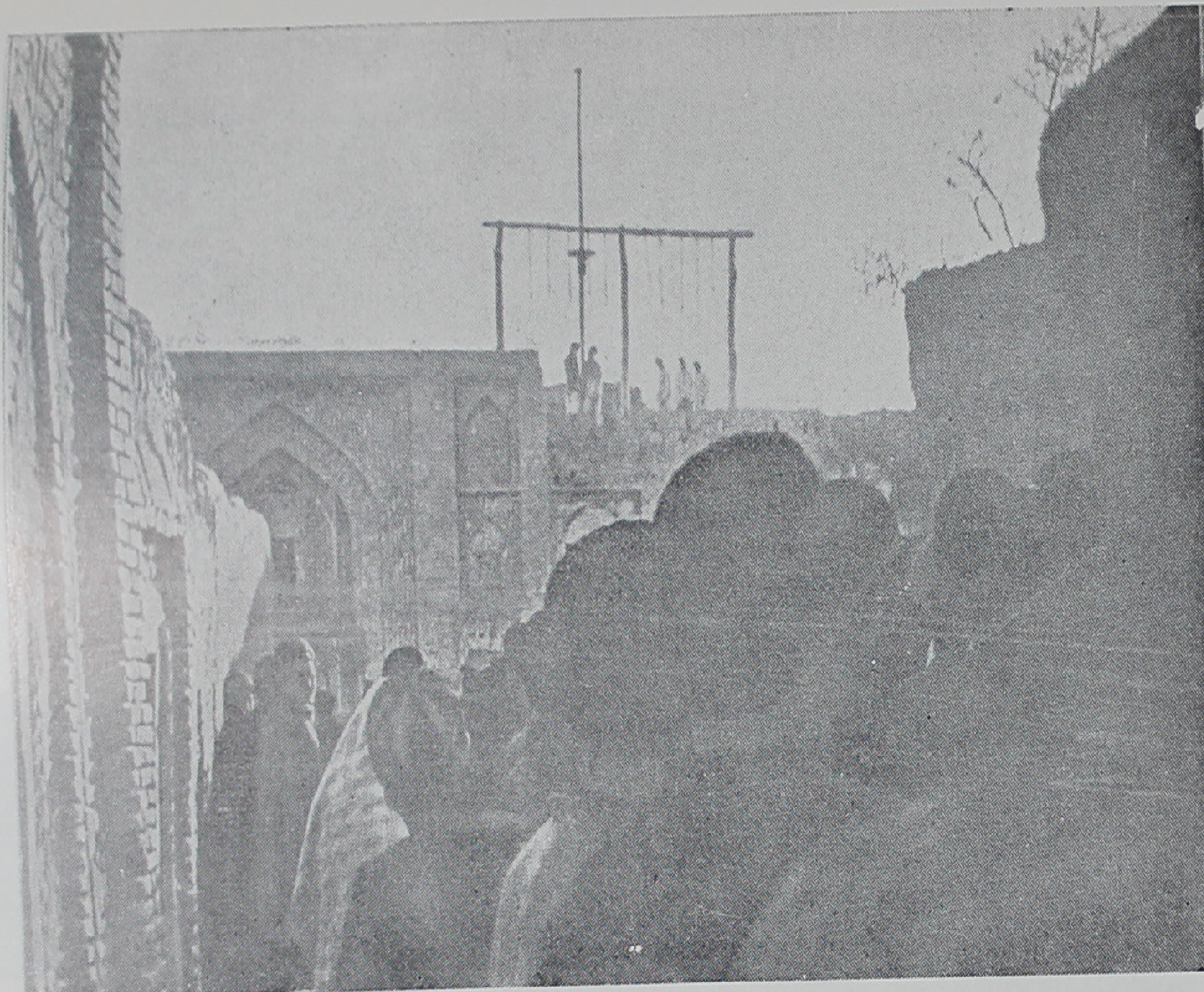
عکس K – یوسف خان حکم آبادی، که به‌امر روسها و به دست حاج صمدخان شجاع‌الدوله دو شقه‌اش کرده‌اند و چون گوسفند به قناره‌اش زده‌اند.



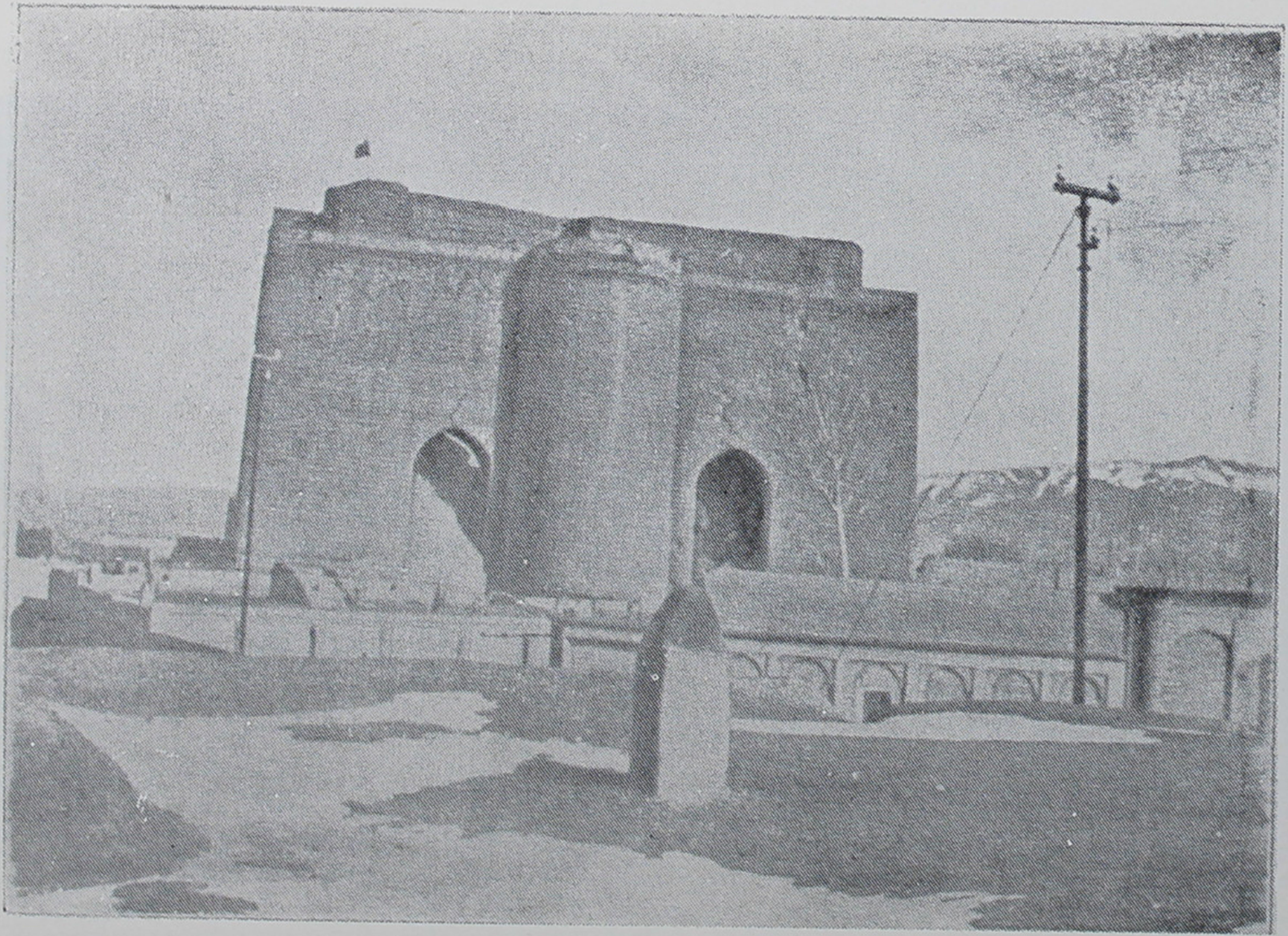
شقهٔ دیگر بدن یوسف‌خان حکم آبادی



عکس L– حاجی علی دوا فروش و میرزا احمد سهیلی، که روسها بدارشان زده‌اند



چوبهٔ دار روسها نزدیك ارگ، با پنج قربانی.



ارگ علیشاه پس از بمباران وپیش ازاینکه اقدام به منفجر کردن آن بکنند. پرچم روسیه بر بالای آن در اهتزاز است.



آتش‌سوزی در ارگ تبریز که به‌سبب بی‌توجهی روسها هنگام جا بجا کردن گلوله‌های توپ، روی‌داد.



عکس دیگری از شهدای تبریز، چوبه‌دار را با پرچم روسیه تزئین کرده‌اند.

کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

۱ـ آدم آدم است
نوشتهٔ برتولت برشت
ترجمهٔ شریف لنکرانی
شمیز ۱۲۰ ریال زرکوب ۱۷۰ ریال

۲ـ تمثیلات (شش‌نمایشنامه ویک‌داستان)
نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده
ترجمهٔ میرزا جعفر قراجه‌داغی
شمیز ۲۱۵ ریال زرکوب ۲۶۵ ریال

۳ـ قضیه رابرت اوپنهایمر
نوشتهٔ هاینار کیپهارت
ترجمهٔ نجف دریابندری
شمیز ۷۵ ریال

۴ـ امیرکبیر و ایران
نوشتهٔ دکتر فریدون آدمیت
زرکوب ۴۸۵ ریال

۵ـ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده
نوشتهٔ دکتر فریدون آدمیت
شمیز ۱۵۰ ریال زرکوب ۲۱۵ ریال

۶ـ نامه‌هائی از تبریز
نوشتهٔ ادوارد براون
ترجمهٔ حسن جوادی
با جلد شمیز ۱۸۵ ریال
با جلد زرکوب ۲۵۰ ریال

۷ـ تاریخ چیست؟
نوشتهٔ ای. اچ. کار
ترجمهٔ دکتر حسن کامشاد
شمیز ۱۲۵ ریال

۸ـ فقر تاریخیگری
نوشتهٔ کارل ر. پوپر
ترجمهٔ احمد آرام
شمیز ۱۰۵ ریال

۹ـ سفرنامهٔ ونیزیان در ایران
نوشتهٔ پنج سوداگر ونیزی در زمان حکومت آق‌قویونلو
ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری
شمیز ۲۷۵ ریال زرکوب ۳۳۵ ریال

۱۰ـ سووشون (داستان)
(چاپ چهارم)
نوشتهٔ سیمین دانشور
شمیز ۱۲۰ ریال

۱۱ـ گذری به‌هند
نوشتهٔ ای.ام فورستر
ترجمهٔ دکتر حسن جوادی
زرکوب ۲۶۰ ریال

۱۲ـ آزادی یا مرگ
نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس
ترجمهٔ محمد قاضی
شمیز ۳۰۰ ریال زرکوب ۳۶۵ ریال

۱۳ـ آقای رئیس جمهور
(چاپ سوم)
نوشتهٔ میگل آنخل استوریاس
ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا)
شمیز ۱۸۵ ریال زرکوب ۲۳۵ ریال

۱۴ـ مسیح بازمصلوب	نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس ترجمهٔ محمد قاضی شمیز ۲۶۰ ریال زرکوب ۳۱۵ ریال
۱۵ـ بنال وطن	نوشتهٔ آلن پیتون ترجمهٔ سیمین دانشور شمیز ۱۴۵ ریال
۱۶ـ توروتومبو	نوشتهٔ میگل انخل استوریاس ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) شمیز ۷۵ ریال
۱۷ـ داستانها و قصه‌ها	تألیف مجتبی مینوی شمیز ۱۳۵ ریال
۱۸ـ گلی برای تو (مجموعهٔ شعر)	از مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی) زرکوب ۱۳۵ ریال
۱۹ـ جنگ ویتنام (چاپ دوم)	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه شمیز ۱۱۵ ریال
۲۰ـ سفری در گردباد	نوشتهٔ یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار شمیز ۱۶۵ ریال زرکوب ۲۱۵ ریال
۲۱ـ عرب و اسرائیل (چاپ دوم)	نوشتهٔ ماکسیم رودنسون ترجمهٔ دکتر رضا براهنی شمیز ۱۲۵ ریال
۲۲ـ مسئلهٔ فلسطین	گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر ترجمهٔ اسداله مبشری شمیز ۱۱۵ ریال
۲۳ـ یادداشتهای روزانه (چاپ دوم)	نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری شمیز ۶۸ ریال
۲۴ـ انقلاب افریقا (چاپ سوم)	نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان شمیز ۱۳۵ ریال
۲۵ـ چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده (چاپ دوم)	نوشتهٔ آلبر ممی ترجمهٔ هما ناطق شمیز ۸۵ ریال
۲۶ـ روزهای سیاه غنا	نوشتهٔ قوام نکرومه ترجمهٔ جواد پیمان شمیز ۱۱۵ ریال
۲۷ـ امریکای لاتین «دنیای انقلاب»	نوشتهٔ ك. بیلز ترجمهٔ و. ح. تبریزی بها ۱۴۵ ریال
۲۸ـ ایالات نامتحد	نوشتهٔ ولادیمیر پوزنر ترجمهٔ محمد قاضی بها ۱۵۰ ریال

۲۹ـ نفت و کشورهای بزرگ جهان
نوشتهٔ پیتر. ر. اودل
ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو
بها ۱۳۵ ریال

۳۰ـ در جبههٔ مقاومت فلسطین
نوشتهٔ روژه کودروا ـ فایض ا. سائق
ترجمهٔ اسدالله مبشری
شمیز ۷۰ ریال

۳۱ـ بحران دلار
نوشتهٔ ر. تریفین ـ ژان دونیزه ـ فرانسوا پرو
ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو
شمیز ۹۵ ریال

۳۲ـ انقلاب یا اصلاح
گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل‌پوپر
بها ۶۵ ریال

۳۳ـ مسائل فلسفه
نوشتهٔ برتراند راسل
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۱۱۰ ریال زرکوب ۱۶۰ ریال

۳۴ـ فلسفهٔ تحلیل منطقی
نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۹۵ ریال

۳۵ـ تحلیل ذهن
نوشتهٔ برتراند راسل
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۱۶۵ ریال زرکوب ۲۱۵ ریال

۳۶ـ منطق سمبلیك
نوشتهٔ سوزان لنگر
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۱۹۰ ریال زرکوب ۲۵۰ ریال

۳۷ـ تاریخ طبیعی دین
نوشتهٔ دیوید هیوم
ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
شمیز ۶۵ ریال

۳۸ـ تیمائوس
نوشتهٔ افلاطون
ترجمهٔ محمدحسن لطفی
بها ۹۵ ریال

۳۹ـ بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ)
نوشتهٔ پرتو علوی
شمیز ۸۵ ریال

۴۰ـ سخن و سخنوران
نوشتهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر
شمیز ۳۲۵ ریال زرکوب ۳۹۵ ریال

۴۱ـ گزینهٔ ادب فارسی
نوشتهٔ مصطفی بی‌آزار، محمدحسن ظهوری، علی مرتضائیان، نعمت‌اله مطلوب
شمیز ۱۴۵ ریال

۴۲ـ سوگ سیاوش (چاپ دوم)
نوشتهٔ شاهرخ مسکوب
شمیز ۱۳۰ ریال

۴۳ـ دربارهٔ کلیله و دمنه
نوشتهٔ دکتر محمدجعفر محجوب
شمیز ۱۷۵ ریال

۴۴ـ جبر و مقابله خوارزمی
نوشتهٔ محمدبن موسی خوارزمی
ترجمهٔ حسین خدیوجم
شمیز ۸۵ ریال

۴۵ـ مقدمه برجامعه‌شناسی ایران — نوشتهٔ دکترشاپور راسخ و دکترجمشید بهنام
زرکوب ۲۵۰ ریال

۴۶ـ ساختهای خانواده وخویشاوندی در ایران — نوشتهٔ دکتر جمشید بهنام
بها ۵۵ ریال

۴۷ـ طب و پرستار — نوشتهٔ دکتر محمد بهشتی
شمیز ۲۵۰ ریال

۴۸ـ مبانی زمین‌شناسی — نوشتهٔ اوبروچف
ترجمهٔ عبدالکریم قریب
شمیز ۲۲۰ ریال

۴۹ـ صداشناسی موسیقی — نوشتهٔ امین شهمیری
شمیز ۱۴۵ ریال

۵۰ـ ریاضیات چیست؟ — نوشتهٔ ریچارد کورانت و هربرت‌رابینز
ترجمهٔ حسن صفاری
زرکوب ۶۸۰ ریال

۵۱ـ فلسفهٔ ریاضی — نوشتهٔ استیفن س. بارکر
ترجمهٔ احمد بیرشك
شمیز ۱۲۵ ریال

۵۲ـ ریاضیات نوین — نوشتهٔ سرژ برمان و رنه بزار
ترجمهٔ احمد بیرشك
شمیز ۱۹۵ ریال

۵۳ـ استقراء ریاضی — نوشتهٔ سومینسکی‌گ‌لووینا یاگلوم
ترجمهٔ پرویز شهریاری
زرکوب ۱۳۵ ریال

۵۴ـ سرگرمیهای هندسه — نوشتهٔ یاکوب ایسیدورویچ پرلمان
ترجمهٔ پرویز شهریاری
زرکوب ۱۵۰ ریال

۵۵ـ مسائل فیزیك و مکانیك — نوشتهٔ س. او. گونچارنکو
ترجمهٔ غضنفر بازرگان
زرکوب ۲۵۰ ریال

۵۶ـ مسائل مسابقات شیمی — ترجمهٔ باقر مظفرزاده
شمیز ۶۵ ریال

۵۷ـ معادلات دیفرانسیل — نوشتهٔ محمدجواد افتخاری
شمیز ۶۰ ریال

۵۸ـ آموزش شیمی (چاپ سوم) — نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی
شمیز ۲۴۵ ریال

۵۹ـ سرگرمیهای شیمی — نوشتهٔ ولاسف ـ ترینونف
ترجمهٔ باقر مظفرزاده
بها ۱۳۵ ریال

۶۰ـ آموزش حل مسائل شیمی آلی — نوشتهٔ پرویز ایزدی
شمیز ۲۳۵ ریال

۶۱ـ روش حل مسائل فیزیك — نوشتهٔ م. اسپرانسکی
ترجمهٔ غضنفر بازرگان
زرکوب ۱۷۵ ریال

۶۲ـ روشهای مثلثات
نوشتهٔ پرویز شهریاری، احمد فیروزنیا
زر کوب ۲۴۵ ریال

۶۳ـ مسائل عمومی ریاضیات
نوشتهٔ باقر امامی
زر کوب ۳۶۵ ریال

۶۴ـ ۲۵۰ مسئلهٔ حساب
نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی
ترجمهٔ پرویز شهریاری
زر کوب ۱۵۰ ریال

۶۵ـ حساب استدلالی
نوشتهٔ محمودمهدی‌زاده‌ـمصطفی‌رنگچی
شمیز ۲۵۰ ریال

۶۶ـ لگاریتم
نوشتهٔ گ. ك. استاپو
ترجمهٔ پرویز شهریاری
زر کوب ۱۶۵ ریال

۶۷ـ رسم فنی
نوشتهٔ امیرمنصور صدری ـ جواد افتخاری
شمیز ۶۵ ریال

۶۸ـ رسم فنی [دانشگاهی]
نوشتهٔ س. بوگولیوبف ـ ا. وینف
ترجمهٔ باقر رجالی‌زاده
بها ۳۰۰ ریال

۶۹ـ تلویزیون
نوشتهٔ مهندس خداداد القابی
شمیز ۲۷۵ ریال

کاوش در ریاضیات

۷۰ـ اصول خط کش محاسبه (۱)
نوشتهٔ م. ه. شفیعیها
شمیز ۶۰ ریال

۷۱ـ نظریهٔ مجموعه‌ها (۲)
نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی
ترجمهٔ پرویز شهریاری
شمیز ۵۰ ریال

۷۲ـ نامساویها (۳)
نوشتهٔ پاول پترویچ کارو کین
ترجمهٔ پرویز شهریاری
شمیز ۵۰ ریال

۷۳ـ اشتباه استدلالهای هندسی (۴)
نوشتهٔ یاکوف اسمنویچ دوبنوف
ترجمهٔ پرویز شهریاری
شمیز ۵۰ ریال

۷۴ـ انعکاس (۵)
ایلیا یاکولویچ باکلمان
ترجمهٔ پرویز شهریاری
بها ۵۰ ریال

۷۵ـ راهنمای نقاشی
غلامعلی گنجی
شمیز ۳۵ ریال

۷۶ـ سفر به‌فضا (کتاب برگزیدهٔ سال شورای کتاب کودك)
نوشتهٔ لوسیل ساترلند
ترجمهٔ احمد ایرانی
شمیز ۶۰ ریال

۷۷ـ خزندگان و دوزیستان (کودکان)
نوشتهٔ لوسیل ساترلند
ترجمهٔ احمد ایرانی
شمیز ۶۰ ریال

۷۸ـ سرگذشت فردیناند (کودکان) نوشتهٔ رابرت لاوسن
ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
شمیز ۴۵ ریال

۷۹ـ قورباغه را می‌شناسید (کودکان) ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
شمیز ۴۵ ریال

۸۰ـ اقبال و غول (کودکان) نوشتهٔ بنیامین الکین
ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
شمیز ۳۵ ریال

۸۱ـ علی وآذر (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان) شمیز ۴۰ ریال

۸۲ـ هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان) شمیز ۳۰ ریال

۸۳ـ آموزش حروف انگلیسی (برای نوآموزان زبانهای لاتین) شمیز ۱۵ ریال

۸۴ـ مجموعهٔ قوانین‌ومقررات شهرداریها گردآورنده هوشنگ زندی
زرکوب ۲۰۰ ریال

۸۵ـ اشعهٔ لازر نوشتهٔ گریبوفسکی ـ چکالینسکایا
ترجمهٔ غضنفر بازرگان
شمیز ۶۵ ریال

پیشروان اندیشه‌های نو

۸۶ـ آلبرکامو نوشتهٔ کانر کروزاوبراین
ترجمهٔ عزت‌اله فولادوند
شمیز ۷۵ ریال

۸۷ـ ژان‌پل سارتر نوشتهٔ موریس کرنستن
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۹۵ ریال

۸۸ـ لوی استروس نوشتهٔ ادموند لیچ
ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
شمیز ۱۰۵ ریال

۸۹ـ ویتگنشتاین نوشتهٔ یوستوس کارناك
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
بها ۹۵ ریال